

کارگر سوسیالیست

شماره 16

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران معدن سنگ آهن بافق

اجرای سیاست خصوصی سازیها در کشورهای در حال توسعه یعنی حمله به تشکلهای کارگری و متشکل شدن، بیکاری، تشدید فقر توده های کارگر و زحمتکش، محرومیت طبقات فرودست از آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و سایر خدمات عمومی، گسترش فاصله طبقاتی، گسترش دلال بازی و رانت خواری مالی و تشدید وابستگی کشورهای در حال توسعه به کشورهای ثروتمند و بزرگ سرمایه داری است.



کانون سوسیالیست های کارگری

نشریه کارگر سوسیالیست
شماره شانزده
تاریخ انتشار شهریور 93
کانون سوسیالیست های کارگری
<http://www.socialist-workers.org>
ایمیل آدرس:
kargar.socilaist@gmail.com

همکاران نشریه:

- بهزاد بارخدایی
- بهروز دهقانی
- داوود رحیمی
- سحر صبا
- شروین رها
- شهرام یوسفی
- شهریار دادور
- مینا اخگر

مطالب مندرج در این شماره:

صفحه 3	بحران سرمایه داری، جنگ و نتایج عملی آن
صفحه 9	طبقه کارگر و خصوصی سازیها
صفحه 17	چند نکته در حاشیه اعتصاب کارگران معدن بافق
صفحه 19	جنگ دولت صهیونیستی اسرائیل علیه غزه
صفحه 24	کشتار دهه شصت و اپوزیسیون بورژوایی
صفحه 26	تاریخچه مبارزه زنان کارگر جهان و ایران
صفحه 38	در آستانه سالگرد دهه 60 و تابستان 67
صفحه 45	هر چه از او، نقد این وحشت سرا است (شعر)
صفحه 46	در همبستگی با کارگران سنگ آهن بافق
صفحه 47	گفتارهای فلسفه تاریخ
صفحه 49	داستانهای کودکی
صفحه 52	مروری بر تاریخ سینما (قسمت دوازدهم)
صفحه 59	کمدی "اتحاد ضد داعش" برای دولت امریکا دررفع بحران سرمایه داری!



بحران سرمایه داری، جنگ و نتایج عملی آن

امپریالیستی است. محرک اصلی سیاست کشورگشائی را در سیستم اقتصادی تولید سرمایه‌داری باید جستجو نمود. در مناسبات بین‌المللی جهان پیشرفته، رقابت سرمایه‌های مختلف در سطح جهانی مایه اصلی تخصیقات بین دولتها بوده است، و سیاست خارجی امپریالیستی دولتهای بزرگ در خدمت تأمین مناطق نفوذ برای عملکرد سرمایه خودی قرار داشته و دارد. مشخصاً در آغاز قرن بیست و یکم، در عصر سرمایه جهانی، که سرمایه مالی در جستجوی سود بیشتر میباشد، ایجاد مناطق نفوذ یکی از شروط حیاتی بقاء در بازار جهانی برای سرمایه‌های بزرگ است. بهمین دلیل، آمریکا سیاستهای تجاوز گرانه خود را از طریق اسرائیل، عربستان سعودی، قطر، ایران و ترکیه در منطقه خاور میانه پیش میبرد.

تا جائیکه به روابط آمریکا و اسرائیل بر میگردد آنها از توافقنامه طولانی مدتی برخوردار هستند. آمریکا با حمایت‌های نظامی و مالی از تجاوز گری اسرائیل در فلسطین و سوریه پشتیبانی میکند، در حالیکه اسرائیل از طرح‌های قدرت نظامی و سیاسی آمریکا در کل منطقه طرفداری میکند.

اسرائیل در همکاری با کشورهای منطقه از جمله اردن و مصر از حمایت کامل آمریکا برخوردار است. بعد از حمله نظامی آمریکا به عراق آمریکا و اسرائیل سازمان یافته‌تر و متحد‌تر عمل میکنند. بعلاوه، همکاری آمریکا و اسرائیل، و نفوذ آنها در مسلح نمودن بخشهایی از مزدوران در سوریه، ملیشای پیشمرگه کرد در عراق است. در کنار این اسرائیل توافقات امنیتی و سیاسی با مصر و اردن را برای انزوا و محروم ساختن فلسطینیان را عملی نموده است. آمریکا پایگاه‌های نظامی و برنامه‌های عملیاتی و تسلیحاتی را در مصر و اردن جهت حمله به حزب الله در لبنان، بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه تأمین و تضمین کرده است.

با این وضع و حال فعلی در خاور میانه، آمریکا در تهاجماتی که به عراق، افغانستان و لیبی انجام داد و سیاستهایی که در سوریه و دیگر کشورهای عربی اتخاذ



درگیری‌های نظامی در اکرانین، عروج داعش تحت عنوان دولت عراق و شام و نیز کشتار در غزه توسط دولت اسرائیل اگر چه ظاهراً سه رویداد از هم جداست و سیاست‌های نعل به نعل و نقشه مند سرمایه داری جهانی نیست ولی نتایج عملی نظامی است که رفع بحران ساختاری خود و رقابت‌های درونی حاصل از آن را جز از طریق جنگ و کشتار و دامن زدن به انواع حربه‌های فاشیست ناسیونالیستی و فاشیست مذهبی نمی‌تواند جستجو کند. بحران کنونی سرمایه داری که از بخش مالی و سیستم بانکی آمریکا بیرون زد و به تمام جهان سرایت کرد، سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی را به بن بست رسانید و در مقابل عکس‌العملهایی را در میان طبقات اجتماعی جوامع بدنبال داشت. اعتراضات اجتماعی در آمریکا و اروپا و نیز در کشورهای عربی از یک سو و نیز اتخاذ سیاست‌های صرفه جویانه در جهت تقویت سیستم بانکی از سوی دیگر با خود نتایج عملی چندی را به همراه آورد که مسئله سوریه و اکرانین، حضور داعش در عراق و تهاجم نظامی اسرائیل به غزه از نمونه‌های آن هستند. در مناطق مذکور عرصه رقابت‌های درونی سرمایه داری هم در بُعد جهانی و هم در سطح منطقه‌ای خود را نشان داده است.

سیاستهای جنگی اسرائیل و آمریکا در خاورمیانه

هدفی که آمریکا و اسرائیل از جنگ تعقیب میکند شکل دادن به مناسبات بین‌المللی جدید مطابق منافع هر دو از طریق اعمال زور و کشورگشائی نظامی است. به این معنا حتی مشاهده ساده حاکی از اینست که این جنگ تماماً جنگی



جنگها ضرر کرده است.

از زوایه استراتژیکی، متحد شدن آمریکا و اسرائیل، آمریکا را به یک سلطه گر متجاوز در خاور میانه تبدیل ساخته است. بعلاوه، جنگهای بیرحمانه در خاورمیانه، که توسط طراحان صهیونیستهای اسرائیلی و آمریکایی در فلسطین، عراق، لیبی و افغانستان متداول شده است امکان ساخت مجدد دولتهای دست نشانده قابل دوام و بازار این کشورهای تسخیر شده را ضعیف نموده است. چشم انداز نظامی اسرائیل نه تنها خواهان نابودی فلسطین بلکه خواهان نابودی برخی از رژیمها، از میان بردن نهادهای دولتی آنها و درگیری جوامع آنها در نزاع های فرقه ای و قبیله ای بوده و میباشد. در نتیجه، جنگهای آمریکا یک دولت دست نشانده تولید نکرده است: ارتش آمریکا به عراق و افغانستان حمله کرد و آنها را اشغال و نابود ساخت، در سوریه و لیبی سیاستهای جنگ طلبانه اتخاذ نمود و نتیجه این جنگ افروزیها باعث بی ثباتی هر بیشتر منطقه شده، در حالی که آمریکا بنظر می آید که از نظر سیاسی این جنگها را باخته است. این جنگها هزینه ایی آنچنان برای اسرائیل، که هژمونی منطقه ای را داشت، نداشته است در حالی که خزانه داری آمریکا با کمبود بودجه سه میلیارد دلاری دست به گریبان است و جبران این خسارت و برون رفت از این بحران اقتصادی عموم مردم آمریکا را برای نسل ها با رکود اقتصادی مواجه خواهد کرد.

اسرائیل، متحد اصلی آمریکا، تا حد زیادی یک ساختار سیاسی و نظامی از قانونگذاران آمریکایی طی سالهای گذشته است. قدرت امپریالیستی آمریکا تابع خدمت به جاه طلبی های اسرائیل برای تحمیل برتری بلامنازع بر خاورمیانه شده است. تصمیم گیرندگان و مزدوران وفادار به منافع اسرائیل مقادیر بسیار زیادی از منابع نظامی آمریکا و پرسنل آمریکایی را صرف براه انداختن جنگ با هدف نابودی دشمنان اسرائیل کرده اند.

نفوذ صهیونیستها در کنگره آمریکا و هم نظر بودن و تائید به هم آرایی در کشتار اسرائیل از هزاران نفر از شهروندان و کودکان بدام افتاده فلسطین در بمباران غزه در ژوئیه ۲۰۱۴ را باید دید. این اقدام منفور و جنایتکارانه یک قدرت امپریالیستی جهانی مانند آمریکا است که در پی منافع طبقاتی خود، در اتحاد با اسرائیل عامل نسل کشی است.

نموده، نه تنها هزینه بالایی برای آن پرداخته، بلکه هنوز نتوانسته خود را در منطقه تثبیت نماید، اما در عوض اسرائیل با حمایتهای مالی و نظامی که از آمریکا گرفته، به قدرت منطقه ای خود افزوده است.

قدرت اسرائیل را نباید فقط مختص به خاورمیانه دانست، اسرائیل در طول سه دهه گذشته نیرومندترین هیئت صهیونیستی سازمان یافته ای را در آمریکا سازمان داده که از نظر نفوذ و قدرت بیسابقه است. یهودیهای صهیونیست در سطح جهان در دولتها نفوذ دارند به عنوان مثال: صهیونیستها در نهادهای کلیدی دولت، از خزانه داری آمریکا، بازرگانی و پنتاگون گرفته، تا کاخ سفید و شورای امنیت ملی نفوذ کرده اند. آنها در کنگره آمریکا، در پروسه انتخاباتی و نامزدی تسلط دارند. آنها در تمام روابط دیپلماسی نقش دارند، بر این تلاشند که سیاستهای اتخاذ شده به نفع اسرائیل عمل کند. آنها با تسلط و نفوذ بر رسانه های جمعی اطمینان حاصل میکنند که اخبار و تفسیرها به نفع اسرائیل پیش برود.

بهمین دلیل اتحاد اسرائیل و آمریکا بطور کامل بر طبق شرایطی که از منافع دولت اسرائیل حمایت کند طرح ریزی شده است. حتی زمانیکه مانند شرایط کنونی که غزه مورد حمله وحشیانه اسرائیل قرار گرفته است، در جلو چشمان جهانیان، اسرائیل از طریق یورش زمینی و هوایی مردم غزه را به شدیدترین شکل آماج حملات نظامی قرار میدهد، کاخ سفید آنها را تحسین میکند و کنگره آمریکا به اتفاق آراء به دستور از صهیونیست های قدرتمند پنهان شده در واشنگتن قطعنامه هایی در پشتیبانی از جنایات جنگی اسرائیل تصویب میکند. نمونه مشخص آن دفاع بیشرمانه و علنی براك اوباما از اسرائیل در جلو چشم جهانیان است

هر دستاوردی که امپریالیسم آمریکا از اسرائیل با روش حملات نظامی، تهدید و تحقیر رهبران عرب در منطقه بدست آورده است، از نظر اقتصادی ناکام مانده است. شرکتهای بزرگ نفتی صدها میلیارد دلار در تجارت و سرمایه گذاری از جنگها در عراق، سوریه، و لیبی و از طریق تحریم های علیه ایران را تا کنون از دست داده اند. اقتصاد داخلی آمریکا صدها میلیارد دلار از نظر درآمدی و سرمایه گذاری در نتیجه هزینه بالای واردات نفت ناشی از



حتی مشاهده ساده حاکی از اینست که این جنگ تماماً جنگی امپریالیستی بود. در پایه‌ای ترین سطح هدف سیاست جنگی امریکا ایجاد مناطق نفوذ در مناطق سوق الجیشی جهان و تثبیت هژمونی امریکا بر رقیبان امپریالیست در این مناطق است. جنگ با عراق تنها یک مرحله از پیشبرد و تحکیم هژمونی امریکا بود.

زمانیکه جرج بوش حمله ارتش آمریکا به عراق را در ۲۰۰۳ صادر کرد. بوش مدعی بود هدف حمله آمریکا از بین بردن سلاح های کشتار جمعی عراق و از میان برداشتن خطراتی است که همکاری رژیم صدام با القاعده و تبدیل عراق به یکی از پایگاههای اصلی القاعده، برای امنیت آمریکا به وجود آورده است. سرانجام بغداد سقوط کرد و دولت آمریکا اعلام کرد که عملیات اشغال عراق

رسماً به پایان رسیده است. البته دولت آمریکا ناچار شد اعلام کند که نه سلاح کشتار جمعی در عراق یافت شده و نه مدارکی دال بر همکاری رژیم صدام با القاعده. پس از سرنگونی صدام حسین، مقامات آمریکائی دولت موقت ائتلافی متشکل از نیروهای اپوزسیون را تشکیل دادند.

در طول سال اول اشغال عراق، ارتش آمریکا به طور مستقیم امنیت را در سراسر کشور به عهده داشت و در همین دوره بود که ارتش، پلیس و دستگاه های امنیتی دولت مرکزی عراق که وابسته به حزب ساقط شده بعث بود، منحل شد. پس از آن مسئولیت اداره عراق به دولت ائتلافی منتقل شد و در همین دوره بود که اولین نشانه های یورش و اعتراض علیه اشغال امریکا آغاز شد. در فلوچه شبه نظامیان سنی وابسته به القاعده عراق که رهبر آن ها "ابومصعب الزرقاوی" بود یک سلسله عملیات انتحاری علیه نظامیان آمریکائی انجام دادند. شیعیان تندور نیز به رهبری مقتدا صدر شهرک صدر در بغداد را در اختیار گرفته و با نیروی نظامی آمریکا درگیر شدند. پیدایش القاعده در مناطق سنی، در نتیجه اشغال نظامی عراق توسط نیروی نظامی آمریکا بود. در حالی که قبل از اشغال نظامی آمریکا در عراق اثری از القاعده نبود اشغال نظامی و عواقب شوم آن بهانه خوبی برای شکل گیری

در سیاستهای مشترک آمریکا و اسرائیل در ابعاد دیپلماسی و نظامی و اتفاق نظر امریکا و اسرائیل بر طرحهای مشترک اقتصادی، اسرائیل سعی می کند بیشتر ذینفع باشد، این طرحها از نظر استراتژیکی، سبب میشود آمریکا، سهام بازار و نفوذ سیاسی خود را در مناطق مختلف دنیا بویژه در خاورمیانه از دست بدهد.

حمایت های بدون قید و شرط رهبری سیاسی آمریکا از اسرائیل، مخرب ترین سیاست ها را در تاریخ آمریکا مرتکب شده است. سیاستگزاران بورژوا، با طرح برنامه های نظامی و برافروزی جنگ در منطقه خاورمیانه بیشترین ضربات را از نظر اقتصادی وارد نموده اند، که باعث از بین بردن تولیدات و افزایش قیمت جهانی نفت، بی ثباتی و ضرر سه تریلیون دلار به خزانه آمریکا با کمترین بازده شده اند.



در پایه‌ای ترین سطح هدف سیاست جنگی امریکا با متحدان خود از جمله اسرائیل ایجاد مناطق نفوذ در مناطق پر اهمیت جهان و تثبیت هژمونی آنها بر رقیبان امپریالیست در این مناطق است. جنگ با عراق، افغانستان، فلسطین، دخالتهای نظامی در سوریه و لیبی و مراحل از پیشبرد و تحکیم هژمونی امریکا و اسرائیل را نشان میدهد.

وضعیت عراق، سوریه و پیدایش داعش

امروزه محکوم کردن حمله وحشیانه اسرائیل بر علیه فلسطین و یا جنگ داخلی در سوریه و عراق بدون توجه به مسائل خاور میانه و بدون در نظر گرفتن وقایعی که امروز در عراق، سوریه، افغانستان، ایران و دیگر کشورهایی که در این منطقه اتفاق می افتد، بما درک درستی از عملکرد سیاسی و نظامی امپریالیستها و نقش آنها در این منطقه نخواهد داد. مسئله فلسطین و معضلات آن لازم است در این راستا بررسی شود. اگر به یک دهه قبل برگردیم، می بینیم هدف جنگ قریب الوقوع امریکا علیه عراق نه خلع سلاح بود و نه کوتاه کردن دست تروریسم بین المللی. این نکته بخوبی روشن بود که هدفی که امریکا از این جنگ تعقیب میکرد شکل دادن به مناسبات بین المللی مطابق منافع امریکا از طریق اعمال زور و لشکرکشی نظامی بود. به این معنا



بر افروختن جنگ سنی علیه شیعه توسط عربستانکه هدف آن تضعیف نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و مقابله با شیعیان(عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، افغانستان) تحت رهبری حکومت اسلامی ایران بود بهترین شرایط را برای احیاء فعالیت های القاعده به وجود آورد.

عربستان سعودی حامی اصلی تحریمهای آمریکا و مقابله با ایران است. عربستان سعودی بزرگترین بازار صادرات نظامی آمریکا ست. سعودی برای جبران کاهش نفت در بازار جهانی به سبب تحریمها علیه ایران و تخریب تولید نفت پس از حملات آمریکا و نابودی عراق و لیبی تولید نفت خود را افزایش داده است.

بر مبنای این مناسبات روان شدن پول، اسلحه و باز شدن مرزها و انواع و اقسام امکانات، حمایت های دولت آمریکا، اتحادیه اروپا و به ویژه دلارهای نفتی عربستان و شیوخ خلیج فارس امکانات بی سابقه ای را برای گروه های

ارتجاعی اسلامی به وجود آورد. نیروهای القاعده و گروه های مشابه که در اثر سالها فعالیتهای تروریستی، زبده شده بودند وارد سوریه شدند. القاعده در سوریه جبهه النصره یا شاخه سوری خود را سازمان داد. القاعده عراق که خود از نیروهای محرک جنگ فرقه ای در عراق بود با آتشی که آمریکا و متحدانش با افروختن



جنگ فرقه ای در خاورمیانه شعله ور ساختند فضای مساعدی برای بازسازی و تقویت خود به دست آورد. در سوریه تنها یک مرکز استان در دست نیروهای مخالف قرار دارد و آن شهر رقبه است که در دست نیروهای القاعده افتاده بود و اکنون تحت تسلط داعش قرار دارد.

ابوبکر البغدادی که راه خود را از القاعده جدا نموده بود داعش یا " حکومت اسلامی عراق و شام " را تاسیس کرد. اکثر نیروهای القاعده به داعش پیوستند و داعش جبهه النصره را نیز دچار انشعاب ساخته و سعی نمود با تهدید نیروی بیشتری را به خود ملحق نماید. داعش با تفکرات سرتا پا ارتجاعی و بخشا پیشا سرمایه داری تحت لوای مذهبی سلفی است، تفاوت داعش با القاعده در این است که تاکتیک های داعش بر حملات غافلگیرانه، وارد کردن حداکثر ضربات و صدمات، ایجاد ترس در مخالفان از طریق کشتار بیرحمانه به ویژه شیعیان و مسیحیان و عقب نشینی برای تحمل حداقل تلفات استوار است.

گروه های افراطی اسلامی و از جمله القاعده را فراهم ساخت.

دولت آمریکا خروج اولین بخش از نیروی نظامی خود را در سال ۲۰۰۶ اعلام کرد در حالی که نیروهای امنیتی و نظامی عراق که توسط ناتو استخدام و آموزش دیده بودند، هنوز قادر نبودند اداره امور را در دست بگیرند. اما سال ۲۰۰۶، که آمریکا می خواست خروج تدریجی نیروی نظامی خود را شروع کند، به نقطه آغاز جنگ های فرقه های گسترده در عراق مبدل شد. حملات و سوء قصدها به پدیده روزمره مبدل شد. شبه نظامیان القاعده به رهبری زرقاوی و دیگر گروه های جهادی سنی از یک سو و شبه نظامیان مسلح شیعه از سوی دیگر، جنگ برای به دست گرفتن کنترل شهرهای مهم عراق را شروع کردند. هرج و مرج در اثر زدو خورد نیروهای ارتجاعی اسلامی رو به گسترش بود و هر روز دهها نفر از مردم بیگناه عراق در اثر عملیات انتحاری و انفجار جان خود را از دست داده و یا زخمی میشدند

از سال ۲۰۰۸ قوای آمریکا به تدریج در همه استان های عراق با باز سازی نسبی نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی اداره امور را به مقامات عراقی سپرد. نیروی نظامی و امنیتی که آمریکا آموزش و سازمان داده و به دولت شیعی منتقل ساخته بود به تدریج به یک نهاد فاقد اتوریته و فاسد مبدل شد که جز تطمیع مالی گروه ها و باند های حاکم و یا باندهای متحد گروه مالکی نتوانست فراتر از این کاری انجام دهد. فرماندهان ارتش از جاه و مقام خود برای ثروت اندوزی استفاده می کردند در حالی که رده های پائینی ارتش از نظر مالی و تدارکاتی در بدترین وضعیت به سر می بردند.

در ۲۰۱۱ آخرین سربازان آمریکائی خاک عراق را پس از نه سال اشغال ترک کردند. در جریان اشغال عراق ۴۵۰۰ سرباز آمریکائی کشته شدند و این جنگ برای آمریکا سه تریلیون معادل سه هزار میلیارد هزینه برداشت چند روز قبل از خروج آخرین سرباز آمریکائی از عراق باراک اوباما اعلام کرد که آمریکا اکنون کشوری را ترک می کند که بر حاکمیت ملی خود مسلط بوده و کشوری با ثبات و خودکفاء می باشد؟!!

سوریه و داعش



عراق و داعش

پس از خروج کامل قوای آمریکا، مالکی تعدادی از شخصیت های سنی را به اتهام همکاری با حزب بعث دستگیر نمود. همین مسئله نارضایتی شدیدی در بین سنی ها بوجود آورد و آنها را به اعتراض واداشت. این اعتراضات ابتدا به صورت تظاهرات صلح آمیز شروع شد و به ویژه در پایان سال ۲۰۱۲ به اوج خود رسید. اما سنی ها علیرغم فشارهای سیاسی به حاشیه رانده شدن خود را نپذیرفتند. درچنین فضائی بود که گروه های گوناگون جهادی سنی شرایط را برای گسترش فعالیت خود مساعد یافتند.

عراق که پس از حمله ی آمریکا با بحران اقتصادی و سیاسی فزاینده ای روبرو است، حاکمیت نوری المالکی نیز نه تنها کمکی به حل بحران ننمود بلکه بحران عمیقتر گردید و دولت نوری المالکی بیشتر به جمهوری اسلامی نزدیک شد و رقابت منطقه ای در عراق نیز خود را بیشتر نشان داد.

از سال گذشته داعش با انتقال نیرو و امکانات از سوریه به عراق عملیات خود را تشدید کرد. حمله به زندان ابوغریب و آزادی صدها نفر از شبه نظامیان دستگیر شده از جمله عملیات چشمگیر داعش بود که ناتوانی دولت مرکزی در مقابله با نیروهای جهادی را نشان می داد. از ژانویه امسال نیز داعش فلوچه را به تصرف خود درآورد و رژیم نوری المالکی علیرغم حملات زمینی و هوائی نتوانست آن را باز پس بگیرد. عملیات دوره جدید داعش بر متن شکل گیری نارضایتی عمومی در میان سنی ها از سیاست های سرکوبگرانه و بی کفایتی دولت نوری المالکی شکل گرفت. تبدیل به شورش شد که داعش و نیروهای متحدش اکنون در راس آن قرار دارند.

داعش همه جمعیت سنی و اپوزیسیون سنی در شرایط حاضر را نمایندگی نمی کند؛ علاوه بر داعش و سایر نیروهایی که اکنون با داعش همراه هستند سران عشایر و قبائل سنی و نیز نیروهای حزب بعث سابق درایجاد جنگهای ارتجاعی کنونی نقش مهمی دارند و در مجموع همه این نیروها با هم ائتلاف نموده و جبهه متحدی را تشکیل داده اند.

اکنون داعش با پیشروی و تصرف شهرهای شمال غربی عراق مقادیر زیادی اسلحه و پول به دست آورده و شروع به فروش نفت در این مناطق نموده و این باعث شده به قدرت مندترین و ثروتمندترین سازمان تروریستی جهان مبدل شود. بهر حال، با این تحلیلهای از این اوضاع مشخص منطقه می توان به این نتیجه رسید که، شکل گیری داعش محصول

مستقیم سیاست اشغال آمریکا است.

جنگی که اکنون در سوریه و عراق در جریان است تنها یک جنگ میان قدرت های منطقه ای نیست. در دو سوی این جنگ قدرت های امپریالیستی جهانی و دست نشانده هایشان برای پیش برد منافع سرمایه جهانی صف آرایی کرده اند. در سوریه، دولت آمریکا و متحدانش در جهت عربستان (حکومت های دودمانی خلیج فارس، ترکیه، اردن) و روسیه همراه با چین در جهت جمهوری اسلامی (متحدین شیعه شامل حکومت بشار اسد، مالکی، حزب الله لبنان..)، این جنگ های ضد بشری و ارتجاعی منطقه ای را تشکیل داده و هدایت می کنند. شعله ور ساختن جنگ های قومی، مذهبی و ناسیونالیستی خانمانسوز حاصلی جز بی خانمانی میلیون ها نفر از ساکنان، قتل عام های پی درپی، جنگ های داخلی طولانی و ویرانگر، متلاشی شدن تمامی آثار تمدن و از بین رفتن مدنیت و فرهنگ مترقی، بر گرداندن انسانهای این جوامع به عهد بربریت، ضعیف نمودن زمینه های جنبشهای توده ای و انقلابی، پایمال کردن حداقل شرایط زندگی انسانی، مهاجرت ها و آوارگی میلیونی یا تغییر مهره های مرتجع و ضدردمی با هم در کشورهایی که قربانی این جنگ ها هستند ندارد. از جمله نتایج این جنگ های خانمان برانداز که حاصل رقابت ارتجاعی امپریالیسم و قدرت های امپریالیستی در منطقه است تقویت جانوران سیاسی و مادونی نظیر داعش است که قتل عام های دسته جمعی اقلیتهای مذهبی، انفجار اماکن مقدس آنها، غارت، سرکوب و کشتار دسته جمعی مناطق تحت تصرف خود، تجاوز به زنان و دختر بچه ها، فروش زنان به کشورهای عربی و گسترش تروریسم و جنگ را به عملکرد روزمره خود مبدل ساخته است.

نتیجه گیری:

ما شاهد بودیم که در چند سال گذشته به علت بحرانهای اقتصادی جهانی، موج وسیعی از اعتراضات توده ای طبقات فرودست را در سطح جهان و بخصوص منطقه خاور میانه را سبب شد. این حرکتها و جنبشها تا جایی پیش رفت که در بعضی از مناطق و کشورها از جمله تونس، مصر، و لیبی به سرنگونی حکومتهای وقت انجامید، وسعت رادیکالیزه شدن این جنبشها رو به گسترش بود. در واقع وحشت و خطر جدی را برای بورژوازی منطقه و امپریالیستها ایجاد نمود. آنها که خطر انقلابات را در این منطقه احساس می نمودند و منافع خود را در خطر



استفاده نموده با خوش خدمتی بیشتر به اربابان امپریالیستی اش بتواند امتیازاتی به نسبت دیگر کشورها در منطقه بدست آورد. اشاره به همین نکات کافیسست تا نشان دهد مخالفت برخی جریانات سیاسی اسلامی با حضور امریکا در منطقه از یک دیدگاه ویژه اسلامی مایه نمیگیرد، بلکه با ملاحظه سیاسی و تشخیص این جریانات از چگونگی پیشبرد اهداف و منافع شان نشئت میگیرد.

چنانچه بپذیریم که سیاست جنگی امریکا- اسرائیل سیاستی است امپریالیستی، این نتیجهگیری بحث برانگیز خواهد بود که مؤثرترین راه عقب راندن سیاست امپریالیستی تعرض به پایه اقتصادی آن، یعنی مبارزه ضد سرمایه داری است. چنانچه در شرایط فعلی موج وسیعی از جنبش ضد جنگ به اعمال وحشیانه اسرائیل بر علیه فلسطین و محکوم نمودن جنگ غزه، چه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و چه در جهان سوم، براه افتاده است، چنانچه این جنبش روابط و نهادهای سرمایه‌داری را مورد انتقاد و تعرض قرار دهد، دولت امریکا و اسرائیل ناگزیر خواهد شد سیاستهای امپریالیستی اش را در رابطه با جنگ افروزی مجدداً ارزیابی کنند. اگر از این دیدگاه به جنبش ضد جنگ بنگریم، بزرگترین منبع قدرت بالقوه جنبش ضد جنگ را در جنبش کارگری خواهیم یافت. طبقه کارگر بنا به نقش خود در تولید میتواند مخالفت خود با جنگ را به اعتراض و تعرض به سرمایه به نمایش بگذارد، و به این ترتیب نشان دهد که تعقیب سیاست جنگی میتواند موج تعرض وسیعتری به سرمایه داری را باعث شود.

نه فقط طبقه کارگر، که بنا به موقعیت اجتماعی خود در ضدیت دائمی با سرمایه بسر میبرد، بلکه باید توده وسیع مردمی که با جنگ اسرائیل علیه فلسطین و یا جنگ سوریه و جنگ داخلی عراق به مخالفت برخاسته اند نیز رابطه بنیادی میان منافع اقتصادی سرمایه داری و سیاستهای امپریالیستی را ببینند و تلاش نمایند بخش هر چه وسیعتری از جنبش ضد جنگ را به تعرض به سرمایه‌داری سوق دهند.

کانون سوسیالیست های کارگری

آگوست 2014

منابع:

<https://www.rusi.org/events/past/ref:E539EC3CF6F5A4/>
<http://www.informationclearinghouse.info/article39181.htm>

نیویورک تایمز (در مورد غزه)

روزنامه اعتماد درباره جنایات اسرائیل تا قبل از تاسیس حماس.....

می دیدند دست به نقشه های شوم جنگ طلبانه قومی و مذهبی که زمینه هایش بوفور آماده بود زدند و سعی نمودند کل سیانوری این منطقه را از شرایط انقلابی به شرایط ارتجاعی و بربریتی مبدل سازند که امروزه همه ما شاهد آن هستیم.

جریانات اسلامی میلیتانت، بمنزله جریانات سیاسی ارتجاعی و راست، از القاعده و داعش گرفته تا اخوان المسلمین، طالبان، حماس و جمهوری اسلامی که محصول سیاستهای امپریالیستی هستند مخالفت بنیادی‌ای با امپریالیسم و امپریالیسم امریکا ندارند. آنجا نیز که رو در روی سیاستهای امریکا قرار گرفته اند نقش و حتی هدف اصلی شان بیش از مقابله با امریکا تضعیف نیروهای چپ و رادیکال در جنبشها و خیزشهای توده‌ای بهار عرب و ضد امپریالیستی بوده و هست. اما لازم به یادآوری است، که این جریانات بنیادگرا اسلامی خود دست پرورده امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا می باشد. نکته دیگر که باید به آن توجه داد نه فقط موارد ضدیت جریانات اسلامی با قدرتهای امپریالیستی از یک زاویه ارتجاعی است، بلکه اساساً ضدیت با امپریالیسم غرب، یا ضدیت با امریکا، مشخصه جریانات سیاسی اسلامی در بیش از سه دهه گذشته نبوده است. رسواترین مورد البته تولد و رشد شوم القاعده و طالبان در افغانستان با طراحی سازمان سیا و بر مبنای سیاست ضد شوروی آمریکا شکل گرفت؛ شکست انقلاب ایران و بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، الگویی از یک حکومت هار مذهبی و مرتجع در شکست انقلاب، سرکوب نیروهای انقلابی، جنبشهای اجتماعی و به فقر و فلاکت کشاندن اکثریت مردم ایران بالاترین خدمت را به امپریالیسم آمریکا نموده است، تا جائیکه ایران به روابط خارجی اش با دیگر کشورها در منطقه خاور میانه بر میگردد، با حمایت از بشار اسد و تقویت این رژیم جنایتکار در کشتار مردم سوریه نقش کلیدیداشته و دارد، همچنین در جنگ فعلی بین اسرائیل و فلسطین در حمایتهای نظامی و مالی به حماس نقش درجه اول را بازی می کند. جمهوری اسلامی در زمان حمله آمریکا به عراق از حضور "اسلامیون تندرو" مجلس اعلا شیعیان عراق که در ائتلاف جنگی با امریکا بودند حمایت نمودند، و این مجلس مهر تأیید رهبران جمهوری اسلامی ایران را نیز بر خود داشت. امروز هم که نیروهای ارتجاعی و بربر داعش به عراق یورش برده اند، جمهوری اسلامی در پشت سیاستهای آمریکا پنهان شده تا از فرصت



طبقه کارگر و خصوصی سازیها

شهرام یوسفی

خصوصی سازیها در گرو پذیرش کامل سیاستهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و تجارت آزاد از طرف ایران می باشد، تا دولت بتواند پروسه خصوصی سازیها را به انجام برساند. از آنجائیکه عملی شدن سیاستهای خصوصی سازیها ربط مستقیم با نئولیبرالیسم و پیدایش آن دارد لازم است نخست مروری بر روند شکل گیری و تاثیرات آن در سطح جهان بنمائیم سپس به خصوصی سازیها و نهادهای مربوط به آن صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و غیره.....پردازیم.

نئولیبرالیسم مرحله تکامل یافته لیبرالیسم است و از نظریه پردازان معروف نئولیبرالیسم در نظام سرمایه داری آدم اسمیت می باشد. " طبق نظریه آدم اسمیت، انسان ها افراد آزادی هستند که میتوانند عاقلانه تصمیم بگیرند. وی انسان عقلایی را فردی تعریف میکند که به دنبال سود شخصی است و معتقد است که اگر افراد به دنبال سود و منافع خود بروند، در این صورت منافع کل تأمین میشود. وی با تأکید بر نقش دست نامرئی در اقتصاد، عرصه وظایف دولت را محدود میکند. " دولت از نظر اسمیت نقش حداقلی دارد و سیستم اقتصاد باید مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد تعریف شود. در اندیشه اسمیت، بازار آزاد می تواند منابع را به طور کارآمد تخصیص دهد و دیگر نیازی به مداخله دولت در اقتصاد نیست. بر مبنای چنین اندیشه هایی که در انگلستان شکل گرفت، نظام سرمایه داری و مکتب فکری لیبرالیسم تقویت یافت. لیبرالیسم مروج آراء و افکار اسمیت است که قائل به کارآمدی نظام بازار آزاد و دخالت حداقلی دولت است.

به طور کلی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم بر چند اصل استوار است. **اول این که دولت نباید در اقتصاد دخالت کند. دوم بازارها را باید آزاد گذاشت تا دست نامرئی منابع را به طور کارآمد تخصیص دهد. سوم قوانین به خصوص قوانینی که مانع تجارت است باید حذف شود. چهارم حقوق کارگران نباید افزایش یابد. پنجم مالیات ها باید کاهش یابد تا انگیزه کافی برای تولید کننده و سرمایه داران باشد. ششم در رقابتی که در جامعه موجود است تولید کنندگان به**



دولت سرمایه روحانی در ادامه سیاستهای خصوصی سازی دولت نهم و دهم در حال واگذاری بسیاری از صنایع و معادن بزرگ داخلی به بخش خصوصی است. اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس جمهور، در خرداد ماه امسال، اعلام داشت که، راهکارهای دولت در امور اقتصادی برای سال جاری شتاب بخشیدن به برنامه خصوصی سازیها و اجرای طرح مقررات زدایی در پیوند با آزادسازی اقتصادی است. پس از این موضعگیری جهانگیری در نشست رسمی هیات واگذاری سهام شرکتها و کارخانه ها و مؤسسه های مالی دولتی با حضور وزیر اقتصاد در نخستین مصوبه ایی که به تصویب رساندند، 7 شرکت بزرگ در لیست خصوصی سازیها فوراً قرار گرفتند.

برنامه خصوصی سازیها به وسیله دولت روحانی در حالی با سرعت ادامه دارد که سازمان خصوصی سازیها ضمن همکاری با اتاق بازرگانی و بانک مرکزی، چندی پیش لیست 102 شرکت برای واگذاری سهام آنها به بخش خصوصی را انتشار داده است. مطابق بر آورده های رسمی، در این صورت عملی شدن این برنامه، بزرگترین خصوصی سازیهای ایران در سال کنونی خواهد شد. ارزش این شرکتها بیش از 80 هزار میلیارد تومان محاسبه گردیده است. این شرکتها و صنایع در واقع شرکتها و صنایع مادر هستند که سرمایه داران داخلی و خارجی برای تصاحب آنها به فعالیتهای جدی مشغولند. این برنامه، بخشی از طرح باصطلاح جلب و جذب سرمایه های خارجی است که دولت شتاب زده در اولویت خود قرار داده است. اجرای این طرح



آن موقع حاکم بر انگلستان، که اولین کشور صنعتی بود نظریه های آدام اسمیت فقط در مورد این کشور صدق میکرد، اما کم کم با جهانی شدن سرمایه و صنعتی شدن کشورهای دیگر جهان این نظریه فقط شامل انگلستان نشد و کل بازار جهانی و کشورهای دیگر سرمایه داری را هم در بر گرفت. در این اندیشه وضعیت افراد تولید کننده مهم نیست، بلکه فقط افزایش تولید و سود مهم است. حال دستمزد کارگران پایین باشد یا از گرسنگی و فقر بمیرند، از نظر نظریه پردازان این مکتب مهم نیست. آنها بر این عقیده اند: اگر تولید بالا رود، فارغ از وضعیت کارگران، این سبب می شود مزد کارگران نیز بالا رود. این دیدگاه به قدری در انگلستان غالب بود که بسیاری از کارگران به دلیل تحمل سختی های زیاد و استثمار شدید و وحشیانه بعد از چند سال کار طاقت فرسا توان خود را از دست داده و می مردند.

در دهه ی 70 و اوایل 80 ادامه ی این طرز تفکر دیگر ممکن نبود. بحران های مالی و اقتصادی به وجود آمده، تورم و بیکاری، کشورهای و دولت ها را با چالش مواجه کرده بود. کشورهایی که از این لیبرالیسم حمایت می کردند، با تولید انبوه و کمبود تقاضا مواجه شدند. در آن زمان کشورهای قدرتمند نیاز به کشف بازارهای جدید برای عرضه ی تولیدات خود را داشتند؛ در نتیجه نیاز به تصرف بازارهای جدید بود. لیبرال ها برای ورود به بازارهای جدید با مانع اصلی به نام دولت مواجه بودند؛ بر این مینا ادعای دخالت حداقلی دولت را در اقتصاد با اصرار بیشتر مطرح کردند، به حدی که برخی وظایف عمومی همچون تأمین اجتماعی را نیز از دوش دولت برداشتند. با این سیاست، مرزهای جغرافیایی از بین می رفت و شرکت های بزرگ دنیا به راحتی می توانستند به بازارهای بکر و دست نخورده کشورهای در حال توسعه دسترسی پیدا کنند؛ لذا در چنین شرایطی با رشد بازار مشکل کمبود تقاضا از بین می رفت. از طرف دیگر با ورود شرکت های چند ملیتی به کشورهای در حال توسعه، بازارهای داخلی کشور هایتوسعه یافته و استثمارگر رشد فزاینده ای یافتند. این سیاستهای تجاوز گرانه سرمایه داران کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه که تحت لوای صادرات و واردات، "آزاد سازی تجارت" نام گرفته است، موجب

طور عقلایی رفتار می کنند و به دنبال سود و منفعت شخصی هستند.

با پیشرفت صنعت، سودآوری سرمایه افزونی یافت. هر چه تولید بیشتر میشد، سود هم افزایش می یافت. در چنین شرایطی که سود سرمایه از قبل استثمار کارگران هر روز بیشتر و بیشتر میشد، اسمیت در حمایت از سرمایه های خصوصی و سرمایه داران بر این نظر بود دولت نباید در بازار دخالت کند تا سرمایه خصوصی در دست اقلیتی از سرمایه داران و شرکتهای چند ملیتی تمرکز یافته و در این راستا منابع به درستی تخصیص یابند.

با پیشرفت صنعت، سودآوری سرمایه افزونی یافت. هر چه تولید بیشتر میشد، سود هم افزایش می یافت. در چنین شرایطی که سود سرمایه از قبل استثمار کارگران هر روز بیشتر و بیشتر میشد، اسمیت در حمایت از سرمایه های خصوصی و سرمایه داران بر این نظر بود دولت نباید در بازار دخالت کند تا سرمایه خصوصی در دست اقلیتی از سرمایه داران و شرکتهای چند ملیتی تمرکز یافته و در این راستا منابع به درستی تخصیص یابند.

یکی دیگر از نظریات این مکتب این است که میگویند بازارهای جهانی باید آزاد باشند تا کشورهای مختلف بتوانند به راحتی با هم مبادله کنند. تعرفه ها باید کاهش یابد تا تبادل تجاری با هزینه پایین و به سهولت صورت گیرد. نئولیبرالیسم با استفاده از این حربه دست سرمایه داران بزرگ را برای سود آوری کلان در بازارهای جهانی باز می گذارد و این امکان را به آنها میدهد که به هر شکل ممکن از بارآوری کار و دسترسی به مواد خام ارزان برای رشد سرمایه و مسلط شدن بازار استفاده شود. این در شرایطی است که تولید داخلی در کشورهای واردکننده به علت عدم توان رقابت و حجم انبوه واردات ارزان، به سمت زوال پیش میرود. به عنوان مثال در ایران به علت وارد کردن به وفور اجناس بنجلو چینی و بده بستان جمهوری اسلامی با چین از نظر اقتصادی، سبب شده میزان تولیدات داخلی در ایران کاهش یابد و بسیاری از صنایع و مراکز تولیدی به علت عدم توان رقابت به تعطیلی کشیده شوند و در نتیجه توده های کارگر و زحمتکش با موج وسیعی از بیکاری مواجه شده و همچنین باعث شده وابستگی به کشورهای صادر کننده هم افزایش یابد. با توجه به شرایط



برایشان سود خالص را بهمراه دارد.

در این نوع خصوصی سازی دولت باید دخالتگری خود را به حداقل برساند، و تمامی امور اقتصادی به سمت خصوصی سازی پیش برود، به عنوان مثال از طرف دولت آمریکا یکسری خدمات عمومی مانند تأمین اجتماعی، هزینه های درمانی نیز به شرکت های خصوصی سپرده شده است. در ادامه این سیاستهای نئولیبرالی سالیان متمادی، بانک-ها و نهادهای سرمایه-گذاری جهانی به منظور ایجاد بازارهای جدید بر سیاستمداران اعمال نفوذ می-کنند و فشار وارد می-آورند که اولاً صندوقهای ملی بازنشسته-گی جزء خصوصی سازیها قرار گیرد و دوماً کارخانجات بزرگ صنعتی، جاده-ها، پل-ها و سیستم آب-رسانی در دستور قرار گرفته، مشمول طرح خصوصی-سازی-ها و نیمه خصوصی سازیها شوند.

ریگان به عنوان یکی از سردمداران ایدئولوژی نئولیبرالیسم برای احیای قدرت طبقاتی سرمایه داری حمله تهاجمی به اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری نمود و سعی نمود حرکتهای این تشکلهای کارگری را برای مطالبات و خواسته هایشان در هم بشکند، با این شگرد هم در میان کارگران رعب و وحشت ایجاد کند. به موازات این

طرح‌ها، با بکار گیری از انواع و اقسام ایدئولوژیهای نئولیبرالی، تبلیغات مدیایی به تبلیغ و ترویج نئولیبرالیسم پرداختند. تمام این ارگانها یک صدا برای دولت نئولیبرال و نهادهای حامل آن از جمله: صندوق بین‌المللی و بانک جهانی و سازمان ملل متحد تبلیغ می نمودند.

از دیگر طرفداران پرو پا قرص ایدئولوژی نئولیبرالیسم مارگارت تاچر در انگلستان بود. تاچر برای تضعیف قدرت اتحادیه‌های کارگری درهای صنایع بریتانیا را به سوی بازار آزاد و رقابت عنان گسیخته گشود. طولی نکشید که صنعت فولاد شفیلد، کشتی سازی گلاسکو و صنعت خودروسازی محلی بزرگترین ضربات را متحمل شدند. پای شرکت‌های ژاپنی به بریتانیا باز شد. این شرکت‌ها فقط و فقط کارگرانی را که در اتحادیه عضو نبودند استخدام می‌کردند. در نتیجه با به حراج گذاشتن نیروی کار کارگران

تشدید یکی از بدترین شکل‌های وابستگی و انقیاد اقتصادی کشورهای در حال توسعه است. آزادی خواهی نئولیبرال‌ها همه از همین جنس است: «آزاد سازی قیمت ها، آزاد سازی تجارت، آزادی بازار، آزادی واردات کالاهای لوکس»، اما نه آزادی اتحادیه‌ها و سندیکاها، نه آزادی جمعاعات و تشکلهای های کارگری.

در اثر غارت و چنگ اندازی سرمایه داری جهانی به بازارهای کشورهای در حال توسعه امروزه می بینیم که در اشکال تراستها و کارتلها و شرکتهای غول آسای چند ملیتی ظاهر شده اند. نئولیبرالها با اجرای سیاستهای نئولیبرالی و حمایت مالی از سرمایه داران برای خود یارگیری کردند تا بتوانند سیاستهای بشدت استثمارگرانه خود را در کشورهای در حال توسعه که مملو از بازارهای دست نخورده است، پیش ببرند و بتوانند با افزایش فروش شرکت های چند ملیتی

که غالباً در اختیار اقلیت سرمایه داران جهان قرار دارد، سود و سرمایه خود را افزایش دهند. نئولیبرالیسم مدعی است که دولتها باید کوچک بمانند. آنها با این حربه و حيله برای رفع بحرانهای اقتصادی موجود، امید به بازار آزاد و به آینده-ی خصوصی سازی-ها بسته اند. این خصوصی سازیها در اختیار صاحبان نئولیبرالیسم است که غالباً در

شرکت های فراملی سهام دارند که فقط به دنبال منفعت و سود خود هستند. این شرکتها با در اختیار گرفتن منابع ارزان در کشور در حال توسعه از جمله زمین، نیروی کار، مواد خام و اولیه، فرآورده های خود را با کمترین هزینه تولید می کنند و با بیشترین قیمت ممکن در بازار آزاد آن را بفروش میرسانند. این مبادله تجاری نابرابر که نتیجه آزادسازی بی قید و شرط تجارت مورد نظر نئولیبرال‌ها است، شکاف و فاصله‌ای را که بین کشورهای فقیر و غنی وجود دارد، بیشتر می‌کند و به همین دلیل این به اصطلاح «آزاد سازی» سبب وابستگی و انقیاد کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه یافته و ثروتمند میشود. کشورهای ثروتمند کالاهایی را می‌فروشند که فقط باید مصرف شوند. به همین دلیل است نئولیبرالها از نظر اقتصادی بر آزادی این تجارت پافشاری می کنند که تقریباً





درآورند، امروز صندوق نوعاً، تنها وقتی اعتبار میدهد که کشور مورد نظر حاضر شود سیاستهای کاهش کسری بودجه، افزایش مالیاتها و یا افزایش نرخ های بهره را اتخاذ کند که به محدود شدن فعالیتهای اقتصادی منجر می شود.

هدف اصلی صندوق بین المللی پول حفظ ثبات اقتصاد سرمایه جهانی است. صندوق بین المللی پول در کمکهای بین المللی نقش مشخصی دارد. فرض بر این است که صندوق، وضعیت اقتصاد کلان کشور را بررسی میکند تا مطمئن شود که کشور در محدوده امکانات اقتصادی حرکت می کند. گویا هرگاه کشوری نتواند حداقل استانداردهای مشخصی را حاصل کند، صندوق کمکهای خود را به آن کشور متوقف می کند و معمولاً وقتی صندوق کمکهای خود را متوقف می کند بانک جهانی هم از این امر پیروی کرده و کمکهای خود را متوقف میکند. تمرکز صندوق بین المللی پول به اقتصاد کلان و به خصوص تورم، منجر به این شد که مسائل مربوط به فقر، بیکاری، نابرابری سرمایه بین طبقات دارا و ندار را نادیده بگیرد.

از مهمترین خواسته ها و شرایط صندوق بین المللی پول از کشورها در مقابل پرداخت وام، آزادسازی بازار سرمایه است؛ چرا که بازار سرمایه موفق، نشان دهنده وجود نظام سرمایه داری است، البته لازم به ذکر است که صندوق در کنار این درخواست، درخواست دیگری هم دارد و آن تعیین نرخ بهره توسط بازار آزاد است. از دیگر اولویتهای صندوق می توان به حمایت از نرخ ارز در کشورها و بالا نگه داشتن ارزش پول کشورها در مقابل ارز خارجی اشاره کرد؛ چرا که در صورت کاهش ارزش پول ملی تورم ایجاد می شود که با اهداف صندوق بین المللی پول مغایر است.

بانک جهانی

هر آنچه مسئولین بانک جهانی می گویند، باورکردنش مشکل است که بانک جهانی از تأثیرات فاجعه باری که سیاستهایش در جهان سوم برجای می گذاشت، بی اطلاع بوده باشد. بانک جهانی، تحت سلطه ایالات متحده آمریکا ست و از دیرباز، به مثابه بازوی سیاست خارجی ایالات متحده عمل کرده است. بدنام ترین مورد به کارگرفتن بانک جهانی در خدمت ایالات متحده، پایان دادن به وام های بانک به حکومت منتخب سالوادور آلنده رئیس جمهور شیلی بود، که اولین گام در ایجاد بی ثباتی طرح ریزی شده توسط

با دستمزدهای بسیار پائین طبقه کارگر انگلستان به تدریج به بردگی سیاستهای نئولیبرالیسم تن دادند. خصوصی سازی در صنایع هوا فضا، مخابرات، خطوط هواپیمایی، فولاد، برق، گاز، نفت، زغال، آب، حمل و نقل اتوبوس رانی و راه آهن با قیمت نازل پیاده شد.

نئولیبرالیسم برنامه ی از پیش طراحی شده سرمایه داری جهانی است که از طریق نهادهای صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و تجارت آزاد طی چند دهه ی گذشته حاکمیت نموده، تاجر و ریگان در راس این حاکمیت بیشترین نقش را ایفاء کردند.

صندوق بین المللی پول:

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی هر دو، حاصل کنفرانس پولی و مالی «برتون وودز» هستند که در سال 1944 در «نیوهمپشایر» آمریکا تشکیل شد که برای تأمین مالی بازسازی اروپا بعد از جنگ و اجتناب از رکودهای اقتصادی آینده صورت می گرفت. آنانی که در این کنفرانس شرکت کردند در حال و هوای رکود بزرگ دهه 30 بودند که در اوج آن بیکاری در آمریکا به 25 درصد رسید. «جان مینارد کینز» که در این نشست نقشی کلیدی داشت، در زمان رکود برای بحران راه حلی ارائه کرد: او می گفت علت سقوط اقتصاد، کاهش تقاضای کل است و سیاستهای دولت می تواند به افزایش تقاضا کمک کند. در مواردی که سیاستهای پولی کار نمی کند، دولت ها باید به سیاستهای مالی تکیه کنند و هزینه های خود را افزایش و یا مالیات را کاهش دهند. درحالیکه الگوی مبتنی بر تحلیل کینز مورد انتقاد قرار گرفته شده، درک ما را از اینکه چرا نیروهای بازار نمی توانند به سرعت عمل کنند و اقتصاد را به اشتغال کامل برگردانند، بالا برده است. در واقع در ابتدای کار نیز، صندوق بین المللی پول بر پایه همین تفکر تأسیس شد که بازارها عموماً خوب کار نمی کنند و ممکن است باعث بیکاریهای بزرگی بشوند و نتوانند منابع مالی لازم را برای اصلاح امور اقتصاد در اختیار کشورها بگذارند. اما این نهاد بین المللی طی زمان تغییرات زیادی کرده است و اکنون از برتری بازار حمایت می کند، و در حالی که تأسیس آن بر احساس نیاز به فشار بر روی کشورها بود تا سیاست افزایش هزینه ها و کاهش مالیاتها را در پیش بگیرند و با کاهش نرخ های بهره اقتصاد را به حرکت



خصوصی‌سازیها در ایران دقیقاً تابع سیاستهای نئولیبرالیسم است. مجمع تشخیص مصلحت و سردمداران جمهوری اسلامی اصل 44 قانون اساسی را در رابطه با خصوصی‌سازیها قید و به تصویب رسانده‌اند. این بند از قانون اساسی کاملاً منطبق با تفکرات نئولیبرالیسم و بر آورده نمودن خواسته‌های آن از طریق صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌باشد. همانطوریکه مشاهده می‌کنیم بسیاری از صنایع بزرگ داخلی در حال واگذاری به بخش خصوصی است. همان بخش خصوصی که فقط به دنبال سود آوری بیشتر و تقویت سرمایه‌های خصوصی در سطح داخلی و خارجی است.

بخش وسیعی از صنایع ایران تعطیل شده و یا در حال تعطیل شدن است. تا جائیکه به بخش واردات بر میگردد در حال حاضر با حجم وسیعی از کالاهای وارداتی بنجل تا کالاهای لوکس مصرفی از کشورهای مختلف بخصوص چین روبرو است. حجم عظیم درآمدهای نفتی، بدون توجه به توسعه بخش تولید، با حاکمیت بخش دلالی و رانت خواری بر روابط اقتصادی، همگی سبب شده تا کشور به جامعه‌ای مصرفی تبدیل شود. مصرفی که غالباً از تولیدات شرکتهای فراملی و چندملیتی خارجی تأمین می‌شود و با وابستگی کامل اقتصادی؛ یعنی در اختیار گذاشتن بازارهای داخلی در خدمت سود سرمایه داران جهانی و تقویت و توسعه هر چه بیشتر خصوصی‌سازیها. در دولت دهم با ارز ارزان، حجم عظیمی از کالاهای وارداتی به کشور سرازیر شده که بیشترین ضربه را به بخشهای تولیدی زده و سبب تعطیل شدن بخش صنعتی شد و این سیاست همچنان در دولت یازدهم ادامه داشته، منجر به بیکارسازیهای وسیع و فقر و فلاکت میلیونها توده کارگر و زحمت کش جامعه شده است.

نئولیبرالیسم در طول این چند دهه سلطه‌ی خود ضمن تهاجم گسترده به اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری به طرز غیر مترقبه‌ای توانسته طبقه‌ی کارگر را ایزوله و امتیزه نماید. و مزورانه فرد گرایی را به جای حقوق انسان‌های آزاد و برابر جا بزند. مدافعان و اجرا کنندگان طرحهای تاجرپس - ریگانیسم با دفاع از حقوق فرد و در نظر نگرفتن حقوق جمعی به حمایت از بازار و انباشت سرمایه و کسب سود بیشتر و ارزش اضافی پرداختند و به خود بیگانگی انسانها

ایالات متحده آمریکا در شیلی محسوب می‌گردد. ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده و کارگزاران آن، بانک را طوری در خدمت اهداف خود به کار گرفتند که بدترین ضربه را به اقتصاد شیلی وارد آوردند. بحران اقتصادی، متعاقب آن راه را برای کودتای خونین سال 1973 طراحی شده توسط سازمان جاسوسی آمریکا هموار کرد. به دنبال آن، ایالات متحده سیل کمکهای خود را به سوی دیکتاتور نظامی "پینوشه" سرازیر کرد. از اکتبر 1973 تا 1976، بانک جهانی به دیکتاتوری نظامی پینوشه 351 میلیون دلار وام داد.

برنامه‌های تعدیل اقتصادی بانک جهانی طی دهه 1980 شروع حمله وسیع و اشنگن علیه کشورهای جهان سوم بود. که نتیجه آن بیکاری، گرسنگی و فقر و فلاکت را به همراه داشته است.

در سال‌های پایانی دهه 1990، بانک جهانی سخت در تلاش بود تا تصویری خیرخواهانه از خود در اذهان ایجاد کند. ابتدا گزارش توسعه جهانی آن، بر اهمیت نقش دولت در بهبود وضعیت بهداشت و سلامت و آموزش و کاهش نابرابر یهای اجتماعی تأکید داشت. در ماه ژوئیه 1997، بانک جهانی اعلام داشت که فقر رو به افزایش و نابرابری در درآمدها که از اعمال برنامه‌های تعدیل اقتصادی مورد نظر بانک در جهان سوم ناشی شده است، با همکاری 30 سازمان غیردولتی که از سیاستهای بانک به سبب نتایج حاصل از آن، انتقاد کرده‌اند، مورد بررسی قرار خواهد داد. بانک جهانی تحت برنامه‌های تعدیل اقتصادی به این شرط به کشوری وام می‌داد که دولت آن، به نفع بازپرداخت مطالبات بانکهای غربی، هزینه‌های عمومی را وسیعاً کاهش دهد.

در ایران بعد از جنگ تحمیلی و با آغاز دوره سازندگی، با رو آمدن دولت رفسنجانی تفکر نئولیبرالی و اجرای سیاستهای آن برخلاف طرز تفکر حاکم بر دوران جنگ، حیات دوباره پیدا کرد و در دوران دولت‌های بعدی ادامه پیدا کرد؛ به طوری که در دولت دهم و یازدهم شدت بیشتری گرفته است. در دولت کنونی درآمدهای دولت افزایش یافته است، ولی بسیاری صرف ترویج همین طرز تفکر در قالب حجم انبوه واردات، خصوصی کردن صنایع دولتی و... قرار گرفته است.



قانونی و اجتماعی خود در قبال کارگران شاغل و بیکار بود. کارگرانی که به شکل قراردادی به کار اشتغال دارند به علت ترس از اخراج در متشکل شدن و مبارزه طبقاتی با محدودیتهایی روبرو هستند. با اجرای طرحهای پیمانکاری کارگران نمی دانند با کدام کارفرما روبرو هستند. قراردادهای موقت و پیمانی مهم‌ترین شاخص استثمار نیروی کار است. به موجب این قراردادها کارگران حداکثر به مدت 6 ماه تا یک سال به استخدام در می‌آیند و به دلیل ناامنی شغلی و ترس از بی‌کاری در بسیاری مواقع سکوت اختیار می‌کنند. در نخستین سالهای عروج نئولیبرالیسم ایرانی در دوره رفسنجانی به سال 1369 طبق دومین تبصره ماده هفتم قانون کار قراردادهای موقت و پیمانی جنبه‌ی قانونی و حقوقی یافت.

از مشخصه‌های قراردادهای موقت کار که تماماً به ضرر کارگران است، از یک طرف دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد و از سوی دیگر مستقیماً به ارزان سازی نیروی کار، تعرض به معیشت کارگران، گروگان گیری شغلی و هراس از اخراج شدن دامن می‌زند و از سوی دیگر کارگران به علت عدم ایمنی در کار خود، امکان همبستگی و اتحاد و اعتراض و سازمان یافتن را از دست می‌دهند. البته طرح قرار دادهای موقت تنها به شرکت نفت ختم نشد، طبق آخرین آمار سال 93 در حدود نود درصد کارگران از بخش صنایع مهم گرفته تا بخشهای خدماتی را در بر می‌گیرد!

بر طبق یک خبر از خبرگزاری مهر در تاریخ 17 خرداد ماه، " ایران به غولهای نفتی پاداش میدهد... رئیس کار و اصلاح قراردادهای نفتی وزارت نفت با تاکید به اینکه برخی شرکتهای خارجی در طول دو دهه گذشته با ایران قرارداد نفتی امضاء کرده اند، نه تنها هیچگونه سودی نبرده بلکه متحمل زیان هم به دلیل فعالیت در صنایع نفت و گاز ایران شده اند."

این مقام و مزدور دولت سرمایه جمهوری اسلامی در حالیکه با وقاحت و بیشرمی تمام دروغ می‌گوید و از منافع شرکتهای امپریالیستی دفاع می‌کند و مدعی است که سودی نصیب آنها نشده است، باید به ایشان یاد آوری نمود: صنایع نفت ایران جزء اولین طرح خصوصی‌سازیهایی بودند که کارگران آن بالاترین صدمات را متحمل شده اند، همانطور

دامن زدند و ماهیتاً آنها را به کالا تبدیل کردند. بدین ترتیب رقابت و انگیزه‌ی فردی به جای رقابت و انگیزه جمعی و متشکل شدن، بالاترین ضربه را به طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان وارد کرده است.

نکته اشتراک دولت‌های نهم، دهم و یازدهم در ارزان سازی نیروی کار می‌باشد. چنین روندی با پرداخت وام‌های کلان و توصیه‌های صندوق بین‌المللی به دولت " توسعه‌ی اقتصادی" رفسنجانی آغاز شد. از مشخصه‌های این دوران وضعیتی بود که کارگران نفت یکی از بزرگترین صنایع ایران با آن مواجه شدند، روندی که در استخدامی کارگران بوجود آمد به این شکل بود که کارگر را به کارکن ارتقاء دهند. در قراردادهای جدید استخدامی اگرچه کارگران به عنوان کارکن ارتقای شغلی یافته بودند، اما در وضعیت آنها با ارتقاء به شغل جدید تغییری حاصل نشد. کارگرانی که به این طرح جدید صاحبان سرمایه تن ندادند از حیطة کار بیرون ماندند و بازخرید و بازنشسته یا اخراج شدند. کارگرانی هم که ارتقاء یافته بودند، در عوض از حق تشکیل و اعتصاب محروم گردیدند.

در ادامه این طرح، دولت قراردادهای موسوم به پیمانکاری را منعقد نمود که در واقع ادامه همان طرحهای نئولیبرالی بود. از مشخصه‌های این طرح در هم شکستن اتحاد سراسری کارگران نفت، و تمیزه نمودن آنها بود که رژیم سرمایه جمهوری اسلامی آگاهانه به این نقشه عمل دست زد، او به پتانسیل و سابقه مبارزه درخشانی که کارگران صنایع نفت در به پیروزی رساندن انقلاب ایران را داشتند کاملاً واقف بود. طرحهای مناقصه‌ای پیمانکاری حربه دیگری بود که کارگرانی را که اخراج شده بوده با قراردادهای موقت و با حداقل دستمزدها بدون هیچ مزایا و حق بیمه‌ای مجدداً استخدام نمایند. این طرح در سطح گسترده‌ای در شرکت نفت اجرا شد و در شرایط فعلی نود درصد کارگران این صنایع تحت نظارت کارفرمایان جدید که همان پیمانکاران می‌باشند به شکل قراردادی به بدترین شیوه استثمار میشوند. چنین رویکردی به مثابه‌ی واگذاری کلیه امور کارگران اعم از دستمزد، بیمه، ایمنی محیط کار، مرخصی، مسکن، ساعت کار و سایر امور رفاهی و شغلی به کارفرمایان جدید بود. هدف صاحبان سرمایه این سیاست پیچیده‌ی نئولیبرالی، گریز وزارت نفت از مسئولیت‌های



کم درآمدتر از آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و سایر خدمات عمومی، گسترش فواصل طبقاتی، کاهش ارزش پول ملی این کشورها، واردات بی حساب و کتاب، ورشکستگی و ویرانی تولیدات داخلی، گسترش دلال بازی و رانت خواری مالی و تشدید وابستگی کشورهای در حال توسعه به کشورهای ثروتمند و بزرگ سرمایه‌داری شده است.

حذف پارانه‌هایی از محورهای اصلی این خصوصی سازیها و تعدیل‌های ساختاری است. یکی از سیاستهای حذف پارانه‌ها «آزاد سازی» قیمت‌ها می‌باشد. تا سرمایه داران بتوانند با دست و بال بازر قیمت‌های اجناس را بالا برده و هیچ کنترلی بر بازار موجود نباشد. تا جائیکه «دست نامرئی بازار» خود بهترین تنظیم کننده باشد. با حذف پارانه‌ها در چند سال گذشته در ایران که حاصل آن گرانی و تورم بیش از حد و بالاتر رفتن قیمت اقلام هر روزه می‌باشد آنچنان وضعیت بحرانی در جامعه ایران بوجود آورده، که اکثریت مردم برای تهیه مایحتاج اولیه زندگیشان و زنده ماندن با دشواریهای بسیاری روبرو هستند.

دولت روحانی با سازشی که با کشورهای امپریالیستی در ابتدای کار ریاست جمهوری تا به امروز داشته، با سرمایه داری جهانی عهد بسته تا جائیکه امکان دارد خصوصی سازیها را در ایران و در سطح صنایع بزرگ هر چه سریعتر اجراء نماید. هدف دولت یازدهم فروش صنایع به بخش سرمایه‌های خصوصی و سرمایه داران خارجی است، که با فروش نیروی کار ارزان کارگر ایرانی و استثمار وحشیانه آنها توسط سرمایه‌های خارجی بالاترین درصد سودی را نصیب آنان سازد. اما آنچه در نتیجه این خصوصی سازیها نصیب کارگران میشود، دستمزد بسیار نازل، قراردادهای موقت و سفید که اینبار کارگران با کارفرماهای خارجی روبرو هستند، تقسیم صنایع بزرگ به واحدهای کوچکتر که سبب پراکندگی و عدم اتحاد و متشکل شدن کارگران میشود، فقدان بیمه بیکاری و نا امنی شغلی و عدم ایمنی محیط کار. کارگران نتیجه‌ایی که از این خصوصی سازیها می‌گیرند، فقر و فلاکت بیشتر ناشی از تورم و گرانی سرسام آور. همانطوریکه امروز شاهد هستیم هنوز این طرح خصوصی سازیها بطور کامل اجرا نشده، طبقه کارگر ایران با بیکاری و فقر و اوضاع

که در بالا اشاره شد این طرحها برای صاحبان سرمایه و اربابان امپریالیستی اش تماماً سود و برای کارگران نفت بردگی کامل و ریاضت اقتصادی را به همراه داشته است. این نوع خوش خدمتیها به سرمایه جهانی بدون هیچ واهمه‌ایی علنش تنها نبود طبقه کارگر متشکل و متحد در میدان است.

واکنش جنبش کارگری به خصوصی سازیها

با استبدادی که حکومت سرمایه جمهوری اسلامی بیش از سه دهه است بر جامعه ایران و بویژه جنبش کارگری حاکم نموده است، کارگران برای متشکل شدن و ایجاد تشکلهای خود با سرکوب، اخراج، دستگیری و زندان روبرو بوده‌اند. اما با تمام این سرکوبها دست به اعتراض و اعتصاب و ایجاد تشکلهایشان به اشکال مختلف زده‌اند. با طرح مطالبات و خواستههای خود از جمله: ایجاد تشکلهای مستقل، افزایش حداقل دستمزد، لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء، حقوق بازنشستگی، لغو کار برای کودکان، آزادی فعالین کارگری زندانی و تمامی زندانیان سیاسی و مبارزه بر علیه خصوصی سازیها که امروز بیش از هر زمان دیگر جزء مطالبات محوری طبقه کارگر ایران است به مبارزه برخاسته‌اند. کارگران پلی آکریل اصفهان و اخیراً کارگران سنگ معدن بافق یزد از پیشتازان مبارزه بر علیه این طرح ارتجاعی بوده‌اند. کارگران سنگ معدن بافق علیه خصوصی سازیها و فروش معدن به بخش خصوصی رژیم را وادار به عقب نشینی نموده‌اند. این اعتصاب هر چند پایان کار نیست اما دستاوردهای گرانبها و با ارزشی برای طبقه کارگر ایران و کارگران معدن سنگ آهن بافق تا کنون به همراه داشته است. این حرکت مهم و تاریخی توجه بخشهایی از جنبش کارگری ایران را به طرح خصوصی سازیها و عواقب ناشی از آن جلب نموده است.

بخش وسیعی از طبقه کارگر ایران بطور عینی عواقب شوم این خصوصی سازیها را در زندگی روزمره خود تجربه کرده‌اند و لطمات سنگینی که در قبال آن متحمل شده‌اند را با تمام وجود خود احساس نموده و تاوان آن را با فقر و فلاکت و بیکاری هر بیشتر می‌پردازند. تا جائیکه هم به سطح جهانی بر میگردد، در حالی که تجربه تاریخی چند دهه به روشنی نشان میدهد که اجرای سیاست خصوصی سازیها در کشورهای در حال توسعه عموماً منجر به بیکاری، تشدید فقر توده‌های زحمتکش، محرومیت طبقات



در حاشیه خبرها:

لغو و افشای صدور حکم شلاق و زندان کارگران پتروشیمی از طرف حکومت سرمایه اسلامی مبارزه جدی و طبقاتی را میطلبند!

شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی بندر امام خمینی ۴ نفر از نماینده های کارگران پتروشیمی رازی را به شش ماه حبس و پنجاه ضربه شلاق محکوم کرد. این اولین بار نیست که چنین حکمی از سوی مقامات قضائی رژیم سرمایه اسلامی بر علیه کارگران معترض صادر میشود. سال هشتاد و شش، دو نفر از کارگران زن را در شهر سنندج به خوردن ضربات تازیانه محکوم کردند که در ادامه با اعتراضات گسترده ای از طرف خانواده های کارگری، اتحادیه و سازمانهای کارگری جهانی روبرو شد. اما صدور چنین احکامی در شرایط حاضر از طرف دولت ضد کارگری روحانی برای زهر چشم گرفتن از کارگران در رابطه با حرکتها، اعتراضات و اعتصابات کارگری است. با توجه به جو پلیسی شدید و تهدید و ارعاب از طرف نیروهای سرکوبگر رژیم اعتراضات کارگری هر روزه در بطن جامعه ایران جریان دارد. همین چند روز پیش و بدنبال اخراج چهار کارگر معترض کارخانه پروفیل ساوه که برای دفاع از حقوق شان در مقابل کارخانه حضور یافته بودند مامورین اطلاعاتی به دستور دادستانی در محل حاضر و مانع ورود آنان به محل کارشان شدند.

در ادامه تحرک جاری صاحبان سرمایه داخلی و خارجی در ایران و تمام سخنگویان رنگارنگ سیاسی آنها که هدفشان سرعت بخشیدن به برنامه خصوصی سازیها و تحکیم موقعیت خود از لحاظ سیاسی و اقتصادی می باشد، در این میان دولت روحانی به عنوان نماینده بورژوازی ایران با وقاحت مبلغ برنامه اقتصادی نئولیبرالی ای است که قرار است با خصوصی کردن و افزایش بیکاری، با لیبرالیزه کردن بازار کار، با کاهش قدرت خرید واقعی دستمزدها و افزایش بارآوری کار، سرمایه داری ایران را در بازار جهانی قادر به رقابت با اقتصاد کشورهای سازد که ظرفیت تکنولوژیک براتب بالاتری دارند. این حرکت ضد کارگری با موج وسیعی از اعتراضات کاری روبرو شده، که نمونه مشخص آن اعتصاب کارگران بافق می باشد. رژیم از این حرکتها وحشت داشته و برای خنثی نمودن آن به هر توحش و بربریتی دست میزند، تا اراده طبقاتی کارگران را درهم بشکند. صدور حکم شلاق و زندان برای 4 نفر از کارگران پتروشیمی که با سرکوب سازمان یافته و توحش عریان سرمایه داری اسلامی همراه است را باید در این راستا دید.

حمله وحشیانه دولت روحانی به کارگران با این درجه از توحش محکوم است، همانگونه که این حرکتها هیچگاه بی جواب نمانده است، اینبار هم حمایت و افشاکاری سراسری در داخل و خارج ایران را می طلبد. جنبش کارگری ایران، نهادها و تشکلهای بین المللی لازم است، با تمام توان در مقابل این وحشیگری قرون وسطایی جمهوری اسلامی ایستاده و با فراخوان دادن به لغو این احکام ارتجاعی خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط فعالین کارگری زندانی هم شوند.

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران

مرگ بر حکومت سرمایه ایران

نابسامان اقتصادی که ناشی از تورم و گرانی فوق العاده است دست به گریبان است. در پی این تجارب است که کارگران بخشهایی از صنایع بزرگ ایران از جمله "پلی آکریل اصفهان، چادر ملو و سنگ معدن بافق دست به یک حرکت جدی بر علیه این طرح خانمان سوز خصوصی سازیها زده اند. امروزه این خطر برای کل طبقه کارگر ایران جدی تلقی شده و توجه آنها را به این وظیفه مهم جلب می نماید که با اتحاد و همبستگی سراسری در قامت یک طبقه بر علیه این سیاستهای ضدکارگری دولت سرا پا مزدور روحانی به پا خیزند. تنها کارگران با همبستگی طبقاتیشان می توانند دولت را وادار به عقب نشینی نموده و آنها را ودار نمایند از انجام این طرحهای ضد کارگری که هستی طبقات فرودست را به نیستی تبدیل می کند ممانعت به عمل آورند. همان حرکت موفق و طبقاتی که تا کنون کارگران بافق انجام داده اند و به دشمن طبقاتی آموختند که با اتحاد و همبستگی کارگری دشمن یارای توان مقاومت نیست.

سپتامبر 2014

منابع:

- دیوید هاروی (۱۳۸۶) تاریخچهی مختصر نئولیبرالیسم، برگردان: منوچهر عبدالله زاده،
- ویکی پدیا، دانشنامه آزاد
- سرمقاله هفته نامه گلوبال (مارکتز در مورد نظام برتون وودز و ناکارایی های آن)





چند نکته در حاشیه اعتصاب کارگران معدن بافق

شروین رها



ای از توده ای شدنش فشار برای آزادی کارگران بازداشتی را افزایش داد و توانست آنها را به سر کار باز گرداند. یکی از مهمترین ابزارهای رژیم اسلامی و سرمایه داری در ایران سرکوب مستمر و بی وقفه انواع اعتراضات کارگری بویژه اعتصاب است. فعالین و یا نماینده های کارگری را دستگیر و زندانی می کنند و تلاش می کنند با این کار اعتصاب یا هر درجه از سازماندهی کارگران را متوقف و یا کند کنند و هزینه اعتصاب را بالا ببرند و فشار به کارگران را افزایش دهند. کارگران معدن بافق این هزینه را با ادامه اعتصاب تا آزادی کلیه بازداشت شده گان پرداختند و شهر بافق با بافت کارگری این ظرفیت را داشت که حامی حرکت کارگران باشد. سرکوب وحشیانه اعتصاب با نیروی انتظامی، توجیه غیرقانونی بودن آن از سوی رژیم است و این ترفند را کارگران اعتصابی معدن با نیروی همبستگی خود و خانواده های کارگران خنثی کردند. کارگران بافق از خط قرمز "ممنوعیت اعتصاب در ایران" عبور کردند

سومین نکته - موجودیت تشکل مستقل کارگری در ایران ممنوع و ایجاد آن با سرکوب همراه است، تشکلی که ارگانهای ضد کارگری رژیم یعنی خانه کارگر و شوراهای انجمن های اسلامی را دور زده و با نیروی مستقیم کارگران در مراکز کار و زندگی خود بطور مستقل و جدا از دولت و ارگانهایش تشکیل می شوند. تشکل های کارگری مستقل ایجاد شده تاکنونی مثل سندیکای واحد و سندیکای هفت تپه همیشه و در هر شرایطی از گزند سرکوب رژیم در امان نمانده است. فعالین و نماینده گان آنها اخراج و دستگیر و زندانی شده اند و رژیم از طریق ارگانهایش از جمله اطلاعات و قوه قضائیه با اتهامات واهی احکام سنگینی را به کارگران داده اند و هزینه ایجاد تشکل را برای کارگران در ایران بسیار بالا برده اند. بیشترین هراس رژیم و سرمایه داری در ایران وجود تشکل های مستقلی است که منافع طبقاتی کارگران را به اشکال مختلف نمایندگی می کنند. حرکت کارگران معدن مس خاتون آباد در سال 1382 که بایورش نظامی رژیم عده ای از کارگران جان باختند (دردوره دولت خاتمی) و حرکت کارگران معدن آهن بافق (اکنون دردوره دولت روحانی) هر چند تشکل مستقل کارگری علنی را با خود به همراه نداشتند، ولی با موجی از همبستگی همراه بود که نانوشته در خودعین تشکل بود.

دومین اعتصاب پنج هزار نفر از کارگران معدن سنگ آهن بافق پس از شانزده روز خاتمه یافت و برای کارگران و فعالین کارگری دست اندرکار جنبش کارگری تجاری عملی را بر جای گذاشت که قاعدتا می بایست مورد ارزیابی قرار گیرد. اینجا و در حاشیه آن به چند نکته اشاره می شود که شاید بتواند مکمل ارزیابی از چنین حرکتی واقع شود.

اولین نکته - اعتصاب کارگران معدن بافق، با وجود موانع واقعی متعدد بر سر راه مبارزات کارگری در ایران منجمله وضعیت معیشتی کارگران (بیکاری ، دستمزد یک چهارم زیر خط فقر، قرارداد موقت، عدم برخورداری از بیمه های اجتماعی و غیره که بیشترین تفرقه را در میان کارگران دامن می زند.) و استبداد قوانین سرمایه داری و انواع سرکوب توسط رژیم اسلامی (از زندان و شکنجه کارگران دستگیر شده تا گسیل مزدوران مسلح به مراکز کار، از ممنوعیت اعتصاب و ایجاد تشکل مستقل کارگری تا سرکوب تشکل های ایجاد شده توسط کارگران، تلاش بی وقفه در تحمیل انجمن های سرمایه داری و ضد کارگری به کارگران و غیره ...) برجستگی خاصی داشت. این اعتصاب که با طرح مطالباتی روشن آغاز شد نسبتا طولانی بود و شهر کارگری بافق را مستقیما بخود معطوف کرد ، چند ترفند سرمایه داری و رژیم منجمله شکایت از کارگران توسط کارفرما و نیز یورش نیروی انتظامی بخود را خنثی کرد و با توده ای شدن آن و دخالت خانواده های کارگری، همه کارگران بازداشتی آزاد شدند. این حرکت اعتصابی جدا از اینکه مثل هر اعتصاب دیگر اتحاد و همبستگی مبارزاتی کارگران را افزایش داد، مهمتر اینکه قوانین ضد کارگری رژیم و سرمایه در ممنوعیت اعتصاب را کنار زد و به یکی از نمونه های همبستگی کارگری در مبارزات جاری کارگری در ایران شد.

دومین نکته - همانطور که اشاره شد این اعتصاب با درجه



می گویند راه بی افت، راه بی افت، بسوی گرسنگی راه بی افت

اینک الماس سیاه تابوت شده است، اگر لازم باشد، می گویند بمیرید

روزی می رسد، با بیش‌رمی به آنانکه گریه می کنند، می گویند بخندید دیگر تحمل شنیدن دروغ ها را ندارم .

امروز به کوره ی معدن، به دیار الماس سیاه نرفتیم، سلام بر تو ای دوست برای آنکه در حال مرگ است، حسرت نور در چهره اش پژمرده است

اعتصاب و اعتصاب، نور زاییده است، ای دوست دیگر چیزی برای از دست دادن نمانده است . آنانکه، در زیر زمین منکوب گردیده اند، به کسانی که روی زمین هستند، فریاد برمیآورند معادن مال ماست، حتی اگر بمیریم روز اعتصاب رسید، ای دوست دیگر چیزی برای از دست دادن نمانده است .

زونگولداک و اینک سوما

از اعماق زمین آمدند در دستانتان نوری از عمق زمین که "سکوت" را نمی فهمد

هر چقدر در اعماق فرو برده شوند به همان درجه، خفگی نمی داند، ارتعاش قلب شان سنگین و مقاوم آمدند ...

دوباره و هر روز بیشتر و بیشتر آمدند با زنان و فرزندان شان و با کف زدن همانند خمیر مایه های ماست (وجه تشبیه همبستگی) یافتند نان های تفت شده در آتش را، چنان که تقسیم شان میان خود همانند جریان آب و شعله ی آتش

هر روز زبانهای جدیدی بر زبانشان هک شد آشنا شد پایشان به راه های جدید هر روز پوسته های جدید ترک خورد گوش های جدید شروع به شنیدن کردند، آنچه می گفتند یک شهر شدند در آخر (جمعیتی گشتند) و عوض کردند نام سرزمین را ترجمه روزبه کوراغلی - ۱۶ می ۲۰۱۴

امروز بعد از پایان اعتصاب، که تا حدودی توانست توطئه های رژیم و کارفرما را نقش بر آب کند و فضای همبستگی در میان کارگران را بالا ببرد، یکی از جمع بندی های این حرکت در میان کارگران و فعالین عملی آن بکاربردن اشکالی از مبارزه است که بتواند استحکام اتحاد و یکپارچگی درونی در میان کارگران را چنان تقویت کند که بورژوازی نتواند در میان کارگران و نماینده های آنها فاصله بیاندازد. این روش را که کارگران بافق عملی کردند می تواند نمونه خوبی برای پیشبرد ضروری مبارزه جمعی در محیط کار باشد و کارگران سوسیالیست در هر محل آن را دقیقاً مورد توجه قرار دهند.

چهارمین و آخرین نکته - خصوصی سازی و ادغام در سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی تلاش رژیم از دوره رفسنجانی تاکنون بوده و هر دو جناح رژیم با روش خود و با توجه به رقابت های قطب های سرمایه داری جهانی بنیال آن بوده اند و آنجا که مشخصاً در دوره احمدی نژاد و با حاد شدن تحریم های دولت های امریکا و اروپا سیاست های رژیم تا بحران حکومتی پیش رفت، دولت روحانی با طرح امید برای نجات سرمایه و رژیم، با تامل در سیاست های خارجی و تشدید سرکوب در داخل و بویژه اعتراضات کارگری و تشدید در جلوگیری از فعالیت فعالین کارگری و حبس های طولی مدت برای آنها، در تلاش برای باز کردن گره کور رژیم و ایجاد خصوصی سازی و بازکردن دست سرمایه گذاران خارجی بر آمد که همچنان ادامه دار است. خم شدن و تعجیل بر رفع مناقشه اتمی و اجلاس منظم و متعدد در کوتاه ترین زمان ممکن با هئیت پنج باضافه یک، قرار است به تسریع این امریاری رساند

طرح خصوصی سازی در معادن نیز که از مدتها آغاز و در حال اجرا شدن است با تعدیل نیروی انسانی و افزایش بیکاری و کاهش هزینه ها برای کارفرماز طریق دستمزدهای بمراتب نازلتر، کاهش هزینه های امنیت شرایط کار، و سود بیشتر همراه است. کارگران معدن بافق بدرستی این سیاست را به چالش کشیده و نتایج آن را در سایر معادن و مراکز کارگری تجربه کرده اند. هر چند فشار اعتصاب نیز اجرای طرح خصوصی سازی را تا کنون پس نزده است ولی با اعتصاب طولانی دوم، در میان کارگران بافق و نیز خانواده های کارگران و مردم زحمتکش شهر، که خیلی از آنها بازنشسته و یا خود مدتی در معدن کار کرده اند موجی از همبستگی طبقاتی ایجاد شد که با انرژی حاصل از آن کارگران بازداشتی آزاد شدند. این اعتصاب درسی است برای معادن و دیگر مراکز کارگری که با اتحاد و همبستگی طبقاتی و توده ای شدن مبارزه می توان سیاست های بورژوازی و خصوصی سازی ها را به چالش کشانید.



جنگ دولت صهیونیستی اسرائیل علیه غزه

سحر صبا

شکل گیری دولت اسرائیل در منطقه زمانی اتفاق افتاد که اعزام یهودیان از سراسر اروپا به فلسطین، برای پیشبرد این طرح در دستور کار قرار گرفت. این دولت براساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ به وجود آمد. مطابق قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل که براساس آن دولت اسرائیل به رسمیت شناخته شد، قرار بر این شد ۴۵ درصد فلسطین به فلسطینیان تعلق داشته باشد، ۵۴ درصد فلسطین به اسرائیل واگذار شود و یک درصد باقی مانده به عنوان منطقه بین المللی در نظر گرفته شود. دولت اسرائیل فقط بخش حق موجودیت این قطعنامه را پذیرفته و به مرور زمان، در عمل، تقسیم سرزمین آن را به کلی رد کرده است. البته باید این را هم در نظر داشت، دولت اسرائیل میزان زمین های در اختیار فلسطینیان را با جنگ ۱۹۶۷ به ۲۲ درصد کاهش داد. قطعنامه ۴۶۵ شورای امنیت سازمان ملل نه تنها دوبار از "اراضی فلسطینی و یا عرب اشغال شده از سال ۱۹۴۷" سخن گفته است، بلکه شهرک سازی دولت اسرائیل در سرزمین های اشغالی از جمله بیت المقدس را "نقض معاهده چهارم ژنو" به شمار آورده است.

اکثریت مردم غزه نه به اختیار خود، بلکه به اجبار در این منطقه اسکان داده شده اند. بسیاری از جمعیت ۱,۷ میلیونی غزه که به زحمت در سرزمینی با مساحتی کمتر از ۳۶۰ کیلومتر مربع زندگی می کنند در اصل به شهرها و روستاهای خارج از غزه تعلق دارند. ریشه های "بحران فلسطین" به گذشته های دورتر، یعنی شکل گیری صهیونیسم در آخر قرن ۱۹، جنگ اول جهانی و تجربه امپراطوری عثمانی و تقسیم آن میان قدرتهای امپریالیستی فاتح در ۱۹۱۷، و بطور مشخص تر به ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و سرانجام به جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، و اشغال نوار غزه، ساحل غربی و بیت المقدس، باز میگردد. بحران اسرائیل و فلسطین چند دهه است که ادامه دارد و طولانی ترین دوران استعمار در تاریخ مدرن را تشکیل میدهد. این استعمارگری و تسلط اسرائیل بر فلسطین به



شامگاه پنجشنبه ۱۰ جولای، بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل فرمان حمله زمینی به نوار غزه را صادر کرد. و برای چندمین بار در طول تاریخ دولت جنایتکار اسرائیل با حمله نظامی به غزه و کشتار مردم بیگناه جنایات دیگری آفرید. سخنگوی ارتش اسرائیل با بیشرمی تمام اعلام نمود که این حمله زمینی تا زمانی که لازم باشد ادامه خواهد یافت. البته یورش اسرائیل به غزه از حمله زمینی فراتر رفت و از زمین و هوا پیشرفته ترین جنگنده ها، غزه و مردم فلسطین را مورد حمله قرار دادند، و هزاران نفر از مردم بی دفاع در حالیکه بیشترین آنها کودکان و زنان بودند کشته و زخمی شدند

صهیونیسم به عنوان جنبش سیاسی دولت برآمده در اسرائیل، اساساً یک پروژه استعماری است و تلاقی بین اسرائیل و فلسطینی ها مبارزه بین استعمارگران و مردم استعمار شده فلسطین است. صهیونیسم فقط یک جنبش بنیادگرای دینی - مذهبی نیست، بلکه پیدایش و موجودیت آن را باید در متن حرکت سرمایه جهانی (گلوبالیزاسیون) دید. با سقوط دیوار برلین و پایان عملی کار اتحاد شوروی، و در چهارچوب جهانی پایان جنگ سرد، تجدید نظر در موقعیت اسرائیل بعنوان متحد اصلی و بی قید و شرط آمریکا در منطقه خاور نزدیک در دستور قرار گرفت. روابط آمریکا با اسرائیل یک رابطه دو طرفه است. چرا که اسرائیل از اهرمهای لازم برای فشار بر آمریکا، بر خلاف قدرتهای غرب، در درون خود آمریکا برخوردار است.



منطقه از چند دهه قبل در مراحل و سالهای مختلف صورت گرفته، که با قتل عام مردم فلسطین و ویرانی و خرابی آنها همراه بوده است.

بعنوان مثال: تخریب هتل ملک داوود در ژوئیه ۱۹۴۶ به دست گروه‌های تروریستی صهیونیستی، حمله ۳ گروه مسلح به نام ارگون به دیرباسین روستایی نزدیک قدس است، جمعیت این روستا در سال ۱۹۴۸ حدود ۷۰۰ نفر بود. در این یورش که با مقاومت ساکنان روستا همراه بود، ۲۵۰ نفر کشته شدند. همچنین در این حمله فجایع دیگری از جمله تجاوز جنسی، مثله کردن، پاره کردن شکم زنان باردار رخ داد، هجوم اسرائیلیها به لد و رمله ژوئن ۱۳۴۸، اسرائیلیها با حمله به این دو روستا ۱۷۶ فلسطینی را به قتل رساندند، حمله به طنطوره این روستا در جنوب شهر اشغالی حيفا واقع است و در ۲۳ مه ۱۹۴۸ شاهد بزرگترین جنایت صهیونیست‌ها علیه اهالی روستا بود، هجوم وحشیانه صهیونیست‌ها به الدوایمه در اکتبر سال ۱۹۴۸ که در پی آن

۵۰۰ نفر به قتل رسیدند، یورش وحشیانه صهیونیست‌ها به قیبه در ۱۴ اکتبر ۱۹۵۳ که در این هجوم ۶۹ زن و مرد و کودک فلسطینی کشته شدند، در سال ۱۹۸۲ نیروهای اسرائیلی با همکاری برخی نیروهای نظامی لبنانی دست‌نشانده به اردوگاه‌های صبرا و شتیلا در نزدیکی بیروت حمله کردند که برخی از پناهندگان



فلسطینی را در خود جای داده بودند و حدود ۸۰۰ نفر فلسطینی به اضافه تعدادی لبنانی را به قتل رساندند، و دهها مورد دیگر... از این جنایتها!!!

اسرائیل دولت اشغالگری است که فلسطین را تسخیر کرده و علاوه بر این به هر بهانه‌ای به مناطق اشغالی حمله می‌کند و بعد واکنش طبیعی فلسطینها را به عنوان توجیه خشونت بر علیه خود محسوب می‌کند. این حق طبیعی فلسطینها است که از کشور اشغالی خود دفاع کنند. مطابق منشور سازمان ملل و قوانین بین المللی مردمی که کشورشان توسط یک دولت خارجی اشغال شده، حق دارند علیه اشغالگران بجنگند تا آن‌ها را از سرزمین ایشان بیرون کنند. با استناد به وقایع تاریخی می‌بینیم که ملت‌های زیادی علیه اشغالگران نازی با حمایت دولت آمریکا در جنگ جهانی دوم جنگیدند. وقتی

دولت او این اجازه را می‌دهد که هر گاه اراده کند سرزمینها را ببندد، یعنی مانع نقل و انتقال و حرکت افراد و کالاها شود و ساکنان اراضی را در شهرها و روستاهای خود محبوس و گرسنه نگاهدارد

فلسطینی‌ها برای سفر میان نوار غزه و ساحل غربی و عبور از اسرائیل به جواز عبور احتیاج دارند. مقامات اسرائیلی هر زمان که دلشان بخواهد از صدور این جوازها حتی برای کارگرانی که در اسرائیل کار می‌کنند. سرباز می‌زنند و هر بار که برای امنیت اسرائیل ضروری ببینند حکومت نظامی اعلام کرده و حتی به مردم اجازه خروج از خانه هایشان را نمی‌دهند. محاصره ی غزه توسط اسرائیل تا جایی پیش رفته که مردم را از نظر معیشتی و سلامت و بهداشت، سوخت و الکتریستی، واردات و صادرات کالا و رفت و آمد در نوار غزه با مشکل جدی روبرو ساخته است، همزمان هم سبب بیکاری، فقر مطلق، و سوء تغذیه ی ساکنان آن منطقه شده است.

طبق شواهد، علیرغم خروج نیروهای اسرائیلی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵، این کشور همچنان یک نیروی اشغالگر در غزه محسوب می‌شود. چرا که اسرائیل همچنان از لحاظ اقتصادی بر غزه تسلط کامل داشته و راه‌های دسترسی، صادرات و واردات غزه را در اختیار خود دارد. اسرائیل بر هر آنچه

از طریق هوایی و دریایی به غزه وارد و از آن خارج می‌شود نظارت دارد. نیروهای اسرائیلی هر وقت بخواهند می‌توانند وارد نوار غزه شوند. لازم به ذکر است که بر اساس معاهده ی چهارم ژنو، اسرائیل به عنوان نیروی اشغالگر مسئولیت رفاه مردم غیرنظامی را بر عهده دارد. محاصره ی نوار غزه، که با حمایت امریکا و اتحادیه اروپا انجام شده است، پس از پیروزی حماس در انتخابات مجلس قانونگذاری فلسطین در ژانویه ۲۰۰۶ شدیدتر شد.

جنایات اسرائیل بر مردم فلسطین که در زیر ملاحظه میشود حادثه ای نیست که بارو آمدن حماس اتفاق افتاده باشد، شکی در این نیست، سر کار آمدن حماس به بحرانهای درون فلسطین در تقابل با اسرائیل دامن زده است، اما سرکوب نظامی و اتوریته سیاسی اسرائیل در این



در شرایط فعلی سرمایه‌داری جهانی با مواجه شدن با بحران‌های اقتصادی و حل آن، نیازمند وجود دولت‌های فاشیستی همچون اسرائیل و تقویت جریان‌های ارتجاعی و بنیادگرا از جمله القاعده و داعش می‌باشد. آنچه که تا کنون شاهد آن بوده ایم رشد بنیادگرایی مدیون تغییرات سیاسی و نیز بکارگیری سیاستها و حرکات ارتجاعی آگاهانه بخشی از امپریالیستها در صحنه سیاسی بوده است. همه این تغییرات و سیاستها و حرکات، تاثیر عمیقی بر اوضاع بسیاری از کشورهای خاورمیانه داشته است. بدون حمایت آمریکا، دولت اسرائیل ادامه حیاتش غیر ممکن است و نمی‌تواند بر سر پا بماند. آمریکا با کمک مالی بلاعوض بین ۳ تا ۴ میلیارد دلار در سال به اسرائیل اجازه می‌دهد که یکی از قدرتمندترین ارتش‌های در جهان را بازسازی نماید.

مسئله دفاع از ملت فلسطین، دفاع از حق آنان برای زندگی در مملکتشان و حق آواره نشدن و حق شهروندی؛ و محکوم نمودن اسرائیل به عنوان دولت تجاوزگر میباشد. دولت اسرائیل دولتی نامشروع و اشغال‌گر است و این نامشروع بودن اسرائیل نه تنها در اوضاع فلسطین بلکه اوضاع سیاسی منطقه هم تاثیر بسزائی دارد.

اول اینکه در حدود ۶۵ سالی که از مسئله فلسطین می‌گذرد، به دلیل پیاده کردن پروژه‌های امپریالیستها در خاورمیانه، حقوق مردم فلسطین مورد تجاوز قرار گرفته است. با اینکه سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) و دولت خودگردان برآمده از آن برنامه‌های اُسْلُو، مادرید در سالهای گذشته دوره بعد از " جنگ سرد " را پذیرا گشت، ولی این دولت اسرائیل بود که این معاهدات را نقض نمود و برنامه تاسیس شهرک‌ها و امکان مسکونی را بیش از پیش در بخش کرانه غربی و شرق اورشلیم گسترش داد. بعلاوه دولت اسرائیل در همین دوره از بمباران و حملات نظامی و امنیتی به مناطق فلسطینی از هر امکان ضد بشری استفاده نموده است.

دوم اینکه سیاستهای حاکم بر دولت اسرائیل و تضادهایی که در این رابطه ما بین سران اسرائیل و فلسطین حاکم است در این جنگ افروزیها نقش مستقیم دارند، و از طرف دیگر مسئله تاریخی و معضلات منطقه‌ای از ۶۵ سال گذشته که نتیجه سیاست‌ها و عملکردهای دولتها و نظام سرمایه‌داری جهانی می‌باشد در دوره‌های مختلف سبب تشدید این جنگ افروزی در خاورمیانه شده است. این تخصصات و جنگ

صدام حسین کویت را اشغال کرد، همه جهان این اشغالگری را از طرف عراق محکوم نمودند و با حمایت از مردم کویت این حق را برای آنها قائل شدند که علیه اشغالگران بعثی بجنگند، همچنین دولت آمریکا با ادا نمودن نقش امپریالیستی خود با مدرنترین سلاح‌های جنگی به ارتش دولت اشغالگر صدام حسین حمله برد تا نیروهای او را از کویت خارج نماید. آمریکا بنا به منفعت و سیاستهای تجاوزگرانه اش صلاح را در این دید که از صدام حسین متجاوزی بسازد که خودش او را به قدرت رسانده بود، اما از آنجائیکه تاریخ مصرف صدام برای آمریکا بسر رسیده بود، تلاش نمود با استفاده از تجاوزگری صدام حسین برای دهه‌ها، شرایطی را بوجود آورد که به حضور دائمی و همه جانبه‌ی خود در خاورمیانه مشروعیت دهد. نقشه دیگر امپریالیستها بویژه آمریکا بسیج و تقویت نیروهای ارتجاعی و بنیادگرای عرب و افغان و طالبان در پدیده‌ای بنام القاعده و به قدرت رساندن آنها در منطقه بود. شکل‌گیری این ارتجاع اسلامی با فرو پاشی شوروی و پایان جنگ سرد، حمله‌ی عراق به کویت و حاکمیت طالبان در افغانستان صورت گرفت و هدف بکارگیری این ارتجاع و نفوذ آن در منطقه تا به امروز برای مقابله و سرکوب جنبشهای توده‌ای و نیروهای انقلابی و جلوگیری از بروز انقلاب بوده است.

همانطور که اشاره شد، پیدایش اسرائیل در منطقه دقیقا در ادامه سیاستهای کشورهای امپریالیستی شکل گرفت، آلمان پیش از رو آمدن نازیسم با بحرانهای اقتصادی روبرو بود. پس از به صحنه آمدن دولت هیتلری، به سرعت حمایتهای اقتصادی قدرت‌های جهانی به سوی آلمان سرازیر شد. این حمایت و توافق جهانی سبب رشد هرچه بیشتر فاشیسم در آلمان گردید. فاشیسم که در آن زمان برای شعله ور نمودن جنگ جهانی دوم، در دفع بحران عظیم اقتصادی سرمایه‌داری وظیفه تاریخی‌اش را برای سرمایه جهانی به خوبی ایفا نمود، در ایجاد جنبش سیاسی صهیونیسم نیز نقش چشمگیری داشت. بر همین مبنا وجود دولتی چون اسرائیل امروز در قلب خاورمیانه‌ای که از نظر استراتژیکی اهمیت بسزایی برای دول امپریالیستی در منطقه را دارد، نمی‌توانست خارج از برنامه‌های استراتژیکی امپریالیسم آمریکا و متحدینش باشد.



جاسوسی تمام عیار

امضاکنندگان نامه، با اشاره به گستره‌ی تحقیقات ارتش تصریح کرده‌اند که "دستگاه نظامی اسرائیل، تمامی زوایای زندگی غیرنظامیان فلسطینی را، عرصه‌ی تجسس خود قرار داده و اطلاعات به دست آمده را در جهت ردیابی و دستگیری فلسطینیان به کار می‌بندد."

اعتراض به سیاست اسرائیل

سیاست اسرائیل در نوار غزه و کرانه‌ی باختری رود اردن، مدت‌هاست که از سوی بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. سازمان دیده‌بان حقوق بشر، چندی پیش این کشور را متهم کرد که در جریان درگیری‌های غزه، احتمالاً مرتکب "جنایات جنگی" شده است.

طبق اطلاعات مندرج در این مطلب نشان می‌دهد جنایاتی که اسرائیل در جنگ اخیر بر علیه فلسطین مرتکب شده، آنچنان تکانه‌دهنده و سوال برانگیز بوده که باعث شده افرادی که خود جزئی از سیستم سرکوبگر اسرائیل هستند را نسبت به این نسل‌کشی در فلسطین متأثر ننموده و عذاب وجدان داشته باشند. آنها با افشاگری علیه این قساوت و بیرحمی خود را بخاطر انداخته و از وظائف خود که هزینه سنگینی برای آنها خواهد داشت ترمز نموده‌اند. اسرائیل هر چند از طریق رسانه‌ها و مدیای امپریالیستها بخواهد جنگ طلبی‌اش را مُحق جلوه دهد، اما بخشی از مردم اسرائیل حقایق پشت پرده را می‌دانند ضمن افشا و محکوم کردن آن -اسرائیل را تجاوزگر معرفی می‌کنند. دولت فاشیستی که مدتهاست اعمال ضد بشریش در صحنه سیاست سبب منزوی شدن و بر علیه‌اش تبدیل شده است.

در این راستا دول امپریالیستی به سرکردگی آمریکا برای برون رفت از بحران موجود، اقدام به یکسری سیاستها و نقشه عملها نموده‌اند، که نه تنها کمکی به حل بحران موجود ننموده است، بلکه ملت‌های درگیر در منطقه خاور میانه از جمله خود آمریکا مجبور شده‌اند برای آن هزینه سنگینی بپردازند. امپریالیسم آمریکا و متحدانش در شرایط فعلی در امر پیشبرد سیاستهای تجاوزگرانه جهانی خود که بخشا از طریق اسرائیل هم اعمال میشود، در کشور های عراق، سوریه و فلسطین که از نظر ژئوپولیتیکی و سوق الجیشی در قلب خاورمیانه اهمیت فوق العاده‌ای دارند، با ناکامی و

افروزیها هیچ ربطی به مردم بی‌دفاع فلسطین و اسرائیل ندارد، در واقع این سیاست جنگ افروزانه دولتهاست که دو ملت فلسطین و اسرائیل را در تقابل با هم بیش از چند دهه است قرار داده و طرفین مجبور شده‌اند تا به امروز بهای سنگینی برای آن بپردازند.

مطلبی تحت عنوان "**دیگر علیه فلسطینی‌ها جاسوسی نمی‌کنیم**" در سایتها در تاریخ یکشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۹۳ - ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۴ به درج رسیده است.

در این مطلب آمده است: شماری از افراد «واحد نظامی ویژه‌ی تجسس ۸۲۰۰» اسرائیل از انجام "ماموریت‌های تحقیقی" خود علیه فلسطینی‌ها سرباز زدند و اعلام کردند که دیگر حاضر نیستند "حقوق میلیون‌ها فلسطینی را زیر پا بگذارند و علیه آنان جاسوسی کنند." به نقل از گزارش پایگاه خبری اسرائیلی ynet، چهل و سه مامور تجسس اسرائیلی در نامه‌ای خطاب به بنیامین نتانیا‌هو، نخست‌وزیر و موشه یالون، وزیر دفاع این کشور نوشتند که از انجام وظایف "تجسسی" خود، خودداری خواهند کرد. به نوشته‌ی این گروه، از نتایج تحقیقات و بررسی‌های این واحد "به زیان غیرنظامیان بی‌گناه فلسطینی استفاده می‌شود". این افراد یادآور شده‌اند که دیگر نمی‌توانند "با وجدان راحت به همکاری با این دستگاه" ادامه دهند.

ابزار تحکیم قدرت نظامی
بنا بر گزارش پایگاه خبری ynet، اعضای "واحد نظامی ویژه‌ی تجسس ۸۲۰۰" موظف به جمع‌آوری اطلاعات در مورد گفت‌وگوهای تلفنی، مراسلات الکترونیکی و اخبار دیگر فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی هستند. این ماموران ویژه‌ی تجسس در نامه‌ی خود یادآور شده‌اند که «گردآوری اطلاعات از سوی این واحد، سبب پی‌گردهای سیاسی افراد بی‌گناه و ایجاد شکاف در جامعه‌ی فلسطین می‌شود.» این گروه، ضمن انتقاد از سیاست شهرک‌سازی اسرائیل در مناطق اشغالی، تاکید کرده: «هر چند تصور می‌شود که مرکز اطلاعاتی ارتش، مسئول جلوگیری از اعمال خشونت غیرقانونی است، ولی ما تجربه کرده‌ایم که سرویس اطلاعاتی ارتش جزء جدایی‌ناپذیر کنترل نظامی است.» این ماموران اداره‌ی تجسس ارتش تاکید کرده‌اند که دیگر نمی‌خواهند، "به عنوان ابزاری در جهت تحکیم ساختار نظامی در مناطق اشغالی بکار برده شوند."



سرمایه داری، باتلاقی که کارگران را می بلعد!
(آمار رسمی: هر روز در ایران 6 کارگر در محیط کار جانشان را از دست می دهند.)

گزارش رسمی پزشکی قانونی استان تهران حاکی از آن است که در چهار ماه نخست سال 1993 تنها 190 مورد فوت کارگران ثبت شده که افزایش 6.49 درصدی مرگ کارگران ناشی از حوادث کارنسبت به سال قبل است. بیشترین موارد سقوط از بلندی، اصابت جسم سخت، سوختگی و کمبود اکسیژن بوده است. آمار رسمی می گوید که در سالهای اخیر مرگ کارگران در حوادث ناشی از کارافزایش داشته و از 697 مورد در سال 1383 به 1994 مورد در سال 1392 رسیده است.

کارگران به عنوان مولد ارزش اضافه و ثروت اجتماعی نه تنها خود فاقد ابتدایی ترین امکانات اجتماعی هستند و زندگی آنان وسیله افزایش سود برای سرمایه داران است، بلکه جسم و تن آنان در هر لحظه در معرض خطر است و محیط کار تهدید جدی برای از دست دادن آن خواهد بود. حوادث محیط کار نه رویدادی طبیعی است و نه تحت اختیار کارگران است، شرایطی است که بسته به سود دولت و کارفرمایان و توسط آنان ایجاد می شود و کارگران به منظور تامین ابتدایی ترین وسیله امرا معاش خود مجبورند در آنجا نیروی کار خود را که تنها هستی کارگران است به معرض فروش بگذارند. کارگران در محیط کار با انواع و اقسام مواد شیمیایی و گازهای کشنده، با خطر ریزش کوه و انفجارات، با خطر سقوط از بلندی و سقوط سنگ و اشیاء سخت، لعزیدن در چاه و ماشین های بتن سازی، خطر برق گرفتگی و یا اصابت با ماشین آلود و ... سروکار دارند.

حوادث کار در سراسر جهان و نیز ایران دیگر نه حتی روزانه بلکه ساعتی جان کارگران را می گیرد و در دهه های اخیر با تشدید سودآوری نجومی و اجرای سیاست های تجارت آزاد و استفاده از نیروی کار ارزان و کاهش هزینه های محیط کار، کوچکترین تضمینی برای امنیت محیط کار وجود ندارد و درحوزه های سود دهی هر چه بیشتر همچون معادن طلا و استخراج سنگ های قیمتی گروه گروه کارگران طعمه اژدها در باتلاق سرمایه داری می شوند. در سالهای اخیر نمونه های بیشماری از حوادث ناشی از کار همچون کارخانه های ریسندگی بنگلادش، معادن آمریکای جنوبی، چین، ترکیه و ایران را شاهد بوده ایم و کافی است روزانه به تیتر خبرها نگاهی انداخت و یا به گزارش های سازمان جهانی کار مراجعه کرد تا عمق فاجعه و جنایات نظام سود بری و بهره کشی سرمایه داری بیشتر از بیش روشن شود.



شکست روبرو گشته اند.

سیاست بین المللی امریکا که اسرائیل هم از این سیاست پیروی و دفاع می کند در خدمت منافع سیاسی هیات حاکمه امریکا که بخش زیادی از آنها صهیونیست هستند عمل می کند. این سیاست مستقیماً در خدمت به منافع اقتصادی کمپانیهای بزرگ در آمده، و عملکرد اقتصادی و سیاسی امریکا و کمپانیهای بزرگ عامل اصلی ایجاد شرایطی است که سیاستهای دولتهای ارتجاعی یا واکنش تروریسم بین المللی را در برخی از کشورهای جهان سوم و بویژه در خاور میانه شکل داده است.

بر مبنای این سیاستهای ضد بشری و تجاوزگرانه اسرائیل است که مسئله دفاع از ملت فلسطین، دفاع از استقلال آنها؛ و افشاکاری اسرائیل تحت عنوان یک دولت متجاوزگر و استعمارگر اهمیت می یابد. دولت اسرائیل تا ابد نامشروع و اشغال گر است. شدت خشونت و سبعیتی که ارتش اسرائیل در حمله اخیر به " غزه " از خود نشان داد خشم و طغیان شمار بسیاری از مردم آزادی طلب و شرافتمند را در سراسر جهانی برانگیخت، و اعتراضات آنان بویژه در کشورهای غربی و اروپایی دولتهای حاکم را برای اقدام به پایان دادن اشغال نظامی و عملیات جنگی اسرائیل تحت فشار قرار داد. خاتمه دادن به اینهمه جنایت جنگی و آوارگی مردم فلسطین که چند دهه است بطور مستمر ادامه دارد تنها با به میدان آمدن و حضور فعال طبقه کارگر و رشد جنبشهای انقلابی و رادیکال در صحنه امکانپذیر خواهد بود.

آگوست 2014

منابع:

بی بی سی

سایتهای خبری





کشتار دهه شصت و اپوزیسیون بورژوایی شروین رها - اوت 2014

مانده مذهبی توسط سرمایه داری در شرایط خاص را دولت ها بکار برده و خواهند برد و نمونه های آن در رابطه با پا دادن و ایجاد فضا به انواع دستجات و گروههای اسلامی بویژه در نیم قرن اخیر بسیار است. اخوان المسلمین، جمهوری اسلامی و حزب الله، حماس، طالبان، القاعده و انواع سلفیست ها و اکنون داعش که همچنان بیشترین کاربرد را برای جلوگیری از هر گونه تحول آزادیخواهی و شکل گیری جنبش های سیاسی ضد سرمایه داری در منطقه با خود حمل می کنند و با دست زدن به انواع جنایت و کشتار، ابتدایی ترین امنیت را از زندگی روزانه انسانها سلب کرده اند. جنایات گروههای فاشیستی مذهبی و فشار در به عقب راندن نیازهای واقعی در جامعه به شیوه های پیشاسرمایه داری، راهی است برای گشودن بحران سرمایه داری مدرن ولیبرالی، آنچه یزی که کارل مارکس با استناد به موقعیت تاریخی طبقه کارگر در جامعه معاصر، گنبدیده گی اش را یک قرن و نیم پیش به دنیا اعلام کرده بود.

با عروج سیاست اصلاح طلبی و گفتمان لیبرالی برای ایجاد شرایط لازم برای پیشبرد سیاست های نئولیبرالی در داخل رژیم، اپوزیسیون بورژوایی، لیبرالها - سوسیال دموکرات ها و نیز سلطنت طلبان در رابطه با کشتار هزاران هزار زندانی سیاسی کمونیست و آزادیخواه در دهه شصت توسط رژیم جمهوری اسلامی یا سکوت کردند و یا با انتقادات درون خانواده گی مثل هر مسئله دیگری آن جنایت را به جناحی از رژیم منتسب کردند. بحران سیاسی و بحران حکومتی در جریان انتخابات ریاست جمهوری به جنبشی اعتراضی در سال 88 انجامید که با عدم حضور سیاسی طبقه کارگر توسط رژیم سرکوب شد و تجدید آرایشی را در اپوزیسیون بورژوایی بوجود آورد. اپوزیسیون بورژوایی این بار زیر چتر حمایت از جنبش سبزآشکارا به سیاست جلوگیری از خشونت (منظور روش های انقلابی) و در چهارچوب اجرای قانون اساسی و محدود کردن قدرت ولایت فقیه خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند. با ایجاد آلترناتیو سازی دموکراسی برای ایران، در تلاش برای گسترش طیف همه با هم و برسمیت شناختن آن نزد دولت



به سالگرد کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در ایران نزدیک می شویم. طی دهه شصت هزاران نفر از زندانیان سیاسی کمونیست و آزادیخواه توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام و تیرباران شدند و در شهریور 67 و با توقف جنگ ایران و عراق عده زیادی از آنان در حالی که سالهای محکومیت آنان بسر آمده و یا در حال اتمام شدن بود بطور دستجمعی تیرباران شدند. کم نیستند کسانی که همچنین طعم تلخ زندان را چشیده و هنوز آثار شکنجه را با خود به اشکال مختلف حمل می کنند. با وقوع بحران سیاسی دهه پنجاه، سقوط شاه و نظام سلطنتی و نیز با وزیدن اولین بارقه های نسیم آزادی، ارتجاع اسلامی برهبری خمینی با بسیج عقب مانده ترین اقشار جامعه و پشتیبانی سرمایه داری جهانی و دولت های امریکا و اروپا، با استفاده از عدم حضور اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر، بحران انقلابی را به حاکمیت ضد انقلابی در جامعه تبدیل کرد. در پی سقوط سلطنت و از کار افتادن رژیم سیاسی و ژاندارم منطقه، سرمایه داری متحمل ضربه شد و دولت های بزرگ سرمایه داری را برای رفع گسترش بحران انقلابی به تکاپو واداشته و انواع و اقسام امکانات را به بهره گرفتند. یکی از عرصه های مهم برای جلوگیری از عمیق تر شدن بحران سیاسی و شرایط انقلابی، استفاده بهینه آنان از رسانه های خبری و بویژه فرستنده های رادیویی در آن زمان بود. رادیوهای فارسی زبان بی بی سی و اسرائیل با رسمیت دادن و دامن زدن به رهبری خمینی و مهندسی افکار اقشار عقب مانده تا آنجا پیش رفتند که نقش روحانیت خمینی را با رویت عکس او در ماه به ذهن آنها تفهیم کنند. استفاده از ارتجاع عقب



برتولت برشت

زور، می گوید: آنچه هست این گونه خواهد ماند
هر صدائی جز صدای حاکمان خاموش!...

لیک بسیاری به خیل بردگان، نومید، می گویند....

آنچه می خواهیم ما هرگز نمی آید

هان و هان تا زندگی باقی است واژه هرگز نباید

گفت

آنچه محکم بود دیگر نیست

آنچه هست اکنون، این چنین دیگر نخواهد ماند

حاکمان آنگه که حرف خویش بس کردند

حرف محکومان شود آغاز

بر زبان «هرگز» پس، که را یارای آن باشد که

آرد؟

دیرپائی ستمکاران، متکی بر کیست؟

بی گمان بر ما.

محو استیلای جباران، متکی بر کیست؟

همچنان بر ما!

ای فرو افتاده، برپا خیز!

ای سپر انداخته، بستیز

کیست بتواند ببندد راه بر آن کس که از وضع خود

آگاه است؟

پس، توده مغلوب امروزین، فاتح فردا ست

و آن زمان، «هرگز»، بی گمان «امروز» خواهد شد

های امریکا و اروپا تحت عنوان جامعه جهانی برآمدند. طی این مدت که همزمان بود با دولت احمدی نژاد، رژیم بحران زده اسلامی نیز بیکار نشست و برای حفظ نظام و راهشگایی برای پس زدن فشار تحریمها با توافق های جناحی دولت روحانی را به جلو صحنه آورد و عملاً زیر پای بخشی از اپوزیسیون بورژوایی (عمدتاً سلطنت طلبان) را که بر سیاست فشار نظامی امریکا بر ایران متکی بودند خالی کرد و بخشی را (سوسیال دموکراتها و لیبرالها) به زیر سیاست های دولت روحانی کشانید. فرستنده های ماهواره ای صدای امریکا، بی بی سی و رادیو فردا در مقابل دولت احمدی نژاد انتخاب روحانی را برجسته کردند و حساسیتشان در انتخاب روحانی اگر بیشتر از رژیم جمهوری اسلامی نبود کمتر هم نبود. رابطه با دولت امریکا در تبلیغات صدای اپوزیسیون بورژوایی پر رنگ شد و انتظار از پیشبرد سیاست های رژیم از طریق دولت روحانی در شیپور دمیده شد. با انتخاب روحانی اپوزیسیون بورژوایی، جنایات رژیم، حتی در جریان جنبش هشتاد و هشت، که طی آن رژیم به ترور خیابانی، کشتار دانشجویان درحمله به خوابگاه و نیز شکنجه و تجاوز در کهریزک دست زد را فدای تغییرات سیاسی توسط دولت روحانی و نزدیکی به دولت امریکا کردند. دهها فعال کارگری و نیز عده زیادی از فعالین اجتماعی و سیاسی همچنان در زندان بسر می برند و هر از چند گاهی مورد یورش قرار می گیرند. تازه آنگاه که فعالین کارگری با به خطر انداختن جان خود به اعتصاب غذا دست می زنند و صدای خود را رسا می کنند اپوزیسیون بورژوایی نیز تلاش می کنند از غافله عقب نمانند و بالاجبار خبر را در رسانه های خود منعکس می کنند. کارنامه یکساله اول دولت روحانی تنها اعدام حداقل صدها نفر را با خود دارد.

اکنون با نزدیک شدن سالگرد کشتار دهه شصت رسانه های بی بی سی و صدای امریکا نیز بیکار ننشسته و با ترتیب دادن مصاحبه هایی در لابلای برنامه هایشان، کشتار در ایران را اشتباهاتی مربوط به گذشته می دانند و امید را به دولت روحانی و سیاست های مذاکره اش با دولت های امریکا و اروپا دخیل می بندند. همین امید را اپوزیسیون بورژوایی با محدود شدن قدرت ولایت فقیه و اجرای قانون اساسی در باصطلاح رعایت حقوق بشر و نیز برای آزادی زندانیان سیاسی از طرف وی با خود حمل می کنند. استراتژی طیف بورژوازی اجرا و رعایت سیاست های بورژوازی از طرف رژیم اسلامی است و ذره ای به منافع اکثریت جامعه یعنی کارگران و دیگر زحمتکشان ربطی ندارد و نقطه مقابل آن ایستاده است.

تابستان
شصت و هفت



تاریخچه مبارزه زنان کارگر جهان و ایران

سحر صبا

از ابزارهای مختلف برای پیشبرد آگاه‌گری و متشکل نمودن کارگران و بویژه زنان کارگر تلاش نماییم. امید است این نوشته بتواند با بیان بخشهایی از تجارب کارگران زن جهان و ایران و همچنین تجارب کارگریم، در راه سازماندهی زنان کارگر موثر واقع شود. امید است ما هم در تداوم مبارزه و تجارب میلیونها زن کارگری که با مبارزات بی‌امان خود بر علیه نظام استثمارگر سرمایه‌سنتهای قوی مبارزاتی و کارگری از خود گذاشته‌اند بتوانیم با استواری و جدیت قدمهای موثری برداریم. این نوشته را به تمامی زنان کارگری که در صف مقدم و یا همگام و همدوش با همسرانشان در یکی از بدترین و سیاه‌ترین برهه‌های تاریخی از نظر اقتصادی-سیاسی و اجتماعی برای متحقق شدن خواسته‌هایشان مبارزه می‌کنند، تقدیم می‌کنم. به امید اینکه برای رهاییمان از اینهمه نکبت و فلاکتی که سرمایه برای ما و طبقه امان آفریده، با اتحاد و متشکل شدن و فشرده شدن صف طبقاتیمان بتوانیم به مبارزه سراسری و جدی بپردازیم. این نوشته ادامه دارد و در چند بخش ارائه خواهد شد.

بخش اول:

در قرن هیجده با شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری طبقه کارگر از زنان و مردان تشکیل می‌شد و نیروی کار زنان برای سرمایه بسیار سودآور بود. سرمایه‌داران بمنظور کاهش دستمزد و هزینه و سطح دستمزدها، از نیروی کار ارزان زنان و کودکان استفاده میکردند. کار روزانه زن کارگر از ساعات معمولی طولانی‌تر، محل کار کثیف و شرایط کاری ناامن و خطرناک بود و آزار جنسی و تجاوز زنان را تهدید میکرد.

زن به عرصه صنعت قدم گذاشت با این امید که درآمد خانواده را افزایش دهد و کار زنان در صنعت با توسعه صنعت مدرن به یک ضرورت تبدیل شد و با هر تکامل



مقدمه:

این نوشته بر این تلاش است یک گوشه‌هایی از واقعیتهای تاریخی جنبش زنان کارگر در سطح جهان و ایران را بازگو نماید. ما شاهد هستیم تغییر و تحولاتی که در زندگی و ساختار اقتصادی-سیاسی جوامع مختلف سرمایه‌داری در سطح جهان و از جمله ایران صورت گرفته، بیشتر از آنکه در جهت رفاه و بهبودی طبقات فرودست عمل کرده باشد، ماحصل آن فقر و فلاکت، بی‌خانمانی، بیکاری و جنگ و خونریزی را به همراه داشته است. دول امپریالیستی و سرمایه‌جهانی برای مهار کردن بحرانهای اقتصادی و ممانعت از بوقوع پیوستن جنبشهای انقلابی و انقلاب با تمام توان بر این قصدند که با اجرای سیاستهای نئولیبرالی، به جنگ افروزی و تقویت هر چه بیشتر ارتجاع اسلامی، جهان و از جمله خاور میانه را به سوی بربریت سوق دهند. در این فضای بشدت نابرابر و غیر انسانی که اولین قربانیان آن طبقه کارگر و طبقات فرودست هستند، زنان به عنوان نیمی از جمعیت هر جامعه و زنان کارگر بعنوان بخش وسیعی از طبقه کارگر از قربانیان صف مقدم این توحش سرمایه، از تجاوز و خشونت گرفته تا بیکاری، گرسنگی و اعتیاد می‌باشند. از آنجائیکه رهایی کل بشریت از اینهمه جنایت و نابرابری که امروز با آن روبرو است، در گرو حضور فعال طبقه کارگر و بویژه زنان کارگر میباشد، این وظائف خطیر را جلو پای ما سوسیالیستها و کارگران پیشرو طبقه کارگر می‌گذارد که



از نظر اقتصادی ارزش کمتری از مرد نداشت و زیر دست او نبود، بلکه همسان او بود. ولی سرمایه دار تنها به این راضی نبود که از نیروی کار زنان بهره کشی کند، بلکه با استفاده از وجود زنان نیروی کار مردان را نیز به شکل کاملاً اساسی استثمار نمود. بهمین دلیل، با افزایش کارگران زن بورژوازی به رقابت بین کارگران مرد و زن دامن زده، و کارگران مرد به اشتباه کارگران زن را رقیب خود می دانند.

در همه‌ی جوامع، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه مشاغل بی‌شماری هستند که معمولاً زنانه و بی‌مزدند، کارهایی چون پخت‌وپز، نظافت، شست‌وشو، فراهم کردن نیازهای اولیه‌ی خانه، مراقبت از کودکان، بیماران و سالمندان. این‌گونه از کارهای بی‌مزد را حتا زنانی که هم در خارج از خانه کار می‌کنند باید انجام دهند. بخش اعظم زنان جهان، به علت اشتغال یابی در رشته‌های مختلف و موقعیت و جایگاه اجتماعی آنان به طبقه کارگر تعلق دارند.

در انجام کارهای سخت و طاقت فرسا و شرایط کاری بد، زنان اکثریت قریب بالاتفاق را شامل میشوند؛ برای مثال، در صنایع پوشاک و لباس، کارهای خدماتی، کارهای زنجیره‌ای در کارخانجات کارگران زن درصد بالایی از اشتغال را در بر می‌گیرند، به‌ویژه در شاخه‌هایی از این صنایع مشاهده میشود که زنان، کار را نه در کارگاه، بلکه در درون خانه‌ی خویش برای کارفرما انجام می‌دهند.

به علت شرایط نا امن محیط کار اشتغال در صنایع به‌ویژه برای زنان متهل و از آن بدتر برای زنان باردار، دارای نوزاد شیرخوار، عواقب شومی را در پی دارد. چنین اشتغالی در دوران حاملگی، بیماری‌هایی ایجاد می‌کند که هم بر جنین و هم بر جسم زن باردار تأثیرات مخربی به جا می‌گذارد و سبب تولدهای پیش از موعد، سقط جنین، یا تولد کودک مرده میشود. مادر مجبور است هرچه سریع‌تر به کارخانه برگردد، تا کارش را از دست ندهد. نتایج بدیهی این امر برای کودکان بیچاره عبارت از کمبود مراقبت، غذای ناکافی و . . . است. پیداست که این کودکان با وجود همه‌ی این مصیبت‌ها نمی‌توانند در محیطی آرام رشد یابند. بسیاری از کودکان بزرگ می‌شوند، بدون این که از عشق مادری و پدری لذتی برده باشند و محبت واقعی والدین خود را درک کنند. آنان این‌گونه به دنیا می‌بینند، زندگی میکنند و می‌میرند.

وسائل تولید، در عصر جدید از ارزش و اهمیت کار مردان کاسته شد. هزاران هزار نفر از کارگران به خیابان پرتاب شدند. ارتش ذخیره‌ای از بیکاران تشکیل شد و مرزها بیشتر و بیشتر کاهش یافتند. جهانی شدن سرمایه‌تغییرات بسزائی در وضعیت شغلی و موقعیت اجتماعی زنان بوجود آورد، اشتغال زنان در همه مشاغل مختلف در سطح وسیعی گسترش یافت. بورژوازی با شناخت دقیقی که در وضع قوانین کسب سود دارد از استثمار نیروی زنان ثروتهای نجومی کسب کرده است. زن به این دلیل بهترین گزینه برای سود آوری است؛ زیرا در مقایسه با مردان دستمزد کمتر دریافت می‌کند، مطیع‌تر، منضبط‌تر و قانع‌تر می‌باشد و در رابطه با کار و تولید آسانتر استثمار میشود و از سود دهی بالایی برای سرمایه برخوردار است. توسعه ماشین-آلات، ساده شدن پروسه‌ی کار از طریق توسعه‌ی بیش‌تر و بیش‌تر تقسیم کار، رقابت فزاینده‌ی سرمایه‌داران در بین خودشان و در بازار جهانی، رقابت جاری بین کشورهای صنعتی، انتقال سرمایه به مناطق دیگر جهان سبب گسترش زمینه‌های به‌کارگیری نیروی کار زنان شده است. این پدیده‌ای است که برای همه‌ی جوامع صنعتی مشترک و یکسان است.

با اشتغال زنان در مراکز صنعتی، زن از وابستگی اقتصادی به مرد رهائی پیدا کرد. زن شاغل صنعتی که جایگاهش در خانواده به عنوان زانده اقتصادی و وابسته به مرد دیگر غیرممکن می‌نمود در امر تولید جایگاهی پیدا نمود که خود نیروی اقتصادی است و از نظر اقتصادی دیگر به مرد وابسته نیست. ولی اکنون که او از نظر اقتصادی به مرد وابسته نبود، هیچ دلیلی وجود نداشت که از نظر اجتماعی به او وابسته باشد. ولی این خود زن نبود که این عدم وابستگی اقتصادی را به وجود آورده بود، بلکه نظام سرمایه داری و سرمایه داران بودند. قدرت انحصار وسائل تولید به سرمایه دار اجازه می‌داد که فاکتورهای جدید اقتصادی را در اختیار بگیرد و امتیازهای ویژه‌ای را در عرصه فعالیت تولیدی بدست آورد. زن رهائی یافته از سلطه اقتصادی مرد به نیروی اقتصادی سرمایه داری وابسته می‌شود و از بردگی مرد، به بردگی کارفرما درمی‌آید. او تنها آقا و کارفرمایش را عوض کرده بود. تا اینجا زن در این تغییری که در وضعیتش بوجود آمده بود رو به جلو بود. او دیگر



نامعلوم صحبت می‌شود، وجود زنان مطرح می‌گردد. در رابطه با کار زنان و بویژه زنان کارگر لازم است به تاریخچه جنبش زنان کارگر و نقش آنها در تولید و مبارزاتی که در این راستا صورت گرفته در جهان و ایران مروری بنماییم

تاریخچه اشتغال زنان در سطح جهانی

اشتغال زنان در خارج از خانه همانند سایر پدیده‌های اجتماعی در طی دوره‌های مختلف حیات بشر متحول گردیده است. زن از زمانهای گذشته تا به امروز غیر از خانه‌داری، در امور مختلف کشاورزی، دامپروری، صنایع دستی و حتی امور نظامی دوش به دوش مردان مشغول فعالیت بوده است ولی در دوره‌هایی که خانواده تک واحد اقتصادی بوجود آمد، فعالیت‌های تولیدی زن که در خانه و یا پیرامون آن انجام می‌گرفته است، جزء امور خانگی محسوب شده و زن در ازای آن کار-مزدی دریافت نمی‌کرده است. با وقوع انقلاب صنعتی در اروپای غربی و تبدیل کارگاه‌های خانگی به کارخانه و بکارگیری نیروی انسانی در روابط تولید و استفاده از ماشین



آلات، تحولات اساسی در شکل و مفهوم کار به وجود آمد و فعالیت اقتصادی زن از خانه به کارخانه کشیده شد. در این زمینه لازم است به این نکته اشاره نمود که اختراع ماشین بخار و تحول در صنعت، در قرن هیجدهم و نوزدهم نظام سرمایه‌داری را بدنبال داشت با جهانی شدن سرمایه و ظهور امپریالیسم رقابت جهانی شدت گرفت و به شکل بحرانهای ادواری ظاهر شد. زنان کارگر تحت عنوان یک بخش وسیعی از طبقه کارگر نقش عمده‌ای در تولید یافتند. در واقع این ماشین و فعالیت صنعتی بود که زنان را به حیثه کار اجتماعی کشاند، و سبب استقلال اقتصادی آنها شد. پیدایش نظام سرمایه داری و کار در مراکز صنعتی و کارخانه‌ها این فرصت را به زنان داد که از نظر اقتصادی مستقل شوند، با این تفاوت که در گذشته عده بسیار کمی از زنان در پروسه تولید شرکت داشتند، اما امروزه درصد بالایی از زنان اکثر کشورهای جهان در بخش‌های گوناگون

طبقه کارگر و کل جامعه می‌بینند، که سرمایه داران در رابطه با استثمار کارگران و خانواده های کارگری چه جنایت و فساد را مرتکب میشوند.

بعد از انقلاب صنعتی و ایجاد و گسترش کارخانه ها و کارگاه‌های مختلف، زنان بهترین گزینه از نظر نیروی کار ارزان برای صاحبان سرمایه و سرمایه داران بودند. به خصوص در صنعت نساجی زنان بیشتر از بقیه صنایع حضور پیدا کردند. کم کم زنان به دستمزد نا برابر و کار زیاد خود معترض شده و گروه‌ها و اتحادیه‌هایی را تشکیل دادند تا در برابر شرایط نابرابر کار و تبعیضات موجود مبارزه کنند

عدم تخصص و پایین بودن سواد زنان و فقدان تجربه کاری باعث شد آنان بیشتر به سوی کارهایی که نیروی غیر متخصص نیاز داشت، روانه شوند. بخش خدمات تا حدی

پذیرای این نیروها گردید. تمرکز در این بخش، برای زنان شانس کمتر برای یافتن شغل به دلیل رقابت بیشتر را به دنبال داشت. یکی از مشکلاتی که زنان در همه جوامع با آن درگیر هستند، مسئولیت پرورش فرزندان و اداره امور خانه می باشد. به واسطه این مسئله آنان

امکان دسترسی به تخصص و آگاهی در سطوح بالا را کمتر دارند و همچنین زمان کافی برای صرف در شغل و حرفه خود را ندارند. بنابراین ناچاراً به مشاغلی روی آوردند که هم نیاز به تخصص بالا نداشته و بتوان وقت کمتری را بیرون از خانه بران آن صرف نمود. آنان نسبت به مردان از اوقات فراغت کمتری برخوردارند زیرا به محض تمام شدن وقت کار در بیرون، خود را به منزل می‌رسانند تا به مراقبت از بچه‌ها و رسیدگی به امورات منزل بپردازند. شرایط نا برابر کار برای زنان نسبت به مردان چه از جهت استخدام، دستمزد و امکان ارتقاء به سطوح بالاتر، باعث می شود اشتغال زنان ویژگی‌هایی داشته باشد که با توجه به ساختار اقتصادی و اجتماعی هر جامعه فرق می‌کند.

با آنکه زنان نقش مهمی در فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی دارند ولی کمتر از آنان سخن به میان می‌آوردند، تنها آنجا که از مشاغل ثانوی، تخصص کمتر، دستمزد پایین و آینده



زنان کارگر مطرح شد و در اوایل قرن 19 بود که به سوی استقلال اقتصادی گام برداشتند. زمانی که نظام سرمایه داری و مناسبات اقتصادی آن حاکم شد، منافع خرده بورژواها دستخوش تغییراتی شد، نگرانی زنان طبقه متوسط را فرا گرفت و آنها با این مساله روبرو شدند که یا باید به دامان فقر بیافتند و یا کار کنند. و چنین بود که زنان بورژوا به دانشگاهها، کارگاههای هنری و ادارات و غیره روی آوردند و تمام شغلهای آزاد را کسب نمودند

این نیازی نبود که بطور ناگهانی پدید آمده باشد، بلکه تامین نیازهای زندگی آنها را به کارکردن و ادار کردن کرد. هنگامی که زنان بورژوا برای کار کردن گام برداشتند با مخالفت شدید مردان روبرو شدند. به عنوان مثال انگلستان به عنوان اولین کشوری که جنبش زنان بورژوا در آن شکل گرفت، در اواخر قرن هجدهم، تعداد زیادی کارگاه و واحد تولیدی وجود داشت که زنان، مردان و کودکان بسیاری در آن کار میکردند.

در سال 1841 نزدیک به نیم میلیون کارگر زن در انگلیس کار میکردند. آنها بسیار فعالانه در مبارزه طبقاتی شرکت داشتند و از مبارزان جنبش چارتیستی بودند. اجازه دادن به زنان برای شرکت در فعالیتهایی چون معلمی و کارمندی پست و تلگراف با حقوق کم، اولین بار به زنان بورژوا داده شد. در سال 1853 میلادی نمایندگی بین المللی تلگراف به زنان بخشیده شد. در سال 1846 اولین مدرسه آموزش عالی یعنی دانشسرای تربیت معلم برای زنان گشوده شد. در آمریکا و آلمان نیز با رشد صنعت و سرمایه داری، زنان وارد عرصه کار شدند.

ریشه تصویب قانون حمایت از زنان کارگر به جنبش چارتیستها باز میگردد. ترس از رشد جنبش کارگری باعث شد که در سال 1842 قانونی که کار مخفی و قاچاق را برای کودکان و زنان ممنوع میکرد اجرا شود. در ضمن قانون هشتم ژوئن سال 1884 در مورد کاهش ساعات کار زنان کارگر بود که ساعت کار آنها به 10 ساعت در روز تقلیل یافت. این خواستها فقط با مبارزه زنان کارگر عملی شد.

تاریخاً چالش و زمان زیادی را در بر گرفت تا مبارزه زنان به عنوان بخش جدایی ناپذیر مبارزه طبقاتی کارگر پذیرفته شود. بیش از یک قرن اتحادیه ها و دیگر تشکلات

به فعالیت مشغولند. زنان هنگامی که وارد بازار کار شدند و به استقلال اقتصادی دست یافتند، به حق و حقوق خود بیشتر آشنا شدند. روابط سرمایه داری، پایه های مادی زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان را متحول نمود و آنها را از نظر تاریخی وارد دوران جدیدی نمود. اما سرمایه داران از دو جهت از نیروی کار زنان سود بردند، نخست اینکه مزد زنان را تا حد امکان ارزان پایه گذاری کردند و دوم اینکه از طریق رقابت، مزد مردان را نیز کاهش دادند. به همین شکل کار کودکان را ایجاد نمودند، که در مقابل آن مزد زنان را کاهش دهند. زنان به شرایط سخت و ناعادلانه خود دست به اعتراضاتی زدند. در زمان انقلاب کبیر فرانسه، اعتراض نسبت به وضعیت نامناسب اقتصادی و اجتماعی زنان به میزان زیادی برجسته و مورد توجه قرار گرفت، زنان در سازماندهی اعتراضات آن زمان، نقش مهمی ایفا کردند و فعالیت و مبارزه آنها چشمگیر بود. زندگی اکثر مردم با بحران و فقر و فلاکت مواجه بود. تن فروشی و فحشاء به طور چشمگیری افزایش یافته بود، تا جائیکه در اواخر قرن 18 میلادی تنها در شهر پاریس، 70 هزار زن تنفروش وجود داشت. وضعیت فلاکتبار آن دوران هر روز قربانیانی از زنان و کودکان را به همراه داشت. زنان کارگر به وضعیت موجود خود اعتراض نموده و خواستار زندگی بهتر و انسانی بودند. آنها مزد برابر در مقابل کار برابر با مردان، ممنوعیت ورود مردان به حریم کار زنانه و شرکت نکردن زنان در صنایع مادر که مخصوص مردان بود را خواستار شدند. زنان به خواسته های خود دست یافتند، سرمایه داری به علت نیازی که به نیروی کار زنان داشت چاره ای نداشت که به این خواستها تن دهد. نظام سرمایه داری زنان را تحت سلطه خود در آورد و آنها را استثمار میکرد، اما همزمان آنها را به سوی استقلال اقتصادی و مبارزه برای حق و حقوق خود سوق می داد. در حالی که کار در بیرون از منزل برای زنان ثروتمند ننگ و عار بود، زنان کارگر برای حق کار کردن مبارزه میکردند. زنان بورژوا در کنج منازل خود از سوی همسر، پدر یا معشوقه هایشان تامین میشدند و در وضعیت مناسبی زندگی میکردند، اما زنان کارگر در مبارزه ای طبقاتی بیرحمانه ای برای کسب "نان و آزادی" می جنگیدند.

مساله حقوق زنان برای زنان سرمایه دار، بسیار دیرتر از



1875 زنان کارگر کارخانه‌های نساجی نیویورک با خواست کاهش ساعات کار و افزایش دستمزدها دست به تظاهرات‌هایی در سطح شهر زدند. این تظاهرات در سال‌های 1906-1908، علاوه بر خواسته‌های قبلی، با خواسته‌هایی چون حق رأی برای زنان، کلاسهای آموزشی و ممنوعیت کار کودکان تکرار شدند و همانطور که مشاهده میشود در ادامه‌ی این مبارزات مداوم و رشد جنبش کارگری بود که روز جهانی زن ۸ مارس که یک واقعه مهم تاریخی است بوقوع پیوست و برسمیت شناخته شد.

در دوران جنگ‌های اول و دوم جهانی بود که رقابت امپریالیستها و دولتهایشان بر سر تقسیم بازارهای جهان شکل گرفت، در طول این جنگها هنگامی که مردان در جبهه‌های جنگ مشغول جنگیدن بودند، زنان در سطح وسیعی به کار تولید گمارده شدند. ورود زنان به عرصه‌های کار و تولید اجتماعی، آنها را متوجه تبعیض‌های جنسی و طبقاتی موجود در جامعه، که علیه آنها اعمال می‌شد، نمود و سبب اعتراضات اجتماعی و مبارزه طبقاتی آنها به وضعیت نابرابر موجود و تحقق مطالباتشان گردید. اگر در دوران رشد و توسعه سرمایه‌داری خواسته‌های زنان عمدتاً حول و حوش چهار چوب نظام سرمایه

داری و برای کسب خواسته‌های حقوقی دور می‌زد، با رشد هرچه بیش‌تر نظام سرمایه داری و شرکت گسترده زنان در کار و تولید اجتماعی، خواسته‌های این بخش از جامعه زنان از آزادی‌های صرفاً حقوقی فراتر رفته و مبارزه برای خواست‌های اجتماعی که برابری کامل حقوق مرد و زن در همه عرصه‌ها بر علیه نظام سرمایه داری را متضمن شود، متمرکز گردیده است.

البته در آن دوره در فرانسه، نظرات مخالفی با کار زنان موجود بود و ضدیت با کار زن در سطح اتحادیه‌ها هم مطرح شد به طوری که در آغاز هر بار که زنی به استخدام موسسه‌ای درمی‌آمد دست به اعتصاب می‌زدند و بر این تلاش بودند که کار زنان در کارخانه‌ها را نه یک کار مستقل بلکه یک «کار مکمل مردان» برشمرده و مزد آنها نیز یک «مزد مکمل» محسوب شود. مفهوم «مزد مکمل» به معنی

کارگری در اختیار مردها بود. فقط بنا به این دلیل آنها نان‌آور خانواده محسوب میشدند، بیرون خانه کار می‌کردند و از نظر اقتصادی بر خانواده خود تسلط داشتند و در مقابل زنان یا مادران شاغل نبودند و از نظر مالی و اقتصادی درآمدی نداشتند و فقط موظف بودند کارهای خانگی را انجام دهند و از آنجائیکه شاغل نبودند از این رو نمی‌توانستند به عضویت اتحادیه‌ها و تشکلات کارگری در آیند. سرانجام برخی از جوامع صنعتی به دنبال مبارزه‌ای درازمدت و تلاشی سخت، زنان را به‌عنوان کارگران مزدبگیر در اشکال گوناگون برسمیت شناختند و به اهمیت اقتصادی کارهای بی‌مزد خانگی پی بردند. از سال 1970، نقش زنان در نیروی کار و تولید افزایش یافت و تقریباً در بیشتر جاها زنان به اشتغال در خارج از خانه دست یافتند. در آغاز، در دوران مبارزاتی کارگران در اروپا بعد از انقلاب صنعتی، تقلیل در ساعات‌های کاری از خواسته‌های

اصلی کارگران نبود. کار در کارخانه‌ها که بر عهده‌ی بخش وسیعی از زنان و کودکان بود، آن‌هم با دستمزدی بسیار نازل، هیچ قانونی نداشت و ساعات کار به ده تا شانزده ساعت هم می‌رسید. در سال ۱۸۴۷ در انگلستان این مسئله مورد توجه قرار گرفت به همت مبارزات



زنان کارگر، ساعات کار زنان و کودکان را به ده ساعت در روز کاهش دادند. در فرانسه، بعد از انقلاب فوریه‌ی 1848 کارگران با تلاش زیاد موفق شدند ساعات کارشان را به دوازده ساعت در روز برسانند.

در آوریل 1871 در فرانسه هنگام تشکیل کمون پاریس که "اتحادیه زنان برای دفاع از پاریس و مراقبت از زخمیان" نامیده شد توسط زنان کارگر و خیاط تشکیل شد. هزاران زن کارگر عضو این اتحادیه بودند که فعالانه از کمون دفاع می‌کردند. اما عمر کوتاه کمتر از سه ماه اولین حکومت کارگری جهان، فرصت این را که خواسته‌های زنان به طور مشخص مطرح و پی‌گیری شوند نداد. اتحادیه زنان نیز در واقع در راستای اهداف عمومی و استراتژیکی جنبش کارگری که همان براندازی مناسبات سرمایه داری و برقراری حکومت کارگری بود فعالیت می‌نمود. در سال



انجام دادند. جنبش زنان کارگر رشد سریع خاصی را در آن سالها آغاز کرد. به همین دلیل، می توان بدون اغراق اظهار کرد که فقط در اروپا تعداد زنان کارگر سازمانیافته بیش از یک میلیون بود. بی شک، مبنای این سازماندهی موفق، یک عامل عینی اقتصادی بود با رشد سریع کارگران صنعتی زن، که به خصوص در کشورهای با اقتصاد سرمایه داری پیشرفته و نسبتاً جوان روبرو بودند قابل ملاحظه بود. اما، در کنار این عامل عینی، یک نقش عمده را نیز تاثیر فعال و آگاهانه حزب بر روی توده های زنان و با کار تخصصی و نظام مند در سالهای پیش از جنگ، بود که توسط سازمانهای حزبی تمامی کشورها بویژه کشورهای اروپایی با انرژی و از روی فکر انجام یافت.

انگلستان از همان آغاز قرن نوزدهم مهد جنبشهای اتحادیه ای زنان کارگر بود. (زنان بافنده لانکاشایر در اوایل سال 1824 به اتحادیه بافنده ها پیوستند)،

در خلال سالهای 1970-1979، برای اولین بار برای وحدت اتحادیه های مخصوص زنان کارگر در " مجمع برای حمایت از کار زنان" تلاش به عمل آورد (بعدها مجمع اتحادیه های صنعتی زنان- مجمع اتحادیه اصناف)، و به این طریق، این جنبش به هم پیوند خورد و متمرکز شد، اگر زنان کارگر



انگلیس اولین کسانی بودند که به مبارزه اقتصادی دست زدند و به دفاع از آن به پا خاستند، بموازات آن، سوسیال دمکراسی در آلمان در بطن خود حامل جنبش سیاسی و اواسط دهه 1890 را می توان «حزبی زنان کارگر بود. یک نقطه عطف دانست. در کنگره حزب سوسیال دمکرات در گوتا در سال 1896، و با اصرار کلارا تزکین، جهت کار آژیئاتوری خاص و مستقل در میان زنان، مبنای کار مطرح شد. در همان سال، در کنگره بین المللی سوسیالیستی لندن، نخستین جلسه ی سی زن سوسیالیست با نمایندگی برای کنگره بین المللی از انگلیس، آلمان، آمریکا، هلند، بلژیک و لهستان برگزار شد. این کنفرانس آغاز تلاش نسبتاً کم برای احیای جنبش سوسیالیستی زنان در کشورهای دیگر بود این جلسه خصوصی بیش از همه مسئله ی ارتباط بین فمینیسم بورژوازی و جنبش سوسیالیستی زنان را بررسی میکرد. در این جلسه، لزوم ترسیم تمایزی مشخص میان این

پرداخت مزد کمتر به کارگران زن بود و به سرمایه داران این امکان را می داد که از قیل کار زنان به حداکثر سودهی دست یابند. و در موقع بیکار سازیها زنان در صف مقدم قرار داشتند و اولین کسانی بودند که اخراج می شدند. خروج زنان از بازار کار نیز به کارگران مرد امنیت خاطر می داد. این در حالی بود که بین 40 الی 50 درصد زنانی که در شهر زندگی می کردند مجرد بودند و جز استفاده از نیروی کار خود راهی برای ادامه حیات و معاش نداشتند و بسیاری به علت نداشتن کار مجبور به تن فروشی بودند. تعداد این زنان در قرن نوزدهم در پاریس و لندن شمار چشمگیری را تشکیل می دادند

در چنین شرایطی زنان به علت اوضاع نابسامان خود و ستمی که بر آنها روا میشد از همه اقشار سر به شورش برداشتند. زنان کارگر علیه مزد کم، بیکاری، دشواریهای که

به آنها واگذار می شد و سایر زنان علیه محرومیت از تمامی حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دست به اعتراض زدند. ضرورت تغییر نظام اقتصادی و اجتماعی ای که خانواده های کارگری را از پای درمی آورد در نظریات سوسیالیست ها و در جنبش های اجتماعی قرن نوزدهم بیان شده است.

در این میان مهمتر از همه مشارکت

زنان در مبارزات و جنبش های انقلابی قرن نوزدهم است. بدینسان در نیمه قرن نوزدهم زنان جنبش اجتماعی خود را تقویت و تشدید نمودند. زنان ضمن درخواست کسب حقوق سیاسی، خواهان حقوق اقتصادی بودند و در این راستا زنان کارگر پیشنهاد اصلاح و بهبود شرایط کارگاهها و کارخانه ها را ارائه داده و خواستار ایجاد مهدکودک برای کودکان در محلهای کار و تأسیس سازمان آموزش حرفه ای توسط خود کارگران شدند. در مقابل از سوی دولتهای حاکم سرمایه و کارفرماها مخالفت های شدیدی با مبارزات زنان ابراز شد. با این حال یک پیروزی نصیب زنان شد و آن حق کار بود، حق کار به عنوان حق همه شهروندان به رسمیت شناخته شد.

در اوائل قرن نوزدهم در بسیاری از کشورهای اروپایی تشکیلاتهای حزبی با همت سوسیالیستها شکل گرفت، که در امر سازماندهی زنان و بویژه زنان کارگر خدمات ارزنده ای



آورده شده بودند، دقیقاً مانند جهنم بود. زنان کارخانه حدوداً روزانه نزدیک به 13 ساعت کار میکنند. شرایط کاری از شرایط دهقانان فقیر ایرلند و یا سرفهای روسی که در روی زمینهایشان کار میکردند هم بدتر بود. تعدادی از کارگران جوان زن که کارشان را با جمع آوری قرقره های ماشینهایی ریسندگی شروع کرده بودند و از سرو صدای محیط کار بشدت متفرد بودند، آروز میکردند امکان ادامه تحصیل داشتند و به این کار مشغول نمیشدند.

در سال 1834، موقعیکه صاحبان کارخانه تصمیم گرفتند دستمزدها را کاهش دهند، کارگران زن کارخانه بطور متشکل و متحد دست به اعتصاب و اعتراض زده و به مبارزه برخاستند. آنها متحدانه بطرف چند کارخانه نساجی دیگر رفتند و کارگران این کارخانجات را تشویق نمودند به آنها ملحق شوند. آنها مصممانه اعلام کردند ما تا تغییر حاصل در دستمزدهایمان به سر کارهایمان باز نمی گردیم. هیچکس تا آنروز چنین حرکتی را ندیده بود. از آنجائیکه تعداد زیادی از کارگران به وضع موجودشان اعتراض کردند و در اعتصاب شرکت داشتند، کارفرماها و صاحبان کارخانه از این حرکت وحشت کرده بودند. آنها تصمیم گرفتند آن را سرکوب کنند. کارفرمایان کارخانجات ریسندگی با قدرتی که داشتند و نیرویی که بکار گرفتند توانستند اعتصاب را سرکوب کنند. در عرض یک هفته این کارخانجات دوباره در ظرفیت کامل شروع بکار کردند. دومین اعتصاب کارگری در سال 1836 صورت گرفت دوباره اعتصاب بر سر دستمزدها شکل گرفت، اگرچه کارگران زن کارخانجات صنایع ریسندگی این بار متحدتر و متشکلاتر و با تعداد بیشتری به میدان آمدند و به اعتصاب دست زدند، اما در آخر اعتصاب آنها سرکوب و شکست خوردند.

هر چند کارگران زن نساجی شکست خوردند اما عقب نشینی نکردند. در سال 1840، آنها با استراتژی متفاوتی که با مبارزه سیاسی همراه بود به میدان آمدند. تشکل کارگران زن نساجی لاول خواهان تقلیل ساعات کار به 10 ساعت کار در روز شدند. زنان منچستر در حالیکه حق رای نداشتند، اما باعث نشد آنها اعتراضات کارگری خود را متوقف نمایند. آنها نامه ایی اعتراضی در رابطه با خواستههایشان در سال 1845 ترتیب دادند که 2000 نفر آن را امضاء نمودند. سال

دو تصدیق شد، و به آژیتایسیون سوسیالیستی خاص در بین زنان کارگر به منظور کشاندن آنها به سمت صفوف حزب کل طبقه تمایل نشان دادند.

پیشنهاد زنان سوسیالیست آلمان در رابطه با تاسیس کمیته مجزای بین المللی زنان را پذیرفتند، که پیوند بین سازمانهای زنان کارگر را در همه کشورها تقویت میکرد.»

با وجود اهمیت موفقیتهای سازمانی اتحادیه ی اصناف زنان کارگر در انگلستان، از آنجائیکه مبارزه زنان در چارچوب خواسته های اقتصادی تعریف میشد، این جنبش یک مشی تنگ نظرانه اقتصادی داشت. درباره وظائف اجتماعی و سیاسی کلی آزادی زنان، درباره منافع حیاتی زنان کارگر به عنوان زن و مادر، در اتحادیه های مجزا یا مختلط هیچ بحثی صورت نمی گرفت. نه تنها در انگلستان، بلکه، همچنین در کشورهای دیگر همچنین، زنان کارگر، ضرورتاً، تنها به علت منافع و خواستههای اقتصادی بلادرنگ خود در جنبش صنفی شرکت میکردند. در انگلستان در سال 1812 شورشهای ناتینگهام برای تثبیت قیمت گندم توسط زنانی هدایت شد که خواستار تثبیت قیمت گندم برای هر واحد مقیاس معادل 6 پنس بودند. زنان از سال 1830 وظیفه رهبری جریان اعتصابات کارگری را عهدهدار شدند و همچنین رهبری جریان اعتصابات کارگری سالهای 1843 و 1844 را به دست گرفتند. بعلاوه زنان انگلیسی در محیطهای کاری و شغلی خود در ایجاد سازمانهای سندیکایی و اتحادیه ایی قدرتمند مشارکت جستند و با متشکل شدن خود شیوه مبارزه مؤثرتری را اتخاذ نمودند.

اولین اتحادیه زنان کارگر در آمریکا

در سال 1830، در نیمه اول قرن هیجده در آمریکا قبل از اینکه جنبشهای اجتماعی برای حق و حقوق کارگران بهتر شناخته شده باشد، زنان کارخانه نساجی لاول، دست به اعتصاب و فعالیتهای سیاسی زدند، این زمانی اتفاق افتاد که زنان حتی حق رای نداشتند. اما زنان کارگر اولین تشکل اتحادیه ای خود را ایجاد نمودند.

توده های کارگر کارخانجات نساجی لاول، بطور گسترده ایدر محلی که بکار گرفته شده بودند کار میکردند، اما این محل کار برای زنان جوان کارگر که از اطراف نیو انگلند



انجام بدهند و دشمنان طبقاتی خود را وادار به عقب نشینی نمایند. در آمریکا، کارگران زن هم راجع به ساعات کار، پائین بودن دستمزدها، سرعت و فشار کار و همخوابگی اجباری با کارفرماها و اذیت و آزار جنسی به افشاگری و مبارزه پرداختند. این وقایع نشان می‌دهد که در سال 1840 زنان کارگر به احقاق حقوق پایه‌ای خود بیشتر آشنا شده و آن را مبنای مبارزه برای احقاق خواسته‌های خود قرار دادند. در این راستا زنان به مبارزات خود علیه تبعیضات جنسی و کسب مطالباتشان، دست به اعتصاب می‌زدند و متشکل میشدند. بدین سان در ایالات متحده انجمن کار زنان توسط کارگران نیوانگلند تأسیس گردید. از سال 1850 زنان آمریکایی خود را در درون اتحادیه‌ها و سندیکاهایی که فقط به مردان اختصاص داشت متشکل نمودند، در حالی‌که رهبری این تشکلهای صرفاً با مردان بود به عنوان نمونه در صنایع نساجی با وجودی که نصف کارگران این صنایع را مردان تشکیل می‌دادند اما رهبری سندیکاهای آن صد درصد با مردان بود. بدین ترتیب در آمریکا همانند اروپا زنان موفق شدند حق کار خود را با مبارزه سرسختانه از خارج و داخل به سندیکاها و اتحادیه‌ها تحمیل کنند.

در اوایل قرن بیستم با وقوع جنگ جهانی اول تعداد زیادی از زنان در اکثر کارخانه‌ها و بویژه کارخانه‌های اسلحه‌سازی فرانسوی و انگلیسی و غیره به کار گماشته شدند تا جانشین مردانی شوند که به جبهه‌های جنگ اعزام شده بودند. در چنین شرایطی دیگر بورژوازی بدون در نظر گرفتن تمایزاتی بین کارگران مرد و زن، زنان کارگر را جایگزین مردان کارگر نمود زیرا به نیروی کار زنان نیاز داشت. تسهیلاتی از جمله ایجاد مهد کودکها برای نگهداری کودکانی که مادرانشان به کار اشتغال داشتند ایجاد شد. در طول این دوره زنان کارگر به مبارزات برای مطالبات و خواسته‌های خود ادامه دادند. به طوری که در سال 1916 زنان در کارخانه‌های اسلحه‌سازی دست به اعتصاب و اعتراض زدند. این کارگران خواهان افزایش دستمزد خود بودند و پیگیرانه به اعتصاب خود ادامه دادند. نتیجه این مبارزات کارگری که بیشتر از جانب زنان سازماندهی شده بود به افزایش دستمزد زنان و مردان کارگر منجر گردید.

زنان کارگر و اتحادیه‌های کارگری (سازمانهای زنان کارگر در قرن نوزدهم)

بعد از آن امضاءها دو برابر شد. و از قوه مقننه ایالات منچستر خواهان ساعات کار 10 ساعت در روز شدند. آنها برای رسیدن به این خواسته به اعتراضات خود ادامه دادند. آنها تلاش نمودند در شهرهای دیگر ایالات منچستر که کارخانجات ریسندگی داشتند کارگران زن این کارخانجات را حول شعار 10 ساعت کار متشکل نمایند و تصویر دستگاههای کارخانجات و موقعیت اسفبار- کار زنان کارگر در این کارخانه‌ها را به نمایش گذاشتند. آنها قبل از اینکه قوه مقننه قانونی را به تصویب برساند همگان بر وضعیت بد کارگران تاکید نمودند. در ضمن، آنها کمپینی را بر علیه نماینده دولت که یکی از مخالفان قوی اعتراضات و اعتصابات کارگری بود براه انداختند باعث شد به آسانی او را به عقب نشینی واداشته و شکست بدهند.

کارگران زن کارخانجات نساجی لاول در کوتاه مدت، موفقیت زیادی بدست نیاوردند. آنها دو اعتصابشان در رابطه با دستمزدهایشان با شکست مواجه شد. اما آنها در نهایت موفق شدند ساعت کاریشان را از 13 ساعت به 10 ساعت تقلیل دهند.

در طول یک دوره طولانی، کارگران زن کارخانجات لاول شروع به انتقال تجارب مبارزاتی خود در سطح کشوری نمودند. کسی این سنتهای ارزنده مبارزاتی را به آنها نیاموخته بود، آنها در طول مبارزه آموخته بودند و با اتحاد طبقاتی خود نشان دادند کارفرماها براحتی نخواهند توانست کارگران را با هر شرایط کاری که بخواهند استثمار نموده و در موقعیت نابرابر قرار دهند و هر تصمیمی بخواهند برای آنها بگیرند و آن را عملی نمایند. آنها آموختند چطور صف طبقاتی خود را متشکل نمایند، بهم ببینند، همدیگر را حمایت نمایند و برای خواسته‌هایشان مبارزه کنند و بجنگند.

امروز، میلیونها نفر از زنان کارگر متشکل در اتحادیه‌ها و تشکلهایشان به فرزندانانشان این درسهای مبارزاتی را می‌آموزند، بر علیه اخراج شدنهای جنگند، کارگران اخراجی را به سر کار باز می‌گردانند مدیون کارگران زن کارخانجات نساجی لاول هستند که پیش‌تاز شدند و این سنتهای مبارزاتی را بنیان نهادند. آنها با حرکت قدرتمند اعتراض و اعتصاب متشکل کارگری خود به بورژوازی آمریکا این درس را دادند که زنان معمولی قادر هستند که با اتحاد طبقاتی خود حرکت‌های فوق العاده و فراموش نشدنی را



و پنسیلوانیا در سال 1830 و اعتراض به دستمزدهایشان، ساعات کار روزانه 12 ساعت دست به اعتراض و اعتصاب زدند. این اتحادیه های زنان کارگر در آن زمان اتحادیه های رادیکالی بودند که با شرکت مستقیم کارگران برای تحقق خواسته هایشان مبارزه می نمودند.

همانطور که قبلا اشاره نمودیم، کارخانجات صنایع نساجی کارخانجات لاول از اولین کارخانه هایی بودند که برای حق و حقوق زنان کارگر به مبارزه برخاستند. اما بمرور که کارخانجات دیگر شروع بکار کردند و نیروی کار زنان کارگر بیشتر به کار گمارده شد. صاحبان سرمایه به رقابت بین کارگران زن و مرد دامن زدند و با استفاده از موقعیتی که پیش آمده بود دستمزد کارگران زن را تقلیل داده و به فشار کاری افزودند. در سال 1834، 1836، و 1842 کارگران نتوانستند تغییری در اوضاع و شرایطشان بدهند، تا اینکه در سال 1846، که انجمن زنان کارگر کارخانجات لاول تغییر شرایط را در دستورش قرار داد، صدها کارگری که اعتراض نمودند توسط اقسار دیگر جامعه مورد حمایت قرار گرفتند. در واقع در مارس سال 1941، پس از شکست فرانسه، وزیر کار گرفتن نیرو از میان زنان را شروع کرد که از



بسیاری جهات اجباری بود. این امر براساس شرایط سنی و با انتخاب جوانترین زنان آغاز شد. هدف بسیج زنان در صنایع اسلحه سازی بود. استخدام زنان 20 تا 30 ساله که تحت پوشش سازمان کار قرار می گرفتند، برای کارفرمایان بخش خصوصی ممنوع اعلام شد. در سال 1944 حدود 765000 زن در صنایع مختلف و سرویسهای خدماتی مشغول کار بودند. در سال 1942 تقاضا و نیاز به کار زنان به قدری بود که از ورود دختران جوان به دانشگاهها ممانعت به عمل میآمد.

برای کسانی که تحصیلات خود را ادامه می دادند محدودیت سنی معین شد. برای زنان انگلیسی که تحت این بسیج قرار می گرفتند تسهیلات استثنائی همچون کار نیمه وقت، کار درخانه، مهد کودک، کودکستان فراهم شد. در ایالات متحده در سال 1942 کمیسیون کار جنگ تقاضای 400000 نفر نیرو اضافه نمود. در وهله اول این

در سال 1863، در شهر نیویورک سازمانی بنام نیویورک سان، برای مبارزه با دستمزدهای عقب افتاده و دیگر خواسته های زنان کارگر تشکیل شد و مبارزه نمود. این سازمان تا 50 سال بعد از آن هم فعال بود

همچنین در سال 1863، زنان در شهر توری از ایالات نیویورک اتحادیه رختشویی خانه هایی را سازمان دادند. زنان کارگر در این رختشویی خانه ها کار میکردند و به اعتصاب برای افزایش دستمزدهایشان دست زدند و در تحقق خواسته هایشان موفق شدند. در سال 1866، اتحادیه رختشویی خانه های زنان در طول اعتصابشان به این نتیجه رسیدند که به حمایت اتحادیه فلز کاران مردها پردازند و رابطه ای نزدیک در همبستگی با هم ایجاد نمودند. سپس اتحادیه کارگری محلی در سال 1866، ایجاد شد، این اتحادیه برای حق و حقوق زنان کارگر مبارزه می نمود.

اتحادیه کارگری محلی با اتحادیه های چاپ به مبارزه برای دستمزد و تغییر شرایط کاری و استانداردهای کاری به مبارزه ادامه دادند. اتحادیه های محلی کارگری در سال 1869، برای عضو شدن در اتحادیه های چاپ که اتحادیه های بزرگتری بودند درخواست نمود. اتحادیه چاپ تلاش نمود حق و حقوق

برابر زن و مرد را ضمن برسمیت شناختن مبارزه برای آن پردازد و سعی نمودند تشکلهای مستقل زنان کارگر در ضمن ادغام شدن در اتحادیه های کارگری چاپ در کنار مردان کارگر برای حقوق برابر خود به مبارزه ادامه دهند. در سال 1869، اتحادیه زنان کارگر کفاش در منچستر تشکیل شد که در سطح محلی برای دستمزد برابر در ازاء کار برابر مبارزه میکردند.

زنان کارگر و جنبش کارگری

زنان همیشه در جنبش کارگری فعال بوده اند، بویژه زنان کارگر که طبقه کارگر را نمایندگی می کنند. در سال 1825، تشکل زنان کارگر بنام اتحادیه خیاطان نیویورک شکل گرفت، که بر علیه 16 ساعت کار در روز و دستمزدهای ناچیزی که دریافت میکردند به اعتراض دست زدند. زنان اتحادیه کفاشان و صنایع نساجی در تمام منچستر، نیویورک،



اجتماعی زنان آگاه و مبارز بدون وقفه به مبارزه ادامه می‌دادند با این هدف که مذاکره با رهبران قیامهای ضد استعماری هند و چین و الجزایر را جایگزین جنگ کنند. زنان کارگر و طبقه میانگین در تظاهرات عظیم و اعتصابات برای صلح در هند و چین و الجزایر شرکت جستند و بیشتر به امر مبارزه انترناسیونالیستی پرداختند، در این میان زنان روشنفکر و روزنامه نویس به افشگری از وضعیت مردم هند و چین و الجزایر دست زدند و اجحافات و ظلمهایی که بر مردم این کشورها روا داشته شده بودند را بازگو کردند.

به طور خلاصه می‌توان گفت در طی بیست سال پس از جنگ جهانی دوم، دولتهای سرمایه داری کشورهای توسعه یافته غرب بیشتر هدفشان استفاده از نیروی کار ارزان زنان بود. در این کشورها جامعه در خدمت رشد استعدادهای بالقوه زنان نبوده بلکه زنان بیشتر در خدمت سرمایه برای سودهی بیشتر بوده اند. آنها از نیروی کار زنان در زمان جنگ در تولید و در ارتش استفاده کرده اما زمانی که دیگر به آنها احتیاج نبود آنها را روانه خانه نمودند.

نقش زنان کارگر در انقلاب اکتبر

بدون شک انقلاب اکتبر 1917، یک دگرگونی عظیم و نقطه عطفی در مسیر رهایی زنان محسوب می‌شود. تاریخ بشر به طور مشخص تا آن زمان چنین تغییری بنیادی را در رهایی زنان را تجربه نکرده بود. زنان بطور گسترده- به ویژه زنان کارگر از پیشروان این انقلاب بودند. انقلاب فوریه 1917، انقلابی که به انقلاب سوسیالیستی اکتبر منجر شد و مسیر تاریخ قرن بیستم را رقم زد، زنان کارگر و دهقان نقش موثری در پیروزی و به ثمر رساندن آن ایفا کردند.

برای نخستین بار در طول تاریخ جهان، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زن، آگاهانه در دستور کار آن قرار گرفت. یکی از دستاوردهای مهم انقلاب این بود که در همه-ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی حقوق زن و مرد برابر اعلام شد. به رسمیت شناختن حق رای، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوع شدن ازدواج اجباری، آزادی سقط جنین، از میان برداشتن تفاوت حقوقی میان کودکان "مشروع و نامشروع"، برابری دستمزد میان زن و مرد، به رسمیت شناختن مرخصی دوران بارداری و ایجاد مهد کودک‌ها و... مجموعه ای

افراد را از بین بیکاران مرد جذب نمودند اما از سال 1943 به بعد لازم شد که از طریق روزنامه و رادیو درسراسر کشور از زنان آمریکایی کمک بخواهند. همانند انگلستان تسهیلاتی به زنان اعطاء شد و تعداد زنان آمریکایی که به کار اشتغال داشتند، از 10 میلیون نفر در مارس 1941 به 18 میلیون نفر در اوت 1944 رسید. 16 میلیون نفر در بخشهای صنعتی و خدماتی و 2 میلیون نفر در بخش کشاورزی بکار اشتغال داشتند.

در کشورهای غربی از زنان بخاطر مشارکت آنها در تولید و نیز مقاومت در برابر فاشیسم تجلیل به عمل آمد. وزیر کار انگلستان در دسامبر 1945 اعلام داشت: «زنان در طول جنگ کاری بس سترگ و شایان تحسین انجام دادند و امروز هم به همان اندازه به آنها نیاز داریم». اما بورژوازی از نیروی زنان فقط در جایگزینی موقت با مردان استفاده نمود، بعد از آنکه مردان به سر کارهایشان برگشتند، همه زنان را به خانه فرستادند تا جایی برای مردان از جنگ برگشته باز شود. زنان مجبور به پذیرش مزد کمتری از مردان شدند تا بتوانند شغل خود را حفظ کنند. برای اینکه کار زنان را کم اهمیت جلوه دهند، شروع به پیشداوری هایی در مورد کار زنان متأهل نمودند، این توطئه های سرمایه نتوانست مانع جدی ای باشد که زنان کارگر متأهل انگلیسی را به عقب نشینی وادارد، بلکه آنها مصمانه با آن مقابله و مبارزه کردند.

در ایالات متحده آمریکا برای بازگرداندن زنان به خانه، نبرد جدی از طرف زنانی که آنها را جانشین مردانی که به جبهه جنگ رفته بودند و بازگشته بودند درگرفت. صاحبان سرمایه فکر میکردند به آسانی می‌توانند زنان کارگر را از کار بیکار نموده و به خانه برگردانند. اما اخراج بیرحمانه زنان کارگر آن چنان انتظار می‌رفت به طور کامل صورت نگرفت و زنان آمریکایی به مبارزه برای حفظ مشاغل خود برخاستند. در انگلستان و ایالات متحده، امکانات و تسهیلات جمعی از جمله: مهدکودکها، کودکانها، غذاخوریهای در مدارس و کارخانه‌ها که به منظور تسهیل کار زنان ایجاد شده بودند دوباره پس گرفته شد. در فرانسه زنان علاوه بر مبارزات کارگری درگیر مبارزه ضد استعماری بودند که جنبشهای اجتماعی زنان قبل از جنگ را دوباره بازسازی نمایند. در تمامی عرصه های



فقط درصد کمی از اعضای سندیکای صنایع نساجی را کارگران زن تشکیل می‌دادند که درصد ناچیزی در مقایسه با زنان کارگر شاغل را شامل میشد. در کنگره-ی ششم حزب بلشویک در سال 1917، از تعداد 171 نماینده، فقط ده تن از نمایندگان، زن بودند. حتا پس از انقلاب یعنی در سال 1922، تعداد زنان عضو حزب درصد پائینی را شامل میشدند.

شکست انقلاب 1905، با سرکوب و رکود در فعالیتهای سیاسی همراه بود. این وضعیت تا اعتلای دوباره-ی جنبش کارگری در روسیه ادامه داشت. طی سال-های 1910 تا 1914، تحولی در جنبش کارگری این کشور اتفاق افتاد. در بسیاری از اعتصاب-های کارگری، زنان کارگر مطالبات مشخص خود را طرح-کردند. حتا برخی از اعتصاب-های بزرگ در اعتراض به برخورد های مردسالارانه و توهین آمیز سر کارگرها و یا کارکنان بخش اداری کارخانه-ها نسبت به زنان کارگر آغاز شد.

در سال 1913، اولین مراسم هشت مارس، روز جهانی زن در روسیه علیرغم فضای پلیسی برگزار شد و بالای هزار نفر در آن مراسم شرکت کردند. پیش از این مراسم، روزنامه پراودا (ارگان بلشویک-ها) ستونی را به چاپ نامه-های زنان کارگر اختصاص داد. به پیشنهاد لنین به دلیل افزایش مطالب برای این ستون، نشریه-ی جداگانه-ای به نام "زنان کارگر" انتشار یافت. این نشریه مورد استقبال قرار گرفت و در سطح وسیعی پخش شد و تا شروع جنگ جهانی اول، چند شماره ی نشریه-ی "زنان کارگر" انتشار یافت.

شروع جنگ امپریالیستی، تاثیرات تعیین کننده-ای بر زندگی زنان کارگر داشت. از یک سو به دلیل شرکت مردان در جنگ تعداد زنان کارگر روبه فزونی گذاشت و از سوی دیگر جنبش کارگری که طی اولین ماه-های جنگ با دشواریهای بسیار و رکود و سرکوب روبرو شده بود، توسط زنان کارگر دوباره فعال شد و به میدان آمد. روحیه-ی انقلابی در میان زنان کارگر گسترش چشمگیری یافت. در همان دوران، زنان کارگر "شورشهای نان" را در سن پترزبورگ و مسکو آغاز کردند. در ژانویه 1917، در یک گزارش پلیس مخفی آمده بود که زنان، در مبارزه طبقاتی بیشتر از مردان در

از قوانین انقلابی بودند که به رهایی زنان یاری رساندند. این انقلاب کارگران زن را با جنبشهای توده ای عظیم و با مبارزه برای تحقق کمونیسم آشنا کرد. انقلاب در روسیه برای زنان برابری کامل سیاسی و شهروندی فراهم آورد. این انقلاب مطالبات زنان کارگر تمام کشورها یعنی حقوق مساوی برای کار مساوی را تحقق بخشید.

بلشویک-ها در مورد مسئله-ی زنان و بویژه سازماندهی زنان کارگر با دشواریهایی، روبرو شدند. در نتیجه، کمونیست-ها و سوسیالیستها بدون نگرش عمیق و همه جانبه از این تجربه-ی بزرگ بشری نمی-توانند به درک درستی از --مسئله-ی زنان دست یابند.

اگر روسیه 1918 را با کشورهای پیشرفته-ی سرمایه-داری آن زمان مقایسه کنیم به عمق دستاوردهای انقلاب اکتبر در مورد زنان پی میبریم. زنان، در اکثر کشورهای جهان حق رای نداشتند. در فرانسه، مهد انقلاب بورژوایی تا پس از جنگ جهانی دوم، یعنی حدود سی سال پس از انقلاب اکتبر هنوز زنان از حق رای محروم بودند و حدود نیم قرن پس از آن یعنی تا سال 1974، سقط جنین در این کشور غیر قانونی بود.

انقلاب اکتبر، چشم انداز نوینی به روی آزادی بشریت گسترد و معیارهای نوینی برای رهایی زنان ارائه داد. تا آن زمان هیچ انقلابی به این میزان نقش ارتجاعی و ستم بر زن را به چالش نکشیده بود. در همین انقلاب بود که روابط اجتماعی نابرابر که ناشی از ستم طبقاتی و جنسیتی بود به مصاف طلبدیده شد. دیدگاه "آزادی جامعه بدون رهایی زن میسر نیست" این دیدگاه دیالکتیکی عمیق، حاصل پراتیک انقلابی میلیون-ها زن کارگر و دهقان در روسیه بود که به میدان مبارزه-ی طبقاتی گام نهاده بودند.

با گسترش صفوف زنان کارگر در مراکز تولیدی و صنعتی، نقش زنان در مبارزات کارگری برجسته-تر شد. کارگران طی اعتصاب-های پی درپی توانستند دولت تزار را وادار کنند که کار شبانه-ی زنان و کودکان را به طور قانونی لغو کند. با وجود اینکه زنان همانند مردان در انقلاب 1905 و اعتصاب-های کارگری شرکت داشتند. زنان کارگر تمایلی به عضویت در حزب یا سندیکاهای کارگری نداشتند. برای مثال در سال 1907،



در دوره‌ی جنگ امپریالیستی به بلشویک‌ها پیوست) تدوین شد. لنین قاطعانه تاکید کرد: "تجربه‌ی تمام جنبش‌های انقلابی نشان داده که پیروزی انقلاب به میزان شرکت زنان در آن بستگی دارد." در هشتمین کنگره‌ی حزب در مارس 1919، کولنتای تاکید کرد که ستم بر زنان موجب «می‌شود که زنان نتوانند در زندگی سیاسی شرکت کنند و باید با شرایطی که منجر بر ستم بر زن می‌شود مبارزه کنیم تا بتوانیم زن را از قید مادر بودن و کارخانگی آزاد نمائیم. او همچنین افزود: اگر چه سوسیالیستها این را پذیرفتند که مسئله زنان جزء لاینفک مشکل اجتماعی کلی زنان، را تشکیل میدهد، اگر چه مدعی هستند که زن کارگر، بیش از همه، عضوی از طبقه‌ی نگاه داشته در بندگی و محروم از حقوق مدنی است، و در کوشش برای آزادی خود، باید بیش از هر چیزی برای رهایی کل طبقه خود مبارزه کند، همچنین علاوه بر این اصل اساسی، یک موضوع دیگر را هم باید تصدیق کرد. یک زن کارگر تنها جزء طبقه کارگر نیست، بلکه، در عین حال، معرف نیمی از کل نژاد بشریت است. سوسیالیستها همچنان که در مخالفت با فمینیستها، خواستار حقوق برابر برای زنان در دولت و اجتماع هستند، چشمانشان را بر این واقعیت نبسته اند که مسئولیتهای زنان در برابر جامعه اشتراکی و اجتماعی، تا حدی با مردان متفاوت خواهد بود. زن تنها کارگر و شهروند مستقل نیست، بلکه در عین حال، او مادر و حامل آینده است. این به مجموعه ای کلی از مطالبات خاص منجر میشود، در حیطه هایی مانند حمایت از کار زنان، تامین امنیت مادری و سالهای اول کودکی فرزندان، مساعدت در مسائل تربیت کودکان، و بازسازی خانه داری و مانند آن. اگر چه منافع طبقه کارگر به عنوان یک کل، جزء لاینفک ایجاد برابری سیاسی برای زنان کارگر است، اما فقدان واقعی حقوقی شان، حتی در کشورهایی که مردان کارگر از حقوق سیاسی برخوردارند، بر زنان، بالاخص شرایط ناخشنودی را تحمیل می کند. مشارکت با یکدیگر در یک اجتماع خاص، به زنان کارگر فرصتی برای تاثیر گذاری بر رفقای درون حزب را میدهد تا آنها را به مبارزه برای حقوق سیاسی زنان طبقه ی کارگر ترغیب کنند، و برای زنان حقوقی را کسب کنند که خود مردان از آن برخوردار هستند."

ادامه دارد

اگوست 2014

امر به تحقق رساندن انقلاب، مصمم تر و پیگیر ترند. زنان کارگر سن پترزبورگ در انقلاب 1917، کمیته‌های دفاع ایجاد کردند و اعتصاب به راه انداختند، اعتصاب‌هایی که به سرعت گسترش یافت و حزب بلشویک نیز با آنها همراه شد. 200 هزار کارگر به اعتصاب دست زدند و بدینسان انقلاب فوریه 1917، آغاز شد و به سرنگونی تزارسم ختم شد.

در پی این انقلاب، حداقل دستمزد برای کارگران تعیین شد، 4 روبل برای زنان، 5 روبل برای مردان در حالی که پیش از آن، زنان نصف مردان دستمزد دریافت می‌کردند. زنان در انقلاب فوریه نقش بسزایی ایفا کردند، دفتر زنان حزب تشکیل شد و نشریه‌ی "زنان کارگر" دوباره انتشار یافت.

تیراژ این نشریه به 40 تا 50 هزار رسید. این نشریه به افشای جنگ، افشاء و مبارزه با کار کودکان، خواست هشت ساعت کار و مسایل مربوط به جنبش زنان کارگر در روسیه و خارج از آن پرداخت. حزب، کلوب‌های بسیاری ایجاد کرد که فعال کردن زنان کارگر غیر حزبی از اهداف پایه‌ای آن بود.

در دوره انقلاب بلشویک‌ها برای محدود کردن کار خانگی، تسهیلات عمومی از جمله: سازمان دادن مهد کودک‌ها، رستوران‌های عمومی، لباسشویی‌های عمومی و را در دستور کار خود قرار دادند. طی سال‌های 1919 تا 1920، درصد بالایی از جمعیت پتروگراد در رستوران‌های عمومی غذا می‌خوردند. این میزان در مسکو به حدود 65 درصد می‌رسید.

حزب و دولت کارگری نه تنها قوانینی را به نفع زنان به تصویب رساند، بلکه با سازماندهی و فراخواندن زنان، مبارزات توده‌ای گسترده‌ای برای تحقق اهداف خویش سازمان داد. طبق رهنمود لنین "رهایی زنان کارگر، مسئله‌ی خود زنان کارگر است." بدین ترتیب اولین کنفرانس زنان بلشویک در 19 نوامبر 1917، فراخوانده شد که هشتاد هزار زن را نمایندگی می‌کرد. یک سال بعد، اولین کنفرانس زنان کارگر با حضور 1147 نماینده ی زنان کارگر و دهقان از نواحی مختلف کشور برگزار شد. در این کنفرانس طرح‌هایی برای رهایی زنان از قید و بند کار خانگی، آموزشهای زندگی کمونی و مبارزه برای از بین بردن روسپی گری به تصویب رسید. مباحث اصلی این کنفرانس توسط الکساندرا کولنتای (که



در آستانه سالگرد دهه 60 و تابستان 67

داوود رحیمی

در زیر پوست شهری که به زندگی معمول و عادی مشغول است، ولی و اما بیخبر از اینکه همزمان در گوشه ای از زیر آن پوست شب شهر چنین جنایاتی روزانه در حال رویدادن است.

صداها کم میشوند و رفته رفته قطع میشود و سکوتی صحنه تاریک را فرا میگیرد و نوری کمرنگ و خاکستری بروی پیکر روی صحنه میافتد و او را نمایان میکند.

با صدای ستاره عباسی سکوت سالن شکسته میشود بخشی از متن مطلب او در مراسم یاد یاران 15 سپتامبر (2012 در سالن)

صدا: و همه جا مرگ بود! تاریک اندیشان اسلامی زندگی را با مرگ آلوده بودند! مرگ پایش را روی زندگی گذاشته بود،! مرگ در زندان، مرگ در خانه های تیمی،! مرگ در کوچه ها و خیابانها،! مرگ کودکان در جبهه ها،! مرگ همه جا بود،! پا پپای روزمرگی راه میرفت،! آنچنان که مرگ عمق دردناکی اش را از دست داد و زندگی رفته رفته رنگ باخت تا آنجایی که مرگ تبدیل به آرزو شد،! تبدیل شد به رویایی زیبا و بزرگ،! تنها راه گریزی شد از آن مخمصه های روحی،! و نجات از آنهمه شکنجه های پر درد،! بله، مرگ دیگر فاجعه نبود!! که ناجی بزرگ شد برای رها شدن از بازجوییهای فرسایشی و تحقیر کننده، پر آزار و پر خطر،! کمتر زندانی سیاسی است که در آن سالها آرزوی مرگ بجان و ذهنش راه نیافته باشد،! یا در شرایط سخت شکنجه و بازجوییها بخود کشی فکر و یا حتی به اینکار اقدام نکرده باشد،!! تا که خود را نجات دهد و رفقای تشکیلاتی اش را.

در سالهای 62 و 63

- (موزیک تلخی ادامه صحبتهای ستاره است و همزمان با خاموش شدن نور روی صحنه شخصیت روی صحنه و صدایش محو میشود و این فاصله فرصتی است که آن شخصیت از روی صحنه خارج شود. با خارج شدن او صحنه روشن میشود.)



بخاطر بیشماران مثل این قهرمان داستان واقعی من، بیایید نه فراموش کنیم و نه ببخشیم، همه آن خودکامهائی را که با بهترین انسانها چنین کرد.

پیشگفتار: این نمایشنامه را از سخنرانی یکی از زندانیان زن سیاسی در دهه 60 گرفتم و این داستان ارزن از خروار جنایاتی است که حکومت ددمنش و جنایتکار اسلامی بر علیه انسان و انسانیت در این سی و پنج سال انجام داده است بویژه شیر زنان که به صحنه آمدند و پای همه چیز ایستادند و از هیچگونه فداکاری برای آزادی و برابری دریغ نکردند و ثابت کردند که در کنار مردان آزادی خواه هستند و نه پشت سر آنها <<در غربت>>

زمان: 100 دقیقه

شخصیتها: ستاره - سارا - البرز (بچه 6 ساله)

بخشی از خاطرات یک زندانی سیاسی دهه سیاه 60

اقتباس از بازگویی خاطرات ستاره عباسی در مراسم یاد یاران در 15 سپتامبر در شهر گوتنبرگ سوئد
صحنه:

تاریک است و فقط ی صحنه دیده میشود، پیکری با پارچه ای آبی روشن، تزیین شده به گل سرخ و شاد - ظاهراً پیکر زنی است که قهرمان قصه ماست، ایستاده .

همه و صدای شلوغی و بوق ماشین هایی که عروس میبردند و همه بچه ها و ... از بلندگوهای سالن طنین انداز میشود که بیان و نمادیت از زندگی عادی و معمولی مردمی



گردشی میکند بسمت 4 دیوار سلول و یکبار دیگر و با دقتی مسئولانه تر اسامی را بزبان میآورد)

میترا، رعنا، بهرام، اردشیر
(در علم و هوای رفقاییش بود که باز صدایی از پشت درب دنیای رویاهای او را آلوده میکند)

زندان بان: (صدای قفل درب آهنی) جای بگیر کوفت کن!
نگی زندون جای بديه ها! هتله، آخر عمریت بيا و آخرت
را برای خودت بخر، این چند تا ورق کاغذ و بردار و اسم
رفقاتو بنویس، اونایی که فریبیت دادند و به اینروزسیاه
انداختت رو بنویس، بذار خدا ازت راضی بشه، ما که همه
چی رو میدونیم، اینکارو برای رضای خدا بکن تا اون
دنیا آخر عاقبت بخیر بشی.

ستاره:

- (لنگان لنگان بسمت درب میروم و بر میگردم با یک سینی که یک قوری چای و یک استکان روی آن میباشد و همچنین یکپارچ آب، بروی صحنه باز میگردم. روسریش را با آب پارچ خیس میکند و میندازه روی صورتش. پس از چند لحظه با برداشتن روسری خیس شده از روی صورتش به قوری چای خیره میشود و بسمت آن میروم و درب قوری را برمیدارد و بویی میکشد و بی هوا قهقهه میخندد، رو به تماشاگر میگه)

فقط اینجاست که در ظرفی که از ناچاری گاهی ادرار میکنیم باید چایی هم بخوریم،

- (یه چایی میریزه و خودش را پشت میز کوچک جای میده و با انداختن صدایش تو گلو، ادای بازجوییش را در میآورد)
رفقات همه چیزو لو دادند! فکر میکنی خیلی زرنگی؟! ما اینجا کاری میکنیم که خروس تخم بذاره! اونوقت تو ضعیفه ما رو میداری سرکار!؟

- (ستاره ورقهای کاغذ و بدست میگیره و به ناگاه بفکر فرو میروم و با خودش حرف میزند)

نکنه طاقت نیارم! نکنه!!!!؟

- (دوباره روسری بر میدارد و در پارچ آب فرو میکند و آنرا بشکل طناب در میآورد و بدور گردن خود میپیچاند، و پس از مدت زمانی کوتاه خودش را بروی تخت میاندازد و کلافه نفس نفس میزند و بخودش میاید و از کاری که میخواسته بکند احساس پشیمانی میکند)

مجاور هم را نشان میدهد که با یک دریاچه کوچک با هم ارتباط دارند.

- دو سلولی را نشان میدهد با دیوارهای خاکستری و پنجره یا نورگیری بسیار کوچک در روی دیوار انتهایی، دو تخت خواب یکنفره در دو گوشه سلولها بچشم میخورد. در انتهای قسمت راست دو سلول پرده ای برزنتی کهنه نمادپرست از دریاها سلولها و محل رفت و آمد شخصیتها.

- بر روی دیوارها شعارهایی بچشم میخورد (آزادی ، برابری ،) همراه با نامهایی و تواریخی از سالهای متعدد قبل و بعد از انقلاب، نور کم روی صحنه با میزانتس بازیگران یکنوع هماهنگی دارد از سردی درون سلول به لحاظ حس نه هوا

- صدای قفل و کلید و باز شدن درب آهنی و حرکت و خش خش زنجیر صدای موزیک را میشکند، زنی روسری بسر و با چشم بند و چادری روی دوش وارد صحنه میشود، ورودش به صحنه با ویلچریست که فقط از درب وارد میشود و او را بر کف صحنه میاندازد و از صحنه خارج میشود، زندانی کمی روی زمین ولو میشود و خود را رها میکند، بطوری که نشان دهد چند روزیست که دست و پاهایش را تکان نداده، پس از چند لحظه تکانی بخود میدهد البته لنگان که نشان دهنده خوردن ضربات کابل بر پر و پایش میباشد، صورتش ورم کرده و آثار کبودی بر چهره اش نمایان،.....

ستاره : (چند لحظه ای به در و دیوار سلول خیره میشود، رو به تماشاگر نیم خیز و نامتعادل میایستد به نشانه اینکه دارد اسمهای حک شده روی دیوارها را میخواند، میمیک چهره او دائماً تغییر میکند، گاهی با یک لبخند و گاهی هم با کوهی از درد و غم! بطوری که نشان دهد بعضی از اسامی را میشناسد و با آنها خاطرات شیرین و تلخ دارد).

ستاره : تا کی من اینجا هستم!؟

زندان بان: بمان حالا حالا هستی

ستاره:

- (با نمادی از کلافگی و با از سر برداشتن روسریش و با استفاده از آن برای پاک کردن عرق گردن و صورتش یک اطاق گرم و بی هوا و بی منفذ را به تماشاگر منتقل میکند، وبه ناگاه و با همان اندام فرسوده و خسته و پر دردش



دور صحنه میگردد و آن رویاهای جوانی را بازی میکند و صحنه عروسی را تصویر و تصور میکند).

ستاره: بله

- صدای لی لی عروسی و بدنبال آن ستاره دستش را بحالتی میگیرد گه پنداری داماد در کنار اوست و میهمانان هم حضور دارند و به او تبریک میگویند بدبختی اش را و او هم سر تکان میدهد)

نه نه مادر! ازم نخواه! من مال اون زندگی نبوده و نیستم، (- و بلافاصله پرش میکند به سمت دیگری از زندگی و احساس رضایت از همه آن آرزوهایی را که از دست داده و در عوض بدنبال آزادی و آبادی همنوعانش تحمل و قدرت پذیرش هر شکنجه ای را پیدا کرده، و از مقاومتش در این رابطه راضی و خشنود)

- (درب سلول باز صدا در میآید و باز و بسته میشود، نور سلول مجاور با همان رنگ خاکستری صحنه را روشن میشود، زنی با یک پسر بچه وارد سلول کناری میشوند، زن ورم کرده و کتک خورده میباشد و با ورود به سلول یکسره میرود روی یکی از تختخوابها و می نشیند و فرزندش که حاج و واج هنوز جلوی در ایستاده و به دیوارهای اطرف مینگرد را صدا میکند و در کنار خودش می شونه و نوازش میکند، در سلول مجاور ستاره کنجکاوانه بديوار میان دو سلول چشم میدوزد ولی جرأت نمیکند نزدیک دریچه بین دو سلول شود زیرا که مطمئن است که نگهبانان مراقب میباشدند، تدبیری بنظرش میرسد،)

ستاره:

(بسمت درب میرود و بدرج میگوید و اینطوری به تازه وارد می فهماند که منم اینجا هستم)

میخوام برم دستشویی،

زندانبان: چه خبرته، الان که وقت مستراح رفتن تو

نیست

ستاره: کلیه ام داره میترکه، باید برم دستشویی

نگهبان:

(درب را باز میکند و با غر و غر کردن)

صبر کن بابا، اومدم، زود باش، زیاد طول نکشه ها، الان که وقت دستشویی رفتن تو نیست، که اطاق را گرفتی رو

سرت، آخرش شما مارو از نون خوردن میندازیند

- (ستاره از صحنه بیرون میرود)

جرا اینقدر جون سختم؟! چرا نمی میرم؟! چه سرنوشتی در انتظارمه!؟

- (در اینجا چند ورق کاغذ و یک قلم نقش میگیرند و تبدیل میشوند به دو شخصیتی که به همراه ستاره بازی بکنند، بر میخیزد و بسراغ کاغذ و قلم میرود و پنداری میخواد چیزی بنویسد)

برای مادر و پدرم مینویسم! اونا باید بدونند که چه بر سر فرزندشان آورده اند، مادر باید عبرتی شود برای همه مادران، پدر جان انگیزه مهم من برای افتادن در این راه دستهای پینه بسته تو بشماران مثل تو بود، تو که برای تأمین معشیت من و خوار برادرانم تن بهر کاری دادی و هر باری را کشیدی

- (اینها را میگوید ولی باز هم صفحه کاغذ سفید است و او چیزی نمی نویسد، کلافگی با میزانشهایی که ستاره در روی صحنه دارد حالات قوت و ضعف او را در آن لحظات باید به تماشاگر منتقل کند، و تنهایی و بی کسی و جنگ درونی او با خودش باید با بازی و دیالوگها عمیقاً منتقل شود بطوری که او در یک مرز تخریب و مقاومت قرار داشته باشد و یک پرش از اینور به آنور و بالعکس را بنمایش بگذارد)

مادرم من نمیخوامم مثل تو باشم! یعنی یعنی قیام کردم که در شهرمون دیگه دختر بچه های نه و ده ساله را از زور فقر و جهل خونه شوهر نفرستند!

مادرم بیا و بمن بگو! تو 5 تا بچه و یه شوهر و یه مادر شوهر و بیشتر از 35 ساله که سرویس داده ای و تر و خشک کرده ای! از 11 سالگی فرستاده شدی خونه آقام، همه هم میگند کد بانوی خوب و نجیب و بودی! مادر من ازت سنوال میکنم! آیا تا به این سن و سال که صورتت چروکیده شده، تا بحال عاشق شدی؟! میدونی عشق چیه؟! مادر زن خوب کیه؟! زن بد کیه!؟

- (همه اینها را میگه ولی نمی نویسه و باز ورق سفید میمونه، دیالوگها گاهاً مملو از پشیمانی است، بیان غیر منتظره بودن اینهمه مصیبت و مکافات در این لحظات، بیان میکند روزهایی نوجوانی اش و قبل از ورود به این مسائل را که میخواست با بر آوردن آرزوهای مادرش عروس خانمی بشه و همسری مهربان و نمود خوشبختی برای مردش و مادری مهربان برای فرزندانش، دوباره بسمت کاغذ و قلم میره و اینبار از اونی که در نو جوانی در الگو داشته بیان میکند و



ستاره:

(با صدایی کمی دورتر)

میتونی یخورده بری اونطرف تر نمیتونم کارمو بکنم، حال خوب نیست-

(و صدای پایی بگوش میرسه که یعنی نگهبان داره از توالت دور میشه) ،

سارا: البرز پسر، میخوای یخورده بخوابی مادر

البرز: نه مامان، گشمنه، تا کی باید اینجا بمونیم

ستاره: نمیدونم مادر ولی زیاد طول نمیکشه پسر

- (و خودش را حرکت میده تا روی تخت دیگر ملافه ها را پهن کنه برای استراحت پسرش)

- (در این لحظه شدای خش خش پا میاد و ستاره وارد سلول خودش میشه و با عجله بسمت

دریچه میره آرام میپرسد)

ستاره: کی هستی؟ از کجا اومدی؟

سارا: سارا هستم، از اوین میام

ستاره: تازه دستگیر شدی؟ بچه

کجایی!؟

سارا: آبادانی هستم،

ستاره: تنبهی هستی و یا تازه

دستگیر شدی

سارا: چه فرقی میکنه

- (سارا در پاسخ سئوالات متعدد ستاره کوتاه جواب میداد و این نوع جواب دادنها نشانه بی اعتمادیش بود)

- (البرز روی تخت بخواب میرود و ستاره و سارا هم هر کدام بروی تختهایی که در اطاقهایشان بود لم میدهند و صحنه خاموش میشود و موزیکی تلخ کنجکاوی تماشاگران را افزایش میدهد)

-نور کم میشود و صحنه خاموش به نشان گذر زمان بین روابط بین ستاره و سارا که رفته رفته به اعتماد تبدیل شده بود و دوستی بینشان شکل گرفته بود.

-صدای باز شدن درب سلول موزیک را میخورد و صدایی آنطرف درب میگوید غذا

-ستاره و سارا هر کدام میروند و سینی غذا را میگیرند و برمیگردند

سارا:

(شروع میکند برای البرز غذا کشیدن و در این بین قاشق

اه، چه ماست ترشی

ستاره:

(هر چند که دریچه کمی بالا قرار داشت و رد و بدل چیزایی مثل نمک و بسختی صورت میگرفت)

اگر برای البرز میخوابی بیا ماست منوبگیر، این ترش نیست، سارا: یادش بخیر مهران و، شوهرمو میگم، آنوقتها وقتی ماست ترش بود، بهش نمک و آب اضافه میکرد و دوغ درست میکرد، سر میکشید و همونجا هم میخوابی، میگفت دوغ خواب میاره.

- (این داستان را با خنده تعریف میکنه)

ستاره: تو هیچوقت راجع بهش باهام حرف نزدی، شوهر تو میگم

سارا: خب برای اینکه تو هیچوقت نپرسیدی

ستاره: حالا کجاست؟ چیکار میکنه!؟

سارا: مهران فقط یه شوهر نبود، از شروع آشنایی تا به ازدواجمان

یه رفیق بود، مهربون بود، یه انسان کامل بود

ستاره: دوستش داشتی؟

سارا: بعنوان یک شوهر دوستش داشتم ولی بالاتر از این

بعنوان یک انسان عاشقش بودم

ستاره: برام بگو، از عشق بگو،

سارا: مهران یک عاشق کامل بود، عشق به آرمانهای آزادیخواهانه اش

ستاره: (تو صحبتهای او میاد) منظورم این عشق نیست،

چونکه نوع عشق به مردم و آزادی و برابری را تجربه

کرده ام، میدونم چطوری، که اگر خودم عاشق نبودم و

اینعشق را نداشتم الان اینجا نبودم، منظورم عشق بجنس

مخالفه، دلم میخواد بدونم که اون چه عشقی بود! و یا

اینکه عشق به آزادی چی بود که حتی از آن مرحله هم

عبور میکنه

سارا: نمیدونم، یعنی نمیدونم چطور باید فرموله اش کنم،

منو مهران هر دوی اینها را درون خودمان داشتیم و بقول

تو داشتیم که الان اینجانیم، ولی اینکه تعریفش کنم.





ستاره: عشق به جنس مخالف
 سارا: مهران بچه اهواز بود
 ستاره: چرا هی میگی بود؟! مگه....

سارا: (البرز که سرش را روی زانوانش گذاشته بود از خودش جدا کرد و میرود جلوی صحنه) آخه اونم دستگیر شده، اولین مرتبه ای که دیدمش شش هفت سال قبل از انقلاب بود، رفته بودیم دیدن یه مسابقه و اون یکی از ورزشکاران بود، با وجود اینکه اول شده بود ولی مغلوب روی سکو رفتن و مدالش نشده بود، همین اخلاقی خیلی بدلم نشست، و باعث شد بیشتر ببینمش، و در این دیدنها و ملاقاتها خیلی ازش آموختم، از دنیای معمولی دخترانه ام وارد دنیای دیگری شدم، در آن دنیا، دنیای مهران و میگم! انسانها بودند، ولی بدون رنگ و زبان و حتی جنسیت محک میخوردند....

ستاره: منظور تو مهران ... که نیست؟!

سارا: چرا خودشه، مگه تو میشناسی اش؟!

ستاره: آره، اخه منم بچه اهوازم و اونو از دوران ورزشی اش تو آموزشگاههای اهواز بیاد دارم، اون از همون مواقع هم کله اش بوی قرمه سبزی میداد و با دنیای سرمایه داری پیرامون خودش سازگاری نداشت.
 - (مکثی کوتاه بین هردو در میگیرد و یکدفعه و همزمان هردو شروع به صحبت میکنند)

سارا: تو

ستاره: ببینم

- (هر دو بهم تعارف میکنند و نهایتاً ستاره ادامه میدهد).

ستاره: هیچ به سرنوشت اعتقاد داری؟ شده حتی برای یکبار هم که شده، اون موقعی که از درد خوردن کابل به کف پاهات که بخودت می پیچیدی، و یا البرز تو سلول بیمار و از تب خیس عرق شده باشه، فکر میکردی که اگر با مهران روبرو نمیشدی؟! الان زندگی ات طور دیگری بود؟

سارا: مثل خیلی از دختر خانمهایی که هرگز هیچوقت و هیچ جا انتخاب نکردند و انتخاب شدند؟ در مقابل مبلغی مهریه و شیربها شوهر داده شدند و تو خونه شوهر روزی 100 دفعه شستند و پختند و روفتند؟ تا به مدال کدبانویی نائل شوند؟ نه من بنوعی خودمو مدیون مهران میدونم که

ستاره: خودت هم یکی از اونایی، که هم شوهر داری و هم فرزند و حاضر شدی پا تو راهی بگذاری که میدونی ممکن است هردوی اینها را از دست بدهی.

سارا: (تو حرفهای ستاره میاد) آره، بیشماران هستند که از کانونهای گرم خانوادگی، که حتی روزی با عشق شروع کرده بودند، کنده شدند و پا تو راه گذاشتند و اگر رفتند آگاهانه بود و جالب و نقطه قوتش هم اینه که از ابتدا میدونستند که راهی که انتخاب کرده اند انتهایش کجاست.

ببین ستاره عشق یه چیزیه که تفکیک نداره، که اگر در آدم شعله بگیره، آدم آمادگی اونو پیدا میکنه که تا بینهایت فدا کنه

یک همسر عاشق پای همه چیز جفتش میایسته

یه مادر عاشق لذت خواب تو شب رو بر خودش حروم میکنه تا فرزندش راحت بخوابه

میخوام بگم عشق یه چیزیه که دریغ و دریغ کردن و از آدم میگیره و اگر پاش بیافته که براش همه چیزت را فدا کنی، اون فدا لذت بخشه

نمیدونم چطوری بگم!!!! ریاضت کشیدن نیست، این نوع کامل شدن و یا در راه تکامل قرار گرفتنه

ستاره: آره، درسته، همینو میخوام بدونم

ببین سارا! موضوع برعکس شده اینجا! من اینو می فهمم و برای اینه که تا آخرین داشته ام که جامه روش وایسادم و خواهم وایسادم، ولی نمیتونم تعریفش کنم، نمیتونم براش تعریف پیدا کنم

سارا: برای خیلی از دانسته ها و احساسات نمیشه کلام برای تعریفش جُست، ولی وجود داره

ستاره: و شاید همینه که باعث شده مزدوران و بازجویان رژیم هم از دستمان بتنگ بیایند و همه اش سعی کنند که اینو در ما بشکنند

سارا: درسته ولی نمیتونند

ستاره: خب معلومه که نمیتونند، بد جنس، مثل اینکه تو قرار بود از مهران برام بگی، و با زرنگی حرفو عوض کردی و کشوندی به جاهای دیگه

سارا: چی بگم آخه

ستاره: خوب میدونی که سنوال من از تو عشق به مردم و آرمان و اینطور چیزا نبود

سارا: پس چی بود؟



-) و چادر را بسر میاندازد و چشم بند را بچشم و از در خارج میشود (

-) با صدای موزیک صحنه تاریک میشود و پس از چند دقیقه باز روشن میشود ولی دیگر دیواری بین دو سلول وجود ندارد و صحنه فقط یک سلول دکور شده است و ستاره و البرز توی اطاق مشغول بازی میباشند و صدای اصلی ستاره عباسی از بلندگوها پخش میشود همانطور که که آن دو روی صحنه ببازی مشغول بودند) .

صدای ستاره: ما را دو هفته یکبار به حمام میبردند و البرز یکهفته با مادرش و یکهفته با من به حمام میرفت، روزی که البرز را حمام میکردم، سرشار از لذت بودم، حس مادری در من به اوج میرسید، سر و تن البرز را خوب می شستم، در آن دقایق کم با هم آب بازی میکردیم، وقتی صابون از دست البرز لیز میخورد، بلند بلند میخندید و با خنده اش اندوه از تن من شسته میشد و با آب میرفت، در همانروزها بود که سه نفر از جریان 16 آذر را پیش ما آوردند، یکروز راه فاضل آب گرفت و آب کثافت همه جا بالا زد و قرار شد ما را همگی به حمام کمیته صحرا ببرند، همان موقع بازجو آمد و داد زد، چادرهاتون رو سرتون کنید، چشم بند بزنید، آنگاه با داد و قال از سارا پرسید! البرز کی بود؟! سارا گفت من اطلاع ندارم، من هیچی نمیدونم، پسری که همراه بازجو بود گفت ببین: من همه چی را گفته ام، گفته ام که تو مهران اسلحه ها را حمل کرده اید، سارا گفت که او دروغ میگوید، اما او اطلاعات بیشتر داد تا سارا را مجبور به حرف زدن کند، با اینحال سارا سکوت کرد، بمن گفت که تمام این مدت بفکر مهران و بچه های دیگر بوده است، باری باید ما را برای حمام کردن به کمیته صحرا میبردند، اگر سارا را برای بازجویی نبرده بودند خودش تنوعی بود، اما سارا در کمیته صحرا بازجویی میشد، تمام وقت بفکرش بودم که آیا اینبار میتواند شکنجه را تحمل کند؟ ما را با آمبولانس به آن کمیته بردند، آنجا همراه با سه نفر دیگر روی پله ها نشسته بودم و منتظر حمام، صدای بارجو میامد و صدای سارا، بازجو با فریاد از او میپرسید چه نقشی در این رابطه داشته؟! و سارا همه چیز را انکار میکرد، همه فکر سارا بودیم و هر کدام از هم می پرسیدیم آیا اینبار از پس اینهمه فشار بر خواهد آمد! و اینرا برایش آرزو میکردیم، بعد از

با اون یادگرفتم خودم باشم و خودم نوع زندگی ام را انتخاب کنم، ما با هم یاد گرفتیم که انسان چه تعریفی دارد و اینکه در مسیر انسان شدند حرکت کنیم.

خب طبیعاً این آگاهی در این دوره بهاء لازم را دارد و منم حاضریم تا به آخرین قیمت بپردازم،

-) در این لحظه صدای البرز که از بحث آندو خسته شده بود بلند میشه،)

البرز: خاله حوصله ام سر رفته! پس کی شعر برام میخونی؟! (صدای البرز فضای حاکم بر ستاره و سارا را برهم ریخت و پنداری هردویشان که دقایقی او را فراموش کرده بودند! متوجه اش شدند)

ستاره: خاله بقر بونت بره، چی برات بخونم؟
البرز: یه توپ دارم قل قلیه رو نخون، آخه من نه توپی دارم! من اصلاً توپ نداشته ام که بزنم زمین هوا بره، تازه اگر توپ داشتم، نمی فهمیدم که اگه بزنم زمین چقدر هوا میره، تا سقف اطاق که بیشتر نمیتونه هوا بره که من ندونم تا کجا بهوا میره

ستاره: (سعی میکند بغضش را کنترل کنه به البرز میگه)
خاله اینو برات میخونم و تو هم با شعر من ببر پیر کن: روم صحرا، من خسته

البرز: (فهنه میزند) آخه خاله تو که نمیتونی بری به صحرا، خاله چرا دروغ میگی!؟

سارا: اینو بخونید، دیشب زن ماشالله بی درد، مرغهای محله را خبر میکرد

-) صدای نگهبان در این لحظه بلند شد (

زندان بان: سارا پاشو، پاشو چادر تو سر کن، باید بریم

سارا: کجا باید بریم، باز چی شده

زندان بان: چند تا از رفقای رو به خدا برگشته و تو به کارت همه چیز رو به حاجی گفته اند، اونا گفته اند که تو میدونی جای اسلحه ها کجاست، خودتو به کوچه علی چپ نزن و همه چیز رو بگو و شر رو بکن و تا قانله ختم بشه، به این بچه ات رحم کن خیره سر

سارا: من چیزی نمیدونم، هرچی میدونستم که گفتم!

زندانبان: ریز و درشتش بمن مربوط نیست، دستور حاجیه، زود باش حاضر شو تا نیومدم تو، چشم بندت را هم بنداز
سارا: (خطاب به ستاره) ول کن نیستند، ستاره جان مواظب البرز باش



باید اینکار را بکنم، بفهم! ستاره من یکنفرم، اما اگر از پس بازجویی و شکنجه بر نیام عده ای هلاک خواهند شد، کمک کن

ستاره: باید این شانس را به رفیقم بدهم
- (بسمت ساکش میروم و قرصها را بیرون میآورم و به سارا میدهم)

سارا:
(پیراهنش را عوض میکند و موهایش را شانه میکند)

میخوام زیبا بمیرم، میخوام زیبا بمیرم
من فرزند فقر و دردم، همیشه از نابرابریهای این جهان عذاب میکشیدم،

- (و همینطور که حرف میزد قرصها را هم با آب میخورد)

ستاره؟ البرزم را بتو سپردم، ازش خوب نگهداری کن
- (روی تخت دراز کشید و ستاره خودش را بسمت تخت او کشید،)

ستاره: سارا، سارا، سارا من
(صدایی از سارا بلند نمیشد)
(رو به تماشاگران)

مرگ دیگر آن هیولایی نیست! که از آن هراس داشته باشم! این مرگ قتل نیست! این مرگ برابر با آزادیست، این مرگ برابر با شانس بود باید این شانس را به رفیقم بدهم، همانطور که از سهم غذایم میگذشتم، باید از قرصهایم بگذرم و اونها را بدهم به رفیقم،

سارا، سارا، سارا
- (موسیقی تلخ صحنه را بسکوت میبرد و صبح شده)
(درب سلول صدا میکند و صدای زندانبان بیدار باش را اعلام میکند)

نگهبان: و سارا را صدا میکند برای دستشویی
ستاره:

(که در کنار تخت سارا همه شب را چمبک زده بود سرش را بلند میکند و با صدایی خفیف)
سارا مرده، سارا مرده



حمام وقتی که منتظر آمبولانس بودیم، سارا را هم آوردند، روی پله ها نشست و کمی چشم بندش را بالا زد و گفت میخواد برای آخرین بار آسمان را ببیند، در راه برگشت در آمبولانس بازجو آمد و به نگهبان گفت اینو امشب بنداز تو سلول ستاره، از خوشحالی پر در آوردم، دست سارا را محکم گرفتم و فشار دادم.

- (در سلول باز میشود و سارا وارد میشود ستاره از جا برمیخیزد و او را بغل میکند)

ستاره: چی شد!؟

سارا: ستاره جان بدبخت شدم، بگو چه کنم!؟

- (دست پاچه بود و عصبی، پنداری از کسی دنبالش کرده و او از ترس فرار کرده و بیک کوچه بن بست پناه برده، ستاره که متوجه حالت و وحشت او شده بود خیلی مهربانانه سعی میکند آرامش کند)

ستاره: ببین سارا چیزهایی را که میتونی بگی، بگو! و آنهایی را که نباید بگی، نگو و روی همانها هم بمون
سارا: اگر ماجرا بخودم ختم میشد مسئله ای نبود، ولی اگر حرف بزمن مهران اعدام خواهد شد، همینطور خانواده های دیگر، همگی زیر ضرب میرند، بچه های اونا اعدام می شوند.

- (هر دو بیچاره و درمانده شده بودند و مکثی کشنده بر صحنه حاکم میشود و هر دو پنداری در فکر فرو رفته اند که سارا سکوت را میشکند و گویا راه حلی یافته است)

نظرت در مورد خودکشی چیه!؟ میتونی کمک کنی و یه سر دستمال را تو بگیری!؟ (و روسریش را نشان داد)

ستاره: چی!؟ یکبار نفهمیده جیرجیرکی را له کرده ام و هنوز ناراحتم، حالا بیام تو را بکشم!؟

سارا (ملتمسانه): اما من مجبورم، میترسم تاب شکنجه را از دست بدم، میترسم دیگری را بخطر بیاندازم، آخه ستاره خودت بگو! مرگ یکنفر سنگینه یا مرگ چند نفر

ستاره:

- (ستاره بگوشه صحنه میروم و در یک بحران عمیق با خودش و پیشنهاد سارا تا عمق وجودش بهش وارد شده بود) میفهمم، ولی من چطور میتونم به رفیقم کمک کنم که خودشو بکشه، نمیخوام، نمیتوانستم در مرگش شریک باشم

سارا: من قرص دارم، قرصهامو میخورم، اما کافی نیست - (ستاره در یک بالاتکلیفی عمیق و عجیب بسر میبرد که باز ستاره ادامه میدهد)



هرچه از او، نقد این وحشت سراست

شهریار دادور

نقد او بر این جهان نقد هوا و باد نیست
نقد این خاک است و آنچه سهم ماست
سهم ما جز فقر و رنج و جنگ و دین
حاصل نبود
نقد او در ربط با این ادعاست.

این جهان گهواره آرامش مردم نبود
نیست اما
تا که "دین و دولت" ی فرمائرواست
نقد او بنیاد این هردو، به شکل عامل است
دین و دولت جلوه شکل خداست
با خدا، انسان حقیر و خواره ایست
چون که تقدیر از ازل براو رواست!

نقد این مرد از خدا و دین و دولت
با هم است
چونکه این هر سه، جهان را اژدهاست
اژدها می بلعد و با شعله می سوزد تو را
این سه اما
همچو طاعون و چو دردی بی دواست!

تا رها باشی از این وحشت سرای رنج و بیم
نقد او شاید تو را بال و پر مرغ هواست

نقد او را پی بگیر و راه خود را برگزین
شاید اینکه باشد " آن - جا " بی که نه
چون جای ماست !

شهریار دادور - استکهلم

3 سپتامبر 2014

12 شهریور 1393

هرچه از او، نقد این وحشت سراست
نقد این آلوده، این دنیای ماست

هرچه از او ، بیش تر رسواگر است
این جهان را کز تباهی بی بهاست

هرچه از او، روشنی بر تیره گیست
تیره گی را با چراغی رهنماست

او نه پیغمبر نه قدیسست و نه
ناجی، کس

او فقط خود بود با ما همصداست
همصداییش از سر منت نبود و نیست
لیک

این که او: تعبیرش از ما بس جداست
ما به تفسیر جهان سر می کنیم
از این به آن
او به تغییر جهان از بیخ و بن تا هر کجاست

ما خرامان می رویم خوش خوش
از این خانه به آن
او علاج راه را باد و شتاب هر دو پاست

ما تمایز بین کار و کارافزوده نمی دانیم چیست
او تمایز را در این دید اینکه:
کار از ما جداست
این به معنی یعنی اینکه کارافزوده

به راه دیگر است

راه آن افزون شدن بر پیکر سرمایه هاست



در همبستگی با کارگران سنگ آهن بافق

این حرکت مهم کارگری گرچه در دو دوره اعتصاب فاقد تشکلی بوده است، اما حضور کارگران و خانواده هایشان و حمایت بخشهایی دیگری از توده های مردم از این اعتراض و تحسن نمادی از یک سازماندهی و متشکل شدن واقعی کارگری است، که تک تک شرکت کنندگان در این اعتصاب و تجمع به پتانسیل نیروی طبقاتی خود و این بخش از طبقه کارگر آگاه بوده و هستند. با اتکاء به این مبارزه متحد و نیروی طبقاتی است که خانواده های بازداشت شدگان با تعیین قرار وثیقه برای کارگران بازداشت شده شدیداً به مخالفت برخاسته اند و اظهار کرده اند که کارگران بازداشتی جرمی مرتکب نشده اند که برای آزادی آنها قرار وثیقه تعیین می شود. از دستاوردهای دیگر این حرکت تا کنون انعکاس آن در جنبش کارگری و جامعه ایران است که توانسته حمایت و پشتیبانی مردم شهر بافق و تعدادی از فعالین و گروه های کارگری را در اتحاد و همبستگی به خود جلب نماید.

این حرکت کارگری نمونه ای از اعتراض متشکل کارگران است و می تواند مورد پشتیبانی و حمایت فعالین بخش های بیشتری از کارگران در ایران و نهادها و ارگانهای کارگری در سطح بین المللی قرار گیرد. هر گونه پیشروی در امر مبارزات کارگران معدن سنگ آهن گامها مبارزات کارگری و جنبش کارگری را به جلو می راند. صدای اعتراض کارگران معدن سنگ آهن بافق صدای اعتراض میلیونها کارگر و طبقه ای است که تحت حاکمیت یکی از جنایتکارترین حکومت های سرمایه ضد کارگری با دشواری های فراوانی از نظر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی رویرواند. ما هم می توانیم صدای اعتراض کارگران معدن بافق باشیم و در همبستگی با خواست های آنها کوتاهی نکنیم. اتحاد و همبستگی طبقاتی ما کارگران بر علیه سرمایه داری ضامن پیروزی مبارزات ما خواهد بود.

کانون سوسیالیست های کارگری

اوت 2014



دور دوم اعتصاب پنج هزار نفر از کارگران معدن سنگ آهن بافق در استان یزد در حالی یازدهمین روز خود را پشت سر گذاشت که خانواده های بازداشت شده گان با پشتیبانی کارگران و خانواده های کارگری در شهر بافق، تحسن خود در مقابل فرمانداری را ادامه داده و خواستار آزادی کارگران بازداشتی معدن به نامهای علی محمد تشکری، رضا دهستانی، جلیل کمالی، علی صبری، امیر حسین کارگران، محمد حسن تشکری، ایرانی و خواجه زاده و کاظم کارگران هستند. اعتصاب دور اول در حدود چهل روز بدرازا انجامید و با وعده کارفرما و مدیران، کارگران به سر کار باز گشتند. کارگران به طرح خصوصی سازی معدن که جز فلاکت بیشتر و اخراج آنان نبوده و نیست دست به اعتراض زدند. از آنجا که هیچ اقدامی در روند توقف خصوصی سازی صورت نگرفت، کارگران دور دوم اعتصاب را با تاکید بر این مطالبات از جمله: لغو خصوصی سازیها و عدم فروش معدن به شرکت فولاد خوزستان، برکناری مدیرعامل فعلی، اختصاص بودجه برای ترمیم جاده بافق-کرمان و توجه مسئولین به رعایت استانداردهای ایمنی و امنیت جانی بیشتر کارگران و رعایت قوانین در رابطه با مشاغل سخت و زیان آور را شروع کردند که با شکایت کارفرما و تعقیب 18 نفر از کارگران و ورود نیروی انتظامی به معدن، اعتراضات کارگری اشکال دیگری به خود گرفت و به تجمع خانواده های کارگران بازداشتی و حمایت مردم زحمتکش شهر بافق انجامید و تا کنون ادامه دارد.



گفتارهای فلسفه ی تاریخ

شهریار دادور

در شرح شفاهی تاریخ، همیشه روایت از منظر راوی دیده می شود. مکان و زمان جا به جا می شود و زبان "روایتگر" است که حادثه را می سازد اگر چه ممکن است این حکم در مورد تاریخ نگارشی هم صدق کند، اما زبان "تاریخنگار" به دلیل ثبت آن و چگونگی بیان و نحوه ی به کارگیری آن در شرح رویداد، اگر که آسیب نبیند، همان است که با آن به ثبت لحظه و واقعه نشست است و ارجاع خواننده را به مسائلی که در حواشی و انضمامات آن بوده است اگر نه متقین، اما حسی تر می کند. شاید همین نیاز به "یقین یافتگی" است که تاریخ نویسی را رواج داده است.

هرچه هست نیاز انسان به کشف حقیقت و دستیابی به آن، آن انگیزه ی اصلی شرح ماجرای از سرگذشته ای است که انسان به بازنویسی و بازگویی و یا ثبت آن در لحظه آن است.

اما آیا تاریخ ما را به حقیقتی که در جست و جویش هستیم راه می برد؟ سئوالی است که پاسخ به آن نیاز پرسش از چرایی تاریخ، چگونگی های آن و چبستی ای است که انسان از برساخته ی خویش، یعنی: تاریخ دارد!

2

تاریخ شرح ما وقع بدانگونه که بوده است. آنچه رخ داده است در پس گردی از زمان، از میان رفته است و حقیقت یا حقیقت های امر رخ داده با گذشت زمان، ممکن است آن گونه که بوده است بر ما مکشوف نباشد. کار تاریخ، پس زدن غبار از فراموشی ناشی از گذشت سال هاست. در این نگاه "لوسین ساموسایی" نویسنده و تاریخنگار یونانی سده ی دوم قبل از میلاد، بر آن است که "تاریخنگار باید ذهنی مانند آینه روشن و درخشان که در عین حال با دقت کانونی شده است" داشته باشد و شکل چیزهایی را که دریافت می کند بدون هیچ گونه تغییرشکل، رنگ آمیزی دروغین و بد بازنمایی به نمایش بگذارد، نخستین کسی است شاید که به گونه ای اشراف یافته، تاریخ نگاری را تئوریزه می کند.

شرح گذشته بر مبنای پذیرش عینیت ها به مثابه ی امور

1

ثبت زمان در آنچه که رفته است، این سیال لحظه ها درواقعات تاریخی - تاریخ را از گذشته می نویسد.

دغدغه ی باز بینی و بازسازی گذشته همیشه با نوعی حسرت و به چالش کشیدن زمان حال به نفع آنچه که رفته است، پیوند انسان را به سرچشمه های خیال و اسطوره ای نزدیک تر ساخته است تا بازگویی آن، هر چند که با انگیزه ی عبرت و درس آموزی هم توأم بوده باشد، این رضایت درونی را در خود داشته است که جهان خیالی و اسطوره ای نمونه برین آن چه که باید باشد است، هست. تاریخ همیشه رو به گذشته دارد حتی اگر به هنگام وقوع امر تاریخی نوشته شود.

زیرا آنچه که شرح واقعات امروز را تاریخی می کند، ثبت آن لحظه ای است که در آینده بازخوانی اش به گذشته مربوط می شود. بیان واقعات دیروز و گرتنه برداری از آن ها به انگیزه ی یاد آوری و احیاناً بازبینی، چیزی نیست مگر نقبی به طرح های خیالی و آرزوهایی که نیست. این افلاطون بود که نخستین دانه ی حسرت را در دل آدمی کاشت تا فرق زیستن آدمی را با خوکان از خورد و خوراک و تولید مثل بنماید و آرزومندی را در زیستنی تبیین کند که در آن، گونه ای حس هوشیاری " از واجبات وجود باشد و آن قدر ارزش داشته باشد تا اگر به ارزشی نرسد " به چیزی مرده تلقی شود.

تاریخ اگر شرح ما وقع است نه از آن روست که فقط چیزی به یاد آورده می شود، بلکه این یادآوری گونه ای رجعت به خویش است تا جنبه هایی از وجود به مثابه ی [موجودی زمانمند و تاریخمند] به کشف خویش برسد و فراموشی از آن چه که باید، گرفته شود تا وجود را در موقعیت تاریخی اش قرار دهد. از این روست که حادثات و واقعات از نقل سینه به سینه و شرح شفاهی، که امکان حذف و تعدیل و اجحاف و گزافه را در انتقال خود از زمانی به زمانی با خود دارد، ما را از حقیقتی که در گوهره ی تاریخ نهفته است بیگانه می سازد، اگر که تاریخ در ذات خود همانا دست یابی به حقیقت



(ادامه مطلب از صفحه 59) کمدی "اتحاد ضد داعش"
برای دولت امریکا در رفع بحران سرمایه داری!

رفت و هژمونی گروهبندی های سیاسی سرمایه داری بر آن غالب شد و جامعه همچنان مملو از بحران توسط آنها جابجا می شود. در عین مقابله مجموعه سرمایه داری با تبدیل بحران سیاسی به بحران انقلابی در کشورهای عربی، رقابت های درونی آنها نیز برای نفوذ در آن و یا تحکیم موقعیت برتر در تقسیم بازار جهانی افزایش یافت. رقابت در ناتو بر سر پیشقدمی در بمباران هوایی لیبی توسط امریکا و اروپا (خصوصاً فرانسه) و نیز مشخصاً تقابل در سوریه میان گروهبندی های سرمایه داری جهانی تا حد صف آرایی بین بلوک امریکا و اروپا در مقابل روسیه و چین خود را آشکارا نشان داد

با مقاومت بشار اسد در برابر اعتراضات اجتماعی و حمایت روسیه و چین و ایران از او مجموعه شرایطی فراهم شد که در آن انواع و اقسام گروهبندی های مذهبی و قومی برای تحکیم موقعیت خود به تکاپو افتادند. سوریه مرکز ثقل صف آرایی بلوک های جهانی سرمایه داری از دولت های پر قدرت گرفته تا دولت های منطقه و انواع گروه بندی های مذهبی تشییع و تسنن تحت حمایت آنان قرار گرفت. منطقه به انبار و بازار پر رونق تجهیزات نظامی تا بکارگیری مزدوران تبدیل شد و نه تنها عربستان و قطر و سوریه و بحرین و ترکیه، اروپا و امریکا در آن و تحت عنوان حمایت از ارتش آزادی بخش بر علیه دولت اسد، نقشی موثر ایفا کردند. مردم سوریه به قربانی رقابت های جهانی تبدیل شدند و انواع و اقسام فلاکت و مصائب جنگی را متحمل شدند. ناگفته نماند اسد در ریاست جمهوری ابقاء و سیاست های روسیه و چین در مقابل امریکا و اروپا تا حدودی پیشی گرفتند و بلافاصله جبهه ای دیگری از رقابت ها این بار در اکرانین باز شد. مجموعه چنان شرایطی که ناشی از بحران اقتصادی سرمایه داری در بی نظیر ترین شکل خود بوده است، این بار به خلق داعش، نیرویی که مجموعه تاریخی ارتجاعی ترین نیروها ی از این دست را نماینده گی می کند، انجامید. او با چند روز پیش و در حاشیه نشست جان کری با کشورهای حوزه خلیج فارس به همراه لبنان و عراق و مصر و ترکیه، اظهار داشت همچنان که القاعده را از صحنه کنار زدیم داعش را هم کنار خواهیم زد. القاعده و داعش معلول بحران سرمایه داری است و نه علت آن و با حذف فیزیکی آنها هم، بحران سرمایه داری راه برون رفت نخواهد داشت. وجود ارتجاع مذهبی پیشامدرن برای بورژوازی مدرن در منطقه، لازمه اش مقابله با توقعات عینی، در صورت تبدیل شدن بحران سیاسی به بحرانی انقلابی است. اتحاد ضد داعش برای او با و دولت امریکا، توجیهی بیش برای حضور نظامی گسترده امریکا و تقویت سیاستهای آن در منطقه نیست.

واقع و درک درست آن ها و انتقال آن، امکان حقیقت یابی رویداد را پذیرفتنی تر می کند. شاید تجربه تاریخ نویسی کسانی چون "هرودوت" و "توسیدیدس" بوده است که لوسین ساموسایی را به این درک رسانده است، چه اگر تجربه هرودوت نبود که خود شاهد بخش زیادی از رویدادهایی بوده است که به نگارش درآورده است، اثربزرگ و ماندگارش به نام "تواریخ" این چنین سرمشق تاریخ نویسی قرار نمی گرفت و او لقب "پدر تاریخ" را بر خود نمی داشت.

تجربه هرودوت از ثبت رویدادها، تاریخ نویسی را به مثابه ی یک "شغل" به جهان شناساند. او نخستین کسی بود که اسطوره های یونانی را که پیش تر در قالب زبان نظم و فاخر شعر در اذهان جا داشتند، به زبان نثر و روزمره کشانید. این امر در شکسته شدن "راز آمیز" بودن قداست و سیطره خدایی اسطوره ها بر سرنوشت و زندگی مردم یونان، تا حدود زیادی سهم داشته است! هرودوت با زمینی کردن قدرت خدایان در جهان مادی انسان یونانی و برنمایاندن این قدرت در کشاکش جنگ ها، بر این واقعیت دست یافت که آن چه در عرصه ی تاریخ رخ می دهد، چیزی به جز انگیزه سیطره و کشور گشایی و به مهمیز کشاندن دیگر ملت ها و فرهنگ ها نیست. اگر چه او در ثبت لحظه ها و دقایق زندگی در میدان های جنگ دقیق بود، اما این سنت را از خویش به جا گذاشت که هیچ تاریخ نویسی فارغ از ملیت، مذهب، دلبستگی های فرهنگی و نهایتاً تعلق به چیزی نیست. با هرودوت است که نوعی نگاه "آرمانی" به تاریخ شکل می گیرد.

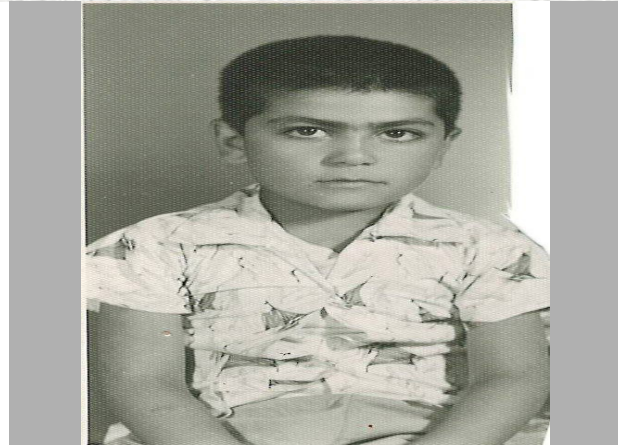
او با شرح جنگ های یونانیان با ایرانیان، یونانیان با مصریان، یونانیان با سیت ها و لیبیلی ها و تراسی ها، سمت و سوی نظری خود را در جهت آرزوی "پیروزی و سعادت مندی" یونانیان نشان می دهد! اگر چه از نگاه او امر مربوط به مسئله "اخلاق و سعادت" بشری پوشیده نمی ماند، اما تا تاریخ نویسی از نگاه اخلاقی به شکلی، در گونه های تاریخ نویسی برسد، فاصله زیاد است.



داستانهای کودکی

داود رحیمی

برای ما بچه های خونه 50 متریهای کوچه سه متری موسوی تنها صفحه روشن و مشخص زندگی امان همین برگه اول "سه جلد" میباشد، که میشه خونش، و شفاف است و درست ، و بقیه صفحات زندگیمون پر از خط خطی است و هیچ مداد پاک کنی، و هیچوقت و در هیچ صفحه زندگیمان، خط درد و فقر و رنج و حسرت و محرومیت را تا به امروز نتونسته پاک کنه، که حتماً اینها هم در میان کاغذ بی خطیهای سجد بختمان نوشته شده است، ولی دیده نمیشود.



ولی همین چهار برگ موسوم به سه جلد، همینطوریش هم حرف درش بود، چون صفحاتش چهارتا بود (تولد، ازدواج و طلاق، نام فرزندان، تاریخ مردن) حالا چرا بجای چهار، سه جلد میگفتند؟! نمیدونم!

ولی اگر ورق بزنیم و به صفحه دوم برسیم، شاید بیشتر نشانگر اوضاع و احوالمان باشد! اصلاً بگذارید براتون بگم و از همون صفحه اول شروع کنم:

پدرم را آقا جون صدا میکردیم اصلیش محلاتی بود و دو برادر و 3 تا خواهر داشت، یعنی من، دو عمو و سه تا هم عمه تتی داشتیم، اگر اینا را به نا تنی ها اضافه میکردیم مجموعاً میشدند 13 تا عمه و عمو، آقام و خواهر برادرای تتی مادرشون را زیاد بیاد نداشتند، بیشتر زیر دست زن بابا بزرگ و تربیت شده بودند،

و بعبارتی هم نمیشود گفت که خوب و بد تربیت شدنشان بدست زن آقا (نا مادری) بوده است چونکه خیلی زودتر از آنکه تصورش را بتوان کرد، عمه ها شوهر رفته بودند و پسرها هم جذب بازار کار شده بودند، بدین معنی یا کلمه بهتره بگوئیم! جبراً یا در خانه شوهر تربیت شده بودند یا زیر دست اوستا کارها.

توضیحاً برایتان بگم که، آقام بعد از عمو حسن و عمه معصومه و عمه ربابم بچه چهارم و بعبارتی پسر دوم کربلایی رضا محلاتی بود.

پدر بزرگم در شهرستان محلات چند تا گاو گوسفند داشته و یک تکه زمین و در کنار آنها با کار در زمینهای اربابی،

کودکی من 1 :

تولد من:

در دقایق پایانی 11 اردیبهشت و بعبارتی ساعات اولیه 12 اردیبهشت سال 1334، که مصادف است با اول یا دوم ماه می 1955 به روایتی در خانه و روایت دیگر در بیمارستان قاسم آباد تهران توسط ایران خانم قابله بدنیا اومدم، که البته هیچوقت نفهمیدم که بدنیا اومده یا آورده شدم!

اگر اول ماه می سال 1955 میلادی را زیر اول ماه می 2015 بنویسیم و ایندو عدد را از هم کم و کسر کنیم، حاصل میشود عدد شصت، یعنی اونی که الان هستم.

یعنی در شصت سال پیش در دفترچه ای چهار برگه اینطور ثبت شدم

نام : داود، نام خانوادگی: رحیمی،

تاریخ تولد: یازدهم اردیبهشت یکهزار و سیصد و سی و چهار

نام پدر: حسین متولد 1310 محل تولد : شهرستان محلات
نام مادر: جلاله متولد 1322 محل تولد: شهرستان گلپایگان

محل تولد: تهران، نظام آباد، خیابان طاووسی، سه متری موسوی، پلاک 6

و اون بالا هم یک شماره 7369 دیده میشود که شماره شناسنامه ام است که زیرش هم نوشته شده صادره از حوزه 9 تهران



جدیدی را شروع کنه! یادمه تا زنده بود همه این داستان را آنطور که خودش میخواست تعریف میکرد و میذاشت بحساب شانس و اقبال و قسمت و تقدیر و هر جایی هم، که کم میاورد پای سید الشهداء رابعنوان شاهدش میکشوند وسط.

مادرم: جلاله خانم که نمیدونم چرا مهری هم صداسش میکردند! چیز زیادی از دوران کودکی اش بیاد نداشت و شاید دلش نمیخواست که بیاد داشته باشه و حرفشو بزنه!، و هر چه که در سینه داره مربوط میشه به دوران نکبت و بعبارتی مقطع گذر کودکی به نوجوانی که زن آقام میشه!، ولی چند باری از خاله ام که چند سالی از اون بزرگتره شنیدیم و یا گاهاً "بی بی" (مادرش) تعریف میکرد، اهل یه ده نزدیک و در حاشیه شهرستان گلپایگان بوده اند و پدرش خیلی زود و بنا به روایات مختلف و متفاوتی (که حالا چه فرقی میکنه!) دار فانی را وداع گفته، و دایی مهدی پسر بزرگ خانه، نون آور 5 خواهر و تنها برادر کوچکتر و ناتنی خودش بوده و چون با کار توی ده روزیشان نمیرسیده، او هم داشت و نداشتش را میفروشه و راهی تهرون میشه و جایی تو همسایگی آقام اینا سکونت میکنند که پس از مدتی آقای دم بخت من، که شاگرد گچکار بوده و همه تعریف میکنند که چنان استعدادی هم در زمینه داشته (کشته اصطلاحی است از مایعی که در گچکاری درست میکردند و با آن دیوارها را ماله آخر میکشیدند و بعبارتی پرداخت میکردند و آن زمانها برای خودش هنری بوده) درست کردن داشته که نگو و نپرس، مادر سیاه بخت من در سن تقریباً و کمتر از یازده سالگی زنش میشه که البته همه هم معتقد بودند که بختش باز شده و قسمتش این بوده، هنوز گیج بوده و نمی فهمیده که چی شده که شکمش بالا میاد و پس از نه ماه اولین عروسک دورانش را در اواخر مرحله کودکی و در آستانه نوجوانی با درد زیاد بدنیا میاورد و از بخت و شانس و اقبالش پسرزا هم بوده و از همان موقع هم نزد بقیه فامیل خاری میشه تو چشم دو جاریش (زن عمو طاهره زن عمو ابوالفضل که یکی دو شکم دختر زائیده بوده) و زن عمو صدیقه (زن عمو بزرگم حسن که اصلاً بچه اش نمیشه)!! یکروز در سن وسال بزرگی ام از آقام پرسیدم: آخه تو با این وضع مالی، اینهمه بچه برای چی چیت بود!؟

تشرم زد و گفت، تو خیلی زوده که اینا رو بفهمی، این خواست و کار خدا بوده و هر بچه ای روزی خودشو با خودش میاره و.....

اموراتش را میگذرونده و بقول خودش روزی بچه هاشو پیدا میکرد.

تا اینکه یک شب گویا خواب نما میشه،! که البته در اینمورد دو حدیث وجود داره، که من هر دو را براتون میگم:

عده ای نقل میکنند که در یک غروب بعد از آشورا و هنگام شام غریبان، آنقدر عمیق در عزای امام حسین و دو طفلان مسلم و اسرای کربلا گریه میکنه و بر سرش میکوبد که بیهوش میشه، و از حال میره، گویا در همان حالت و وضعیت، بنا به گفته خودش و تأیید و فتوای شیخ مجلس، آقا سید الشهداء خودش شخصاً بسراغش میاید و او را به پابوسی میطلبید!!

و عده ای دیگر، روایت دیگری دارند! میگویند در آن شب شام غریبان، وقتیکه پدر بزرگ در حالت بیهوشی بوده، زن اولش، یعنی مادر آقام اینا، بهش الهام شده بوده و مطالبه طلبش را از پدر بزرگ کرده، آخه میگنه پدر بزرگم به او قول داده بوده که اگر بچه اولشون پسر از آب دربیاد، او را ببره کربلا به زیارت آقا حسین ابن علی! که خب اینطور هم شده بوده و عمو حسن اولین بچه پدر بزرگ، پسر روی خشت میافتد، ولی هیچوقت فرصتی پیش نیامده بوده که کربلایی (نام لقب رایج پدر بزرگ) به قول و عهدش عمل کند، و حالا مادر بزرگ که "ننجون" صدایش میکردند سر بزنگاه و تو اون وضعیت از تو قبر بلند شده بود و آمده بوده بسراغش و طلبش را میخواست، و کربلایی برای اینکه مدیون نباشد و تا مجبور نشه، سر پل صلات به او کولی بده! واجب می بینه که گاو گوسفندا و یه تکه زمین شو بفروشه به ارباب و بچه هایش را هم ببره تهرون و هر کدامشونو تو باغات ارباب که چند باغ در دروازه دولاب داشت بگمارد و دخترا و بچه های کوچکتر را هم برای مدت سفر بسپارد به خواهرش و دست "زن آقا" (زن دومش، زن بابا) را بگیرت و به نیت کربلا ترک دیار کند.

وسط راه، نمیدونم که نظر خودش عوض شده بوده یا نظر آقا شهید تشنه لب کربلا! که باعث میشه بابا بزرگ راه کج کنه و بجای پابوسی امام سوم به گرفتن ضریح حضرت معصومه رضایت دهد، البته "زن آقا" میگفت که پولش نرسید و قد نداد، ولی نیتش را داشته، و خودش هم واگذار کرده بود به قسمت و تقدیر!

و خلاصه کنم این دلیلی میشه، کربلایی که دیگر چیزی در محلات نداشته بیاید پایتخت و همونجا هم بمونه و زندگی



"برای کودکی عید"

برای کودکان مرده در گرداب جنگ

برای کودکان زنده در گنداب صلح

برای یک لقمه نان در وحشت جنگ

برای یک ساعت چینی در همه‌ی صلح

برای چشمان سوخته و باندازی در لرزش جنگ

برای نگاه خیره‌ی مشتاق در مسلخ مسلخ صلح

برای تمام سختی و جان‌گیری و خون و لخته‌ی

جنگ

برای تمام افسون ناپیدا و خفقان و خموشی صلح

برای کودکان خسته از بلع تکه نانی از درد جنگ

برای کودکانی با قدم‌های پر جهش به التماس

افیونی ز بی‌دردی صلح

برای کودکانی که رفت عمرشان در نعره‌ی جنگ

برای کودکانی که سوخت عمرشان در سر درد

صلح

برای کودکانی که شماره خورده‌اند در پناهگاه

جنگ

برای کودکانی که شماره‌ها را خورده‌اند در

فالننامه‌ی صلح

برای کودکانی که سر باز گشته‌اند در سردی جنگ

برای کودکانی که سر باز زده‌اند از سردی صلح

برای کودکان

برای مرگ، برای زندگی

اما نه از برای جنگ، نه از برای صلح

علی سالکی



و یکبار هم از مادرم پرسیدم:

مادر تو تا حالا عاشق شده‌ای؟! اصلاً میدونی عشق یعنی

چی!؟

او هم تشرم زد و گفت خجالت بکش، این حرفها به بچه

نیومده که از مادرش بپرسه، من هشت شکم برای آقات

زائیدم و.....

آنوقتها آقام پنجشنبه غروب وقتی میومد در دکان اوس اصغر

آهنگر (سر خیابان ارباب مهدی واقع در نظام آباد پشت

قنادی چمن) تا مزد هفتگی ام را از اوسا بگیره که هفتگی

میشد هفتده تومان و پنجزار، نگاهی به قد و قواره ام میکرد

و با افتخار میگفت، درخت کاشتم که میوه اش را بخورم و یه

ماشالله هم نثارم میکرد و بدون اینکه من بپرسم، خودش

توضیح میداد که: اینارو (منظورش پولها بود) برا خودت

کنار میذارم، برای فردات، که مثل من نشی، سرمایه تو دست

داشته باشی، خودم میام بگیرم که مبادا بچه ها گولت بزنند و

ولخرجی کنی، لشوه خور بشی و نفله اشان کنی.....

و سپس رو میکرد به اوس اصغر و ضمن اینکه از خدا

میخواست به او برکت بده، چانه ای هم میزد،

اوس اصغر نمیخواهی دو سه قرون بزاری رو مزدش،!؟

بچه ام دیگه بزرگ شده،

و اوس اصغر هم میگفت: سر بهوا و بازیگوش نباشه، و

زودتر یاد بگیره خال جوش بزنه! مزدشو زیاد میکنم

و در اینموقع آقام رو بمن میکرد و میگفت: دیدی چی گفت،

جم بخور بچه، تا وقت پیدا میکنی با بچه ندونید دنبال یه توپ

و کفش پاره کنید، سرتو بده بکارت تا یه چیزی بشی،

ولگردی و دنبال توپ دویدن که نون و آب نمیشه و.....

و با همین نصایح توأم با غر زدنهای دست منو میگرفت و هر

دو از آهنگری میزدیم بیرون، و با لحنی از اوس اصغر خدا

حافظی میکرد، که پنداری اوس اصغر بهش لطف کرده که

بمن کار داده! و از خدا میخواست که بچه هاشو برایش نگه

داره، سر ارباب مهدی که میرسیدیم دوازده قران بمن میداد و

میگفت سر راه سه تا سنگ هم بگیر و برو خونه، رسیدی

خونه، اگه مامانت چیز میزی خواست! بدو شو قهوه خونه،

پول بدم بری بخری، جایی نریها، سرتو بنداز پائین و یراست

برو خونه.....

و این مقدمه ای و دست گرمی بود مختصر از شرایط زندگی

من و بیشماران که این خاطرات در چهارصد ده بخش ادامه

خواهد داشت و پر است از مسائل شیرین و تلخ ما فرزندان

تلخ کار و درد. **ادامه دارد**



مروری بر تاریخ سینما (قسمت دوازدهم) داوود رحیمی

آنها چهره محبوب و دوست داشتنی، در افکار عمومی میساختند.

اما این همه قضایا نبود و نیست و نباید همه چیز سینما را سیاه و یک بُدی دید، زیرا که بموازات مواردی که مختصراً اشاره داشتیم، مواردی خوب و مثبت بسیاری هم وجود داشت و بودند کسانی که با خلق و نمایش آثارشان همچنان و پس از گذر دهها سال در افکار عمومی و پس از سالها بعد از مرگشان، جاودانه و بیاد ماندنی باقیمانده اند، مثلاً چه کسی است که همچنان به دین سینمای چاپلین نشیند و یا از او و هنرش تمجید نکند و یا او را از یاد برده باشد

زیاد مقدمه چینی نمیکنم به همین مختصر بسنده میکنم، زیرا در دهه های مختلف و معرفی فیلمهای مربوط به آن سالها، بر روی آنها مکث خواهم داشت و مستندتر و با حوصله بیشتر هنر سینما و یا صنعت سینما را از یکدیگر تفکیک و معرفی خواهم کرد تا بهتر نتیجه بگیریم،

****و اما سینما از کجا و چگونه بوجود آمد:**

برادران لومیر خود دهها فیلم کوتاه ساختند که همه آنها صرفاً از یک نما تشکیل می‌شد.

پس از لومیرها، ژرژ مهلیس باعث تکامل فن سینما شد. دیدگاه مهلیس نسبت به سینما یک دیدگاه تئاتری بود.

او پرده‌های گوناگونی از نمایش را فیلمبرداری می‌کرد و سپس این پرده‌ها را به یکدیگر متصل می‌کرد. ژرژ مهلیس همچنین پدید آورنده فن تروکاژ در سینماست.

پس از مهلیس، ادوین اس پورتر باعث تکامل بنیادین و ساختاری سینما شد. او با ساختن چند فیلم، سینما را به عنوان پدیده‌ای که امروزه می‌شناسیم معرفی کرد.

سینمای پورتر دیگر ارتباطی به تئاتر نداشت، بلکه هنری مستقل و جدید بود. پورتر، پیشگام فن تدوین فیلم نیز می‌باشد. راهی که او در سینما آغاز کرد در نهایت به سینمای داستان‌گوی هالیوود منجر شد.

تامس آلو ادیسن (Thomas Alva Edison) توجهی به سینما نداشت. او در واقع مایل بود برای فرنوگراف (گرامافن) خود، یک همراه بصری فراهم کند. پس در ماه



..... در شماره قبل وعده داده بودم که همراه و بموازات سینمای دهه چهل ایران، نگاهی هم داشته باشیم به سینمای جهان و همچنین موسیقی و بویژه نقش موسیقی متن و ترانه در فیلمها و اثر مثبت و منفی آن بر مردم سینما رو و علاقمندان به سینما و همچنین سینما سازان با وام گرفتن از موسیقی چگونه در تحولات اجتماعی - سیاسی جامعه تأثیر گذار شدند

در سینمای جهان و در همان ابتدا و سالهای اولیه اش، سینما بنوعی سیاسی بود و در دست دولتها، و عبارتی و در خیلی فیلمها و متأسفانه در درصدی بالا و غیر قابل تصور، توانستند توسط سینما اعمال سیاست کنند و دیده شد که در خیلی از تولیدات سینمایی نزد افکار عمومی جای شکنجه گر را با شکنجه شده عوض کنند و بخورد مخاطب دهند و باید اعتراف کنم که این روش -کار هم کرد.

سرمایه داری از هموان ابتدا سینما را صنعت نامید و حتماً خیلی شنیده ایم که میگویند صنعت سینما در فلان کشور چنین بوده است و چنان! بدین مفهوم که سرمایه داران بعنوان تهیه کننده فیلم، پول می‌گذاشتند تا سود ببرند و هیچ احساس دیگری نسبت به سینما و هنر سینما نداشته و ندارند، و برایشان هنر سینما با یک کارخانه تولیدی نداشت، و بخوبی هم تشخیص داده بودند که سرمایه گذاری در سینما سود کلان و همه جانبه بدنبال خواهد داشت.

که یک جنبه آن و به لحاظ روانی توانستند روی مردم تأثیر بگذارند و اجناس تولیدیشان تبلیغ و معرفی کنند و بفروش برسانند و در همین راستا در دوران مختلف ستارگانی میساختند و آنها را بنوعی سرتیتزر رسانه ها می‌کردند و از



مدنظر گرفت:

سیستم حرکت و سکون، برای تضمین تناوب حرکت ابداع نوار سلولوئید با تعبیه سوراخ‌هایی بر لبه پائین آن، به‌طوری که لبه هر قاب در طول نوار ۴ سوراخ به پهنای یک و سه‌چهارم اینچ را دربر بگیرد.

لذا وربین دیکسن در هنگام فیلمبرداری در فواصل ذکر شده، در جزئی از ثانیه توقف می‌کرد و این زمانی است که شاتر باز می‌شود تا نور را از موضوع عکاسی به داخل عدس هدایت کند و قاب‌ها بتوانند موضوع موردنظر را ضبط کنند. این فرایند در هنگام نمایش دقیقاً وارونه می‌شد.

بدون یک مکانیزم حرکت و سکون، هم در دوربین و هم در دستگاه نمایش، تصویر بر روی پرده تار دیده خواهد شد.

همزمانی (سینک بودن) حرکت

نوار فیلم و شاتر (که موجب

می‌شود عکس‌هایی ساکن

به‌صورت طبیعی متحرک جلوه

کنند) و همزمانی دوربین و دستگاه

نمایش به‌وسیله سوراخ‌های موجود

در نوار فیلم - ملهم از کاغذهای

سوراخ‌دار در تلگراف خودکار

ادیسن - تضمین می‌شود. این

سوراخ‌ها از طریق دنده‌هایی خاردار در لحظه‌ای معین فیلم را در داخل دستگاه به جلو می‌رانند.

اما ادیسن گرایشی به نمایش فیلم بر پرده نداشت. او به غلط معتقد بود که آینده سینما محدود به نمایش خصوصی یا

نمایش برای یک فرد خواهد بود. بنابراین سفارش ساختن یک دستگاه کوچک برای دیدن فیلم را به دیکسن داد، که

خود قبلاً برای استفاده خصوصی در لابراتورش طراحی کرده بود. نخستین تصاویر متحرکی که با کینه‌توگراف ضبط

شده بودند، به کمک عدسی درشت‌نمایی، که در جعبه‌ای به شکل پیپ تعبیه شده بود، به نمایش عمومی درآمدند. در این

دستگاه یک نوار فیلم به طول چهل تا پنجاه فوت، که بر قرقره‌ای پیچیده شده بود، میان یک لامپ برقی و شاتر مدام

به‌صورت لوپ می‌گشت و فیلم را تکرار می‌کرد. این دستگاه جای خود را به کینه‌تسکوپ داد. دیکسن، که به

سفارش ادیسن وفادار مانده بود کوشید دستگاه نمایش و دوربین را چنان طراحی کند که صدا و تصویر همزمان

ژوئن ۱۸۸۹ یکی از دستیاران جوان لابراتور خود به‌نام ویلیام کندی لوری دیکسن (William Kennedy Laurie Dickson) (۱۸۶۰ - ۱۹۳۵) را دعوت کرد تا با او در

ساختن یک دوربین فیلمبرداری برای این منظور همکاری کند. چیزی که ادیسن در ذهن داشت "یک ماشین تفریحی

بود که با انداختن سکه‌ای در آن بتواند موسیقی و تصویری را همزمان مشاهده کرد." دستگاه موردنظر او قرار بوده تا

صدای فرتوگراف او را، به کمک تصاویری که با کینه‌توگراف تهیه می‌شدند، مصور کند. این جنبه پیدایش

کینه‌توگراف به دو دلیل دارای اهمیت است: در درجه اول از این لحاظ که فکر ساختن تصاویر متحرک هرگز از

اندیشه ضبط صدا جدا نبوده است، یعنی از روزی که نطفه سینما بسته می‌شد همواره آن را با

صدا در نظر آورده‌اند. بنابراین از

برخی جهات سینمای صامت در واقع

گرایش طبیعی سینما را، همچون

وسيله‌ای برای عرضه واقعیت، سی

سالی به تعویق انداخت. در درجه دوم

و مهمتر از آن، این واقعیت است که

نخستین دوربین فیلمبرداری موجود،

همچون ضمیمه‌ای برای ضبط صدا

اختراع شد و نه برای خود سینما.

سینما به‌عنوان یک وسیله مستقل، تنها بعد از تحول ماشین‌های سینمای برای مقاصد دیگر متول شد. بدین

معنی که ابداع آن ماشین‌ها موجب پیدا شدن وسیله‌ای شد، که حتی فراتر از ملاحظات جدی، از جمله مستند سازی و

داستان‌گوئی، که برایش در نظر گرفته می‌شد، پیش رفت. و این رابطه تکنولوژی و بیان در طول تاریخ فیلم حفظ شد،

چرا که به هر حال از نظر مبانی مادی خود، سینما یک شکل تکنولوژی است - شکلی که نوآوری‌های تکنولوژیک

در آن حتی از ملاحظات زیبایی‌شناسانه مهمتر است.

دیکسن نخستین دوربین تصاویر متحرک را با تلفیق درخشان اصول و فنون موجود، که قبلاً توسط مای‌بریج،

ماره و دیگران پایه‌ریزی شده بود "اختراع کرد". سرانجام دیکسن در اواخر ۱۸۹۱ موفق به ساختن دستگاهی شد که

آن را کینه‌توگراف نامید این دستگاه دو اصل مهندسی دوربین تصاویر متحرک و دستگاه نمایش، هر دو را





را در تاریخ سینما ثبت کرد. به زودی دیگران نیز راه او را رفتند و سالن‌های نمایش کینه‌تسکوپ در سراسر آمریکا رو به فزونی نهاد. این سالن‌ها فیلم‌های کوتاه کمپانی ادیسن در وست‌آورنج را که طول هر حلقه آنها پنجاه فیت بود و به سفارش صاحبان سالن‌ها تهیه شده بودند، نمایش می‌دادند.

نمایش بر پرده: اروپا و آمریکا:

تمهیدهای مای‌بریج برای ساختن و ارائه زوپراکسیسکوپ، که تبلیغات زیادی را نیز به همراه داشت (هم در اروپا و هم در آمریکا)، در دهه ۱۸۸۰ مخترعان بسیاری را بر سر شوق آورد تا در کامل کردن وسیله‌ای برای نمایش یک سلسله عکس همت کنند. نیاز اصلی مهندسی دستگاه نمایش دو چیز بود:

درشت کردن تصاویر، چندان، که بتوان آنها را همزمان به یک جمع وسیع نشان داد.

ابداع وسیله‌ای که نمایش متناوب اما منظم حرکت نوار فیلم ظاهر شده را، هنگام عبور از مقابل لامپ نوراکن و شاتر (چنانکه حرکت نامتداوم نوار فیلم در دوربین را جبران کند)، تضمین کند.

نیاز اولی به آسانی و سرعت، با انطباق اصول قانون جادویی به فیلم، حاصل شد؛ نیاز دومی با مشکلاتی همراه بود، اما سرانجام به وسیله انواع دندان‌ها، تیغه‌ها و دنده‌ها برطرف شد. و نهایتاً سیستم صلیب مالت انتخاب شد، که حتی در بسیاری از دستگاه‌های نمایش امروزی هم به‌کار می‌رود. این سیستم توسط یکی از پیشگامان سینما در آلمان، بهنام اوسکار میستر (Oskar Messter) تکامل یافت.

در این سیستم، حرکت و سکون منظم نوار فیلم در داخل دستگاه نمایش فراهم می‌شد.

بسیاری از کسانی که امتیاز کمال بخشیدن به نخستین دستگاه نمایش به آنها منصوب شده است هیچ سندی از مراحل تجربیات خود به‌جا نگذاشته‌اند. تصور عمومی بر این است که اختراع دستگاهی مرکب از دوربین و دستگاه نمایش (پروژکتور) توسط یک انگلیسی به نام ویلیام فریز-گرین (Wiliam Fries - Greene) (۱۸۵۵ - ۱۹۲۱) در ۱۸۸۷ صورت گرفته است. اما این دستگاه آن قدر فیلم نگرفته و نمایش نداده تا بتوان فهمید تصاویر او تا چه حد قادر به ایجاد توهم حرکتی واقعی بوده است. این امر در مورد دانشمند فرانسوی لوئی‌امه اوگوستن لوپرنس

شوند، چنانکه همزمان ضبط شده بودند. اما همزمانی کامل در دستگاه او ممکن نشد، به همین دلیل تعداد بسیار اندکی کینه‌تسکوپ (که آن را کینه‌توفن "Kinetophone" می‌خواند) تولید شد.

کینه‌تسکوپ در حقیقت صدا را به صورتی ناهمزمان (ناسینک) به تصویر ضمیمه می‌کرد. چند سال بعد که توجه عموم به نمایش بر روی پرده جلب شد، اشکالات صدا گذاری همزمان چهره نمود، چرا که هنوز وسیله‌ای برای تقویت صدا، که به گوش انبوه تماشاگران برسد، در دست نبود. (این امر تا پیدا شدن تکنولوژی تقویت‌کننده-امپلی‌فایر- و صدابرداری در اوایل سده بیستم توسط لایراتور بل (Bell Laboratories) به تعویق افتاد). ادیسن هنگامی که شنید در این زمینه اختراع‌های فراوانی در اروپا شده است و او قادر به ادعای حق انحصاری در مقابل آنها نخواهد بود، در ۱۸۹۱ به ثبت حقوق انحصاری دستاوردهای خود اقدام کرد و حاضر نشد ۱۵۰ دلار برای به‌دست آوردن حق امتیاز بین‌المللی بپردازد. اما بلافاصله پس از آن که حق امتیاز انحصاری اختراع‌های خود در آمریکا را به‌دست آورد، تولید و فروش کینه‌تسکوپ به چند کمپانی را آغاز کرد. بزرگترین آژانس فروش داخلی، به مدیریت نورمن س. رف (Norman C. Raff) و فرنک ر. گمن (Frank R. Gammon)، کینه‌تسکوپ‌های ادیسن را به قیمت دویست دلار از او خرید و خود به قیمت سیصد و پنجاه دلار به فروش رساند (با کهنه شدن کینه‌تسکوپ در نزد مردم، بعدها قیمت آنها به حدود نصف کاهش یافت). کارخانه تولیدی ادیسن (Edison Manufacturing Company) از آن پس با تأسیس استودیوی کینه‌توگراف در وین آورنج در ایالت نیوجرسی قدم در راه تجارت فیلم‌سازی نهاد.

در ۱۴ آوریل ۱۸۹۴ یک کانادایی به‌نام اندرو هلاند (Andrew Holland) فروشگاه بزرگ کفش خود در خیابان برادوی نیویورک را به نخستین سالن نمایش برنامه‌های کینه‌تسکوپ تبدیل کرد. هلاند برای نمایش پنج حلقه سرهم شده از فیلم‌های زنان برهنه ادیسن، از هر نفر بیست و پنج سنت دریافت می‌کرد، که هر حلقه شامل یک فیلم لوپ‌شده کینه‌توگراف بود. هلاند با این اقدام، به‌عنوان نخستین کسی که نمایش فیلم را حرفه خود قرار داد، نام خود



اما در فاصله یک ماه درآمد هفتگی سینماتوگراف به هفت هزار فرانک رسید، و تصاویر متحرک یک پبه به تشکیلات تجارتی بسیار سودآوری تبدیل شد.

در آلمان، دو برادر به نام‌های ماکس و امیل اسکلادانوفسکی (Max and Emile Skladanovsky) (۱۸۶۳-۱۹۳۹)؛ "۱۸۵۹-۱۹۴۵"، تقریباً همزمان با لومی‌یرها یک دستگاه نمایش برای نوار فیلم سولونید ساختند و آن را "بیوسکوپ" (اصطلاحی عام برای اولین دوربین‌ها و دستگاه نمایش فیلم) نامیدند و فیلم‌هایی را که خود ساخته بودند در نوامبر ۱۸۹۵ در وینترگارتن برلین به نمایش عمومی گذاشتند. وقتی یک سازنده وسایل علمی در انگلستان به نام رابرت و. پال (Robert W. Paul) (۱۹۴۳-۱۸۶۹) اختراع تئاتروگراف خود را (بعدها انیماتوگراف نام گرفت) که بر اساس کینه‌تسکوپ ساخته شده بود به ثبت رساند، نمایش فیلم بر پرده بالا فاصله به انگلستان هم رسید، هر چند سینماتوگراف لومی‌یرها بزودی بریتانیا و منطقه را تصرف کرده بود.

ادیسن، پس از دیدن موفقیت سینماتوگرافت در تابستان ۱۸۹۸ قرارداد اختراع یک دستگاه نمایش را بست، در ماه سپتامبر همان سال ادیسن از طریق رف و گمن فهمید که دو مخترع به نام‌های س. فرانسیس جنکینز (Francis Jenkins) (۱۸۶۷-۱۹۳۴) و تامس آرم‌ت (Thomas Armat) (۱۸۶۶-۱۹۴۸) یک برنامه از فیلم‌های کوتاه کینه‌توگراف را در نمایشگاه کاتن استیت در آتلانتا، جورجیا، با ماشین‌هایی که به وسیله برق کار می‌کرد، به نمایش درآورده‌اند، و در این ماشین‌ها مکانیزم سکون و حرکت را بهتر از همه دستگاه‌هایی که پیش از این ثبت شده بود به کار گرفته‌اند. این دستگاه همچنین وسیله کوچک اما بسیار مهمی را به کار گرفته بود که سال‌ها قبل توسط خانواده لاتام که از نمایش فیلم‌های ورزشی با کینه‌تسکوپ درآمدی کسب کرده بودند، شرکتی به نام لامبدا (Lambda company) راه انداختند تا از مسابقات مشت‌زنی و ورزش‌های دیگر فیلم بگیرند و آنها را با دستگاه خود به نمایش عمومی بگذارند. در اینجا سهم این خانواده که به لاتام لوپ (Lathan loop) مشهور شده بودند، به واسطه رواج نمایش‌های ورزشی قابل ذکر است.

یکی از مسائل عمده عملی در تولید و نمایش تصاویر

(Louis Aimé Augustin Le - Prince - ؟) (۱۸۴۲) نیز صادق است، که در ۱۸۸۸ امتیاز ساخت یک دوربین و دستگاه نمایش را به ثبت رسانده، و ظاهراً فیلم خود را در ۱۸۹۰ در تالار اپرای پاریس به عده‌ای از مقامات دولتی نمایش داده است، اما او دو ماه پس از این نمایش ناپدید شده و دیگر کسی از او سراغی نداشته است. سال ۱۸۹۵، اما، سالی است که عملاً تحولی شگرف در تکنولوژی نمایش فیلم رخ داد، و این اتفاق تقریباً در همه شهرهای اروپای غربی و آمریکا ثبت شده است.

اما، مهمترین و کاراترین دستگاه‌های ضبط و نمایش تصویر، توسط دو برادر به کمال رسید: اگوست و لویی لومی‌یر ("Auguste and Louis Lumière") - ۱۹۵۴ - ۱۸۶۲؛ ۱۸۶۸ - ۱۹۴۸)، که در شهر لیون فرانسه کارخانه‌ای را برای ساختن وسایل عکاسی دایر کرده بودند. لومی‌یرها، پس از مطالعه‌ای گسترده در عملکرد ماشین ادیسن، دستگاهی اختراع کردند که کار دوربین، دستگاه نمایش (پروژکتور = نورافکن) و چاپ فیلم، همه با آن صورت می‌گرفت، و به نام سینماتوگراف به ثبت رسید؛ سینما توگراف با سرعت ۱۶ قاب در ثانیه فیلم می‌گرفت.

در ۲۲ مارس ۱۸۹۵ برادران لومی‌یر نخستین فیلم خود را در پاریس برای عده‌ای به طور خصوصی به نمایش گذاشتند. بسیاری از نویسندگان تاریخ سینما فیلم خروج کارگران از کارخانه لومی‌یرها در ۲۸ سپتامبر ۱۸۹۵ یک زیرزمین در گراند کافه، در بولوار کاپوسن در پاریس اجاره کردند و ده فیلم را، با دریافت پول، برای تماشاگران عام نمایش دادند. برخی از فیلم‌هایی که در آن روز به نمایش درآمدند عبارتند از: قطار به ایستگاه (L'Arrivée d'un train en gare)، غذا خوردن (Déjeuner de bébé) و آبیاری آبیاری می‌شود (L'Arroscur arrosé)، دستگاه سینماتوگراف به دلیل سبک بودن بسیار آسان‌تر از کینه‌توگراف حمل و نقل می‌شد و به همین دلیل فیلم‌های اولیه لومی‌یرها محتوای مستند بسیار قوی‌تری از فیلم‌های ادیسن داشتند لومی‌یرها فیلم‌های خود را "وقایع روزانه" یا نگاه مستند می‌نامیدند.

لومی‌یرها برای هر نفر یک فرانک ورودیه می‌گرفتند و فروش اولین روز نمایش آنها جمعاً سی و پنج فرانک شد.



متحرک پاره شدن نوار فیلم‌ها بود. خانواده لاتام با کمک مخترعانی چون ایناک رکتور (Enock Rector) و یوجین آگوستین لاست (Sea Waves) کشف کردند که با در نظر گرفتن یک لوپ کوتاه، درست بالا و پائین عدسی دستگاه نمایش و حفظ آن با چند رشته سوراخ اضافی، فشار فیلم در جریان حرکت تقسیم خواهد شد، لذا در مخزن دستگاه مقدار بیشتری فیلم جدا دادند. این نوآوری نسبتاً ساده امتیازات زیبایی‌شناسانه فراوانی برای سینما فراهم کرد، که بدون آن، سینما به نمایش موضوع‌های کوتاه یک دقیقه‌ای محدود می‌ماند. "لاتام کوپ" همچنین نشانه دیگری از وابستگی هنر سینما به تکنولوژی است. ادیسن تحت‌تأثیر ویژگی‌های ماشین آرمت با یک توافق جنجال‌آفرین دستگاهی را خرید که خود می‌توانست بسازد و همه امتیاز اختراع آن را صاحب شود.

آغاز تاریخ سینمای پایان یک چیز دیگر است: تحولات پی‌درپی تکنولوژی در سده نوزدهم سر از جایی درآورد که در آن یک تمهید بصری که پیش از آن به‌عنوان یک بازیچه تلقی می‌شد، به‌تدریج به ماشین پیچیده‌ای تبدیل شد؛ ماشینی که به شکلی قانع‌کننده واقعیت عینی را در حال حرکت عرضه می‌کرد. کارکرد این هر دو دستگاه، بر توهمی متکی است که از عمل متقابل دو پدیده‌ای آپتیک به‌نام دوام بصری و پدیده فای حاصل می‌شود. دوام بصری یک ویژگی ارگانیک در چشم انسان است، که پیش از این نزد مصریان باستان شناخته شده بود، اما کسی که این پدیده را برای نخستین‌بار به‌صورتی علمی تشریح کرد پیتر مارکرژ (Peter Mark Rogêt) نام داشت. او در ۱۸۲۴ اعلام کرد که مغز انسان تصویری را که بر شبکیه چشمش می‌افتد، تا زمانی حدود یک‌بیستم تا یک‌پنجم ثانیه، پس از کنار رفتن تصویر از مقابل چشم، همچنان حفظ می‌کند.

در طول دهه ۱۸۹۰، نزدیک به پایان سده نوزدهم، نمایش‌دهندگان فیلم روایت‌هایی چند تصویری فراهم می‌آوردند که بر یک موضوع، مثل عملیات اطفای حریق یا وقایع جنگ آمریکا و اسپانیا متمرکز شده بودند. نمایشگران اولیه فیلم این داستان‌ها را با ادغام نماهای منفردی که از کمپانی‌های تهیه فیلم می‌خریدند سرهم می‌کردند و اغلب با افزون گفتاری به همراه افکت‌های صوتی و اسلایدهایی که به‌وسیله چراغ فانوسی پخش می‌شد. روایتی از آنها می‌ساختند. مسئولیت خلاقه چنین فیلم‌هایی میان تهیه‌کننده و نمایش‌دهنده تقسیم شده بود. با آغاز سده بیستم تهیه‌کنندگان این مسئولیت تدوین گونه را نیز خود بر عهده گرفتند. در جریان چنین کوشش‌هایی بود که فیلمسازان پیدا شدند و با تأکید نهادن بر یک خط داستانی، کنترل بیشتری بر روایت داستان اعمال کردند. می‌توان گفت که این تهیه‌کنندگان مانند فیلمسازان مدرن و تجربی امروز دست به تجربه می‌زدند. تحول و تجربه‌گرایی را بیش از همه در کارهای ژرژ ملی‌یس (۱۸۶۱ - ۱۹۳۸) به‌روشنی می‌توان یافت، که شعبدهبازی حرفه‌ای و صاحب تئاتری به‌نام روبر هودن (Théâtre Robert - Houdin) در پاریس بود. ملی‌یس سال‌ها پیش از این هم در شعبدهبازی خود از فانوس جادویی

آغاز تاریخ سینمای پایان یک چیز دیگر است: تحولات پی‌درپی تکنولوژی در سده نوزدهم سر از جایی درآورد که در آن یک تمهید بصری که پیش از آن به‌عنوان یک بازیچه تلقی می‌شد، به‌تدریج به ماشین پیچیده‌ای تبدیل شد؛ ماشینی که به شکلی قانع‌کننده واقعیت عینی را در حال حرکت عرضه می‌کرد. کارکرد این هر دو دستگاه، بر توهمی متکی است که از عمل متقابل دو پدیده‌ای آپتیک به‌نام دوام بصری و پدیده فای حاصل می‌شود. دوام بصری یک ویژگی ارگانیک در چشم انسان است، که پیش از این نزد مصریان باستان شناخته شده بود، اما کسی که این پدیده را برای نخستین‌بار به‌صورتی علمی تشریح کرد پیتر مارکرژ (Peter Mark Rogêt) نام داشت. او در ۱۸۲۴ اعلام کرد که مغز انسان تصویری را که بر شبکیه چشمش می‌افتد، تا زمانی حدود یک‌بیستم تا یک‌پنجم ثانیه، پس از کنار رفتن تصویر از مقابل چشم، همچنان حفظ می‌کند.

ادیسن نام ماشین جدید را ویتاسکوپ نامید و در ۲۳ آوریل ۱۸۹۶ در تالار موسیقی مشهوری به‌نام کاستر و بایال در شهر نیویورک نخستین نمایش با ماشین جدید را با دوازده فیلم برپا کرد و جملات تحسین‌آمیزی مثل "آخرین شگفتی ادیسن" از مطبوعات دریافت کرد و عنوان‌های این فیلم‌ها عبارتند از: موج‌های دریا (Sea Waves)؛ رقص پروانه (Butterfly Dance) ظاهراً نخستین فیلم با مایه‌های رنگی؛ آرایشگاه (The Barber Shop)؛ سابقه مشت‌زنی



قاب در ثانیه در فیلم‌های صامت، و ۲۴ قاب در ثانیه برای فیلم‌های ناطق در نظر گرفته شده است. بر روی نوار هر فیلم این قاب‌ها به وسیله یک خط باریک سیاه از هم جدا شده‌اند، اما در هنگام نمایش، یک شاترگردان باز و بسته می‌شود تا فواصل سیاه و تاریک را از چشم ما بپوشاند، چنانکه هر قاب تصویر بر روی پرده دوباره افکنده می‌شود تا از دیده شدن لرزها یا چشمک‌های نور جلوگیری شود و حرکت فیلم در دستگاه نمایش (نورافکن)، و چشمک‌های نور در هنگام نمایش احساس نشود. هنگامی که فیلمی را در سالن نمایش تماشا می‌کنیم در واقع ۵۰ درصد از زمان دیداری ما در تاریکی می‌گذرد، و این همان زمان‌هایی است که شاتر بسته شده است و چیزی جز تاریکی بر پرده وجود ندارد. بنابراین، احساس تداوم حرکت و نوری که مشهودترین کیفیت سینما است، تنها در مغز ما وجود دارد، و این همان کیفیتی است که سینما را نخستین وسیله ارتباطی متکی بر توهم روان - ادراکی ساخته است، که به وسیله ماشین صورت می‌گیرد.

در ۱۸۷۲ مای‌بریج از جانب لیلاند استنفورد (Leland Stanford) فرماندار اسبق و تاجری ثروتمند و علاقه‌مند به اسب، مأمور شد تا ثابت کند که یک اسب مسابقه در حال تاخت، در لحظه‌ای معین، هر چهار پای خود را از زمین جدا می‌کند.

مای‌بریج پس از سال‌ها تجربه بی‌نتیجه، سرانجام توانست در ۱۸۷۷ این ادعای استنفورد را ثابت کند. مای‌بریج در تجربه اخیر خود دوازده دوربین را که با باتری کار می‌کردند (و در تجربه بعدی بیست و چهار دوربین) در یک میدان مسابقه اسب‌دوانی در ساکرامنتو به‌کار گرفت. در این تجربه در طول زمین و عمود بر جهت حرکت اسب‌ها در طول زمین نخ‌هایی را نصب کرد که به شاتر دوربین وصل بودند و بر اثر اصابت پای اسب به آنها شاترها باز می‌شدند و در جا از صحنه عکس می‌گرفتند، مای‌بریج حاصل کار خود را در ۱۸۷۹ با دستگاهی که خود آن را زوپراکسیسکوپ می‌نامید به نمایش گذاشت، این نوع ویژه «فانوس جادویی»، که پیش از این در نمایش نقاشی‌های



استفاده می‌کرد، اما پس از دیدن نخستین نمایش سینماتوگراف در ۱۸۹۵ بلافاصله امکانات گسترده توهم‌آفرینی در «تصاویر زنده» را به فراست دریافت. در اوایل سال ۱۸۹۶ ملی‌پس برای خرید یک دستگاه سینماتوگراف به قیمت ده هزار فرانک به لومی‌پرها مراجعه کرد، اما تقاضایش صریحاً رد شد، چرا که برادران لومی‌پیر او را رقیبی بالقوه برآورد کردند. با این حال ملی‌پس، که خود مکانیک، بازیگر، نقاش، عکاس و طراح صحنه بود، به‌آسانی ناامید نشد. چند ماه بعد از مخترع انگلیسی رابرت و. پال یک دستگاه نمایش انیماتوگراف به قیمت یک‌هزار فرانک خرید و به‌سادگی با وارونه کردن اصول مکانیکی آن موفق شد برای خود دوربینی بسازد. این دوربین را ابزارسازی به‌نام لوسین کورستن (Lucien Korsten) برای او درست کرد. تا آوریل ۱۸۹۶ ملی‌پس توانسته بود با دستگاه خود فیلم‌هایی را تهیه کند و در تئاتر خود به نمایش بگذارد. پیش از آنکه معلوم شود ملی‌پس نخستین هنرمند

سینمای داستانی قلمداد خواهد شد، لازم بود در شیوه‌های لومی‌پرها و ادیسن در زمینه فیلمبرداری از «وقایع روزانه» و قطعه‌های کمدی کارآموزدی کند، و شعبده‌های تئاتری خود را به‌صورت تصویر بر پرده تئاتر خود ببیند.

ملی‌پس در یک حادثه اتفاقی بود که امکانات دستکاری کردن در زمان

و مکان واقعی، نهفته در تدوین فیلم، را دریافت. متأسفانه ملی‌پس کشف خود را در حوزه محدودی به‌کار بست. او با آن که صدها فیلم داستانی دلپذیر ساخت، اما الگویی محدود به انتقال ساده تئاتر به سینما ماند؛ در فیلم‌های ملی‌پس تماشاگر چیزی بیش از یک داستان تئاتری را تجربه نمی‌کند. البته در آنها تعداد فراوانی توهم‌های صحنه‌ای را می‌توان دید، اما تغییرات در زمان و فضا دقیقاً همراه تغییرات صحنه‌ها است، و نظرگاه روانی در آنها کاملاً ساکن است.

امروز اکثر دوربین‌های فیلمبرداری قاب‌هایی را به‌صورت تک‌تک، و با سرعتی حدود یک‌چهل و هشتم ثانیه در هر قاب ضبط می‌کنند (و یک‌چهل و هشتم ثانیه دیگر را هم



کاتون سوسیالیست های کارگری

<http://www.socialist-workers.org/>

پیشنهادات و نظرات خود را
می توانید به این ایمیل آدرس
ارسال نمایید.

kargar.socilaist@gmail.com

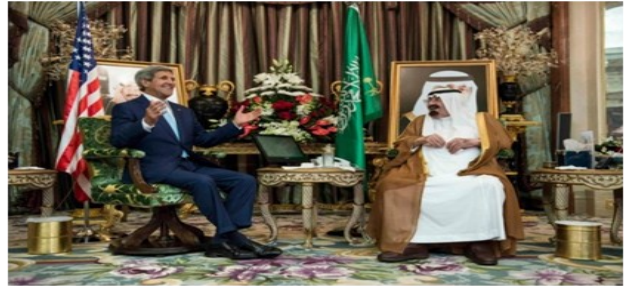
به کار گرفته شد که لبه بیرونی یک صفحهٔ مدور شیشه‌ای نصب شده بودند. مایبریچ پس از این مأموریت بقیهٔ عمر خود را صرف تکامل عکاسی مسلسل کرد.

کسی که توانست عکس برداری از حرکت زنده را با یک دوربین انجام دهد یک فرانسوی به نام - ژول ماره (Etienne - Jules (Marey) ۱۸۳۰ - ۱۹۰۴ بود، که دوربین قابل حملی ساخت. ماره که متخصص تجزیه و تحلیل حرکت‌های حیوانات بود، یک "تفنگ عکاسی پیاپی" در ۱۸۸۲ اختراع کرد تا بتواند پرواز پرنندگان را مطالعه کند. این دستگاه تفنگی شبیه به دوربین بود که می‌توانست از یک حرکت ۱۲ تصویر در ثانیه بگیرد و آنها را بر روی صفحات گردان شیشه‌ای چاپ کند. یک سال پس از آن ماره از چاپ پر زحمت عکس بر روی شیشه به چاپ عکس‌هایی بر روی طومار فیلم کاغذی روی آورد، شیوه‌ای که به ویژه در معرفی فیلم استریپ (film strip) (طومار فیلم) به سینما تأثیر قاطعی داشت. اما او نیز، همچون اکثر معاصرانش، توجه چندانی به سینما، چنانکه ما امروز می‌شناسیم، نداشت ماره به خیال خود دستگاهی برای تشریح حرکت اختراع کرده بود، او هرگز قصد نمایش تصاویر خود بر روی پرده را نداشت.

گام بعدی در ۱۸۸۷ در حومهٔ نیوآرک در ایالت نیوجرسی آمریکا برداشته شد. در این سال یک کشیش اپیسکوپالین به نام هانیبال گودوین (Hanibal Goodwin) نخستین نوار فیلم سلولوئید را با پوششی شیمیایی (امولسیون)، که به نور حساس بود، به کار گرفت. راهل گودوین مورد توجه کارخانه‌داری به نام جرج ایستمن " (George Eastman) " ۱۸۵۴ - ۱۹۳۲) قرار گرفت، و همو بود که در ۱۸۸۹ تولید انبوه حلقه‌های فیلم سلولوئید را آغاز و به زودی آن را در جهان منتشر کرد.

نه گودوین و نه ایستمن هیچ یک توجهی به تصاویر متحرک (سینما) نداشتند، بلکه آنها به عرضهٔ ماده‌ای پلاستیکی برای ضبط تصویر دلخوش بودند (اگرچه قابل اشتعال اما انعطاف‌پذیر بود). اما همین ماده، هنگامی که با پیروزی مایبریچ و ماره همساز شد، لابراتور ادیسن در نیوجرسی، با ساختن کینه‌توگراف (Kinelograph)، موفق به اختراع نخستین دوربین تصاویر متحرک شد.

ادامه دارد.....



عرض اندام کردند. اروپا این بار در هئیت اروپای واحد دیگر گوش بفرمان سیاست های امریکا نبود، چین با مدیریت دولت تک حزبی مطرح شد و روسیه با پوست اندازی در سرمایه داری دولتی، رمق تازه ای گرفت و سیاست جهانی سرمایه داری دستخوش تغییر از دو قطبی به چند قطبی گردید. دفاع ضد موشکی و لشکرکشی به افغانستان و عراق با وجود حذف فیزیکی رژیمهای حاکم در آن دو کشور، نتوانست به سیاست پیروزمندانه ای برای دولت امریکا تبدیل شود و بحران مالی که از بازار بورس وال استریت و سیستم بانکی در سال 2008 بیرون زد، سرمایه داری جهانی را با یکی از بی نظیر ترین بحرانهای خود مواجه کرد، تا حدی که کارشناسان رسمی بورژوازی نیز به شکست در سیاست های برداشتن کنترل دولتی و آزادسازی سرمایه و نئولیبرالیسم اقتصادی اعتراف کردند. هئیت حاکمه امریکا با شکست در سیاست های جمهوریخواهان، این بار توسط جناح دموکراتها و با اولین رئیس جمهور غیرسفید آفریقایی تبار، اوباما ظاهر شد. تعدیل در بیمه های اجتماعی در سیاست داخلی و تکیه بر دیپلماسی سیاسی در سیاست خارجی روش دولت امریکا در انطباق با چنین شرایطی بود. در چنین شرایطی بخصوص در شکست امریکا در طرح خاورمیانه بزرگ و نفوذ سیاسی بدون حریف در کشورهای آسیای میانه، رقابتی سیاسی امریکا در قطب های سرمایه داری خصوصا روسیه و چین در تقسیم بازار جهانی جاپایی یافتند. مجموعه شرایط بحران اقتصاد سرمایه داری، در امریکا و اروپا به بحران های سیاسی دامن زد و در کشورهای عربی در مقابل دیکتاتوری و عوارضی که سیاست های نئولیبرالیستی سرمایه داری در جامعه برزندگی توده ی مردم گذاشت، خیزش های توده ای، بفاصله کمی از جنبش اعتراضی ضد رژیم در ایران، وزیدن گرفت و رژیمهای مبارک و بن علی سقوط کردند. اگر چه نیروی اصلی در ایجاد فشار جنبش توده ای در مصر و سودان که منجر به سقوط دیکتاتوری شد، کارگرانی بودند که در چندین مورد به اعتصاب دست زده بودند، ولی جنبش توده ای ناتوان از رهبری سیاسی و اجتماعی مستقل کارگری، به بیراهه

چند روز پیش در یازده سپتامبر (سیزده سال پس از رویداد نیویورک در یازده سپتامبر 2001)، جان کری نماینده هئیت حاکمه امریکا و وزیر امور خارجه دولت اوباما، در نشستی رسمی با کشورهای حوزه خلیج فارس و اعضای اتحادیه عرب در عربستان سعودی، طرح مقابله با دولت اسلامی شام و عراق (داعش) را ارائه داد. اتحاد ضد داعش و مبارزه با آن از سوی دولت دموکرات های امریکا و اوباما در یازده سپتامبر 2014، کمدی همان سیاستی است که تراژدی آن را پیش تر بعد از انفجار برج دو قلوی نیورک، جرج دبلیو بوش نماینده دولت جمهوریخواهان امریکا آزموده بود. نه آلیانز ضد القاعده در آنموقع توانست هژمونی جهان تک قطبی سرمایه داری را برای امریکا به ارمغان آورد و نه اتحاد ضد داعش امروز قادر است راه برون رفت از بحران سرمایه داری و بازگشت دوباره اعتبار سیاسی دولت امریکا نزد بورژوازی را در پی داشته باشد. عروج القاعده و بن لادن و اکنون عروج داعش و بغدادی، هر دو محصول شرایطی هستند که جز با بحران سرمایه داری و رقابت های درونی آن قابل تعریف نیست.

درسالهای آخرجنگ سرد القاعده و طالبان ها و بن لادن با استفاده ازجنگ جهان دو قطبی، سرمایه داری آزادغرب و سرمایه داری دولتی شرق، عرض اندام کردند و توسط غرب برهبری امریکا بر علیه شرق بکار گرفته شدند. همین نیرو با پایان جنگ سرد و فرو ریختن قطب شرق، وبا استفاده از شرایط فراهم شده در یازده سپتامبر 2001 و انفجار بُرجهای دوقلو دروال استریت، دست مایه ای شد تا دولت امریکا با سازمان دادن آلیانز ضد ترور، هژمونی سیاسی خود در جهان یک قطبی را کسب کند. لشکرکشی امریکا با استفاده از پیشرفته ترین تجهیزات نظامی توسط هینت حاکمه وقت یعنی جمهوریخواهان و جرج دبلیو بوش، نه تنها نتوانست به هژمونی سیاسی جهان یک قطبی تحقق ببخشد بلکه برعکس رقبا و قطب های دیگری در مقابل



دهه شصت

به گلگشت بهاران یاد ما را زنده دارید ، ای رفیقان
که ما در ظلمت شب زیر بال وحشی خفاش خون آشام، نشانددیم این
نگین صبح روشن را به روی پایه انگشتر فردا

